

حقیقت

بمجوم به حانه

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

از منابع عامه

جعفر تبریزی

دار الصدقة الشهيدة علیها السلام

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى فَاطِمَةَ وَ آيِبِهَا وَ
بَعْلِهَا وَ بَنِيهَا وَ سِرِّ الْمُسْتَوْدَعِ فِيهَا
بِعَدَدِ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُكَ

بار پروردگارا! درود فرست بر فاطمه و پدر بزرگوارش و همسر گرامی اش و

فرزندان عزیزش و آن رازی که در وجود او به ودیعه نهادی، به تعداد آنچه دانش

تو بر آن احاطه دارد.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيَّتُهَا الصَّدِيقَةُ الشَّهِيدَةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ

«يا مُمْتَحَنَةً امْتَحَنَكَ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكَ قَبْلَ أَنْ
يَخْلُقَكَ، فَوَجَدَكَ لِمَا امْتَحَنَكَ صَابِرَةً، وَزَعَمْنَا أَنَّا
لِكَ أَوْلِيَاءَ وَمُصَدِّقُونَ، وَصَابِرُونَ لِكُلِّ مَا أَتَانَا بِهِ
أَبُوكِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَآتَى بِهِ وَصِيَّهُ، فَإِنَّا
نَسْتَلُكَ إِنْ كُنَّا صَدِّقَنَاكِ إِلَّا أَلْحَقْتِنَا بِتَصَدِيقِنَا لَهُمَا
لِنُبَشِّرَ أَنْفُسَنَا بِأَنَّ قَدْ طَهَّرْنَا بِوَلَايَتِكَ»^۱.

ای آزموده، آزمودت خدایی که تو را آفرید، پیش از آنکه تو را
بیافریند، پس به آنچه آزمودت تو را شکیبایافت، ما بر این باوریم
که دوستان و تصدیق کنندگان تویم، و به تمام آنچه پدرت (درود
خدا بر او و خاندانش باد) و وصی اش برای ما آورده
صبرکننده ایم، پس از تو درخواست می کنیم، اگر تصدیق کننده
تو بوده ایم، ما را به تصدیقمان به پدرت و جانشینش ملحق کنی،
تا خود را بشارت دهیم، که به سبب ولایت تو پاک گشته ایم.

اداء

در کنار مرقد مطهر و منور امیرالمؤمنین
علی بن ابی طالب علیه السلام و در اربعین حسینی سال ۱۴۳۹ هـ.ق،
تصحیحات این کتاب را به پایان رساندم، ثواب این کتاب را، هدیه
می‌کنم به روح بلند و ملکوتی آیات عظام:

حضرت آیه الله العظمی سید ابوالقاسم خوئی رحمته الله،

حضرت آیه الله العظمی سید تقی قمی طباطبائی رحمته الله،

حضرت آیه الله العظمی میرزا جواد تبریزی رحمته الله،

حضرت آیه الله العظمی میرزا علی غروی رحمته الله،

حضرت آیه الله العظمی سید محمد روحانی رحمته الله

که عمری را در جهت خدمت به مذهب و ترویج علوم آل
محمد علیهم السلام سپری نموده، و از خود آثار پربرکتی، بر جای
گذاشتند. خداوند متعال به عزت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و عترت
ظاهرش علیهم السلام، روز بروز بر مقام ایشان بیفزاید، و ما را در جهت
ترویج معارف اهل بیت علیهم السلام موفق نماید، و این کتاب را که دفاع از
مظلومیت صدیقه شهیده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشد را
مورد رضایت خود و رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام قرار دهد، تا
ذخیره‌ای باشد برای «یوم لا ینفع مال ولا بنون الا من أتى الله بقلب
سلیم». آمین یا رب العالمین.

جعفر تبریزی

اربعین حسینی سنه ۱۴۳۹

جوار مرقد مطهر امیرالمؤمنین علیه السلام

مقدمه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ الْأَمِينِ
وآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ، وَاللَّعْنَةُ الدَّائِمَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
﴿ وَجَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ ﴾

شکی نیست که مجادله یکی از طرق تبیین حقیقت است، با
مجادله احسن است که، می توان حق را اثبات کرده و خصم را متلزم،
چنانکه خداوند متعال در مورد مجادله می فرماید:

﴿ اذْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ
وَ جَادِلْهُمْ بِلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ
ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ ﴾^۱

ای پیامبر! (مردم را) با حکمت (گفتار استوار و منطقی) و پند نیکو، به راه پروردگارت بخوان و (با مخالفان) به شیوه‌ای که نیکوتر است جدال و گفتگو کن، همانا پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده آگاه‌تر است، و هم‌چنین او هدایت یافتگان را بهتر می‌شناسد.

قرآن شریف و روایات اسلامی، به ما می‌آموزد که پیروان اسلام، اگر بخواهند بحث‌های عاری از کینه و دشمنی داشته باشند، می‌توانند طبق معیارهایی که بیان شده به جدل بپردازند، البته در بعضی روایات نهی از جدل شده^۱ که مراد، جدلی است که نیکو نباشد، والا خود قرآن می‌فرماید:

﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲ و یا می‌فرماید: ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۳.

یعنی به شیوه‌ای که نیکوتر است جدل و گفتگو کنید.

هم‌چنین در روایت منقول از امام حسن عسکری ع دارد که

۱- كما ورد عن ابي عبدالله ع: ... ولا تُجادلوا ولا تُنادوا ولا تظلموا... (النوادر، الاشعری:

ص ۲۱).

۲- النحل: ۱۲۵.

۳- العنکبوت: ۴۶.

ایشان عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: در محضر امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ سخن از جدل به میان آمد، و از این که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَامُ، آن را نهی نموده‌اند، امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: جدل به طور مطلق نهی نشده است. بلکه از جدلی نهی شده است که نیکو نباشد، سپس برای مشروعیت جدل نیکو، آیات قرآن را شاهد آوردند.

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۱

با اهل کتاب جدل نکنید، مگر به گونه‌ای که نیکو باشد.

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ

جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾^۲

آن‌گاه امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ، دو آیه دیگر را برای ارائه جدل مشروع و به

گونه احسن، که منزه از مرء و خصومت باشد، ذکر فرموده است:

﴿وَقَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُودًا أَوْ نَصَارَى تِلْكَ

أَمَايُهُمْ قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۳

گفتند داخل بهشت نمی‌شود، مگر کسی که یهودی باشد یا

نصرانی. این آرزویی است برای آنان. بگو اگر در این مدعی دلیل دارید،

بیاورید.

۱- العنکبوت: ۴۶.

۲- النحل: ۱۲۵.

۳- البقره: ۱۱۱.

«فَارَادَ اللَّهُ مِنْ نَبِيِّهِ أَنْ يُجَادِلَ الْمُبْطِلَ الَّذِي قَالَ: كَيْفَ
يَجُوزُ أَنْ يَبْعَثَ اللَّهُ هَذِهِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ؟ فَقَالَ اللَّهُ
تَعَالَى: قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ»^۱

خداوند اراده فرمود که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مجادله کند با کسی که
نافی معاد است و می گوید: چطور ممکن است خداوند
این استخوانها را زنده کند. در جواب فرمود: پیامبر، به او
بگو همان کس زنده اش می کند که اول به آن حیات
بخشیده است.

آنچه که در این کتاب گردآوری شده است، مجموعه وقایع و
ظلمهایی است که بعد از رحلت رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در حق حضرت
فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ روا داشته اند، و به حول و قوه الهی در نظر است با
دوری از حقد و کینه، حقیقت این واقعه دردناک را از متون عامه آشکار

۱- قَالَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ عَلِيِّ الْعَسْكَرِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ذَكَرَ عِنْدَ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ الْجِدَالَ فِي الدِّينِ
وَ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَالْأَيَّمَةَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ قَدْ نَهَوْا عَنْهُ فَقَالَ الصَّادِقُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَمْ يَنْهَ عَنْهُ مُطْلَقاً وَ
لَكِنَّهُ نَهَى عَنِ الْجِدَالِ بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ أَمَا تَسْمَعُونَ اللَّهَ يَقُولُ - وَ لَا تُجَادِلُوا أَهْلَ
الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ وَ قَوْلُهُ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ
جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَالْجِدَالَ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ قَدْ قَرَنَهُ الْعُلَمَاءُ بِالَّذِينَ وَ الْجِدَالَ
بِغَيْرِ التِّي هِيَ أَحْسَنُ مُحَرَّمٌ حَرَمَهُ اللَّهُ عَلَى شِيعَتِنَا وَ كَيْفَ يُحَرِّمُ اللَّهُ الْجِدَالَ جُمْلَةً وَ
هُوَ يَقُولُ - وَ قَالُوا لَنْ يَدْخُلَ الْجَنَّةَ إِلَّا مَنْ كَانَ هُوداً أَوْ نَصَارَى... (الإحتجاج على أهل
اللجاج (للطبرسي)، ج ۱، ص: ۲۱).

نماییم، سپس به شبهاتی که از طرف خصم مطرح می‌شود، پاسخ
گوییم، انشاء الله تعالی.

ناگفته نماند مکتب اهل بیت علیهم‌السلام به حدی غنی است که حتی با
کنار گذاشتن منابع خودمان - که مملو از حقایق و وقایع تاریخی است -
به راحتی می‌توانیم بهانه را از خصم گرفته و ثابت کنیم که سنت و تاریخ
آن‌گونه نیست که به جامعه اسلامی القاء می‌شود، و ما در این کتاب به
دنبال آن هستیم شبهاتی که در جامعه شیعی، توسط مخالفین مطرح
می‌شود را پاسخ گفته و حقایق را آشکار نماییم.

ومن الله التوفيق والسداد.

سکھتار

پیشگفتار

یکی از مسائل بسیار مهم که ارتباط مستقیم با اثبات حقانیت مذهب برحق تشیع دارد، مسئله تهدید و هجوم به خانه صدیقه شهیده حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می باشد، لکن علماء بزرگ عامه سعی در پنهان نمودن این قضیه داشته و دارند. بر همین اساس است که اکثر مورخین عامه، ذکری از این حادثه در کتب خود به میان نیاورده اند؛ لکن این حادثه دردناک شهرتش به قدری است که بعضی از مورخین و محدثین عامه مجبور شده اند ولو تلویحاً به گوشه‌هایی از واقعه اشاره نمایند، و سعی نموده‌اند به هر طریق ممکن هجوم به خانه حضرت علیها السلام را توجیه نمایند و صبغه حق به آن دهند، و در نهایت مسبب این واقعه را تبرئه نمایند. حال آن‌که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَم خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ

تَدْكُرُونَ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّىٰ يُؤْذَنَ
لَكُمْ وَإِن قِيلَ لَكُمْ آرْجِعُوا فَآرْجِعُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا
تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿١﴾

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید، و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید! و اگر کسی را در آن نیافتید، وارد نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گفته شد: «بازگردید!» بازگردید این برای شما پاکیزه‌تر است، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است!

و از طرفی خانه انبیاء احترام ویژه‌ای دارد که کسی بدون اجازه حق ورود ندارد، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ
لَكُمْ﴾ ٢

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه داده شود.

و شکی نیست که خانه حضرت صدیقه طاهره علیها السلام، خانه

۱- النور: ۲۷ و ۲۸.

۲- الأحزاب: ۵۳.

پیغمبر ﷺ محسوب می شود:

﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾^۱.

در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد، و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه]ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند.

مفسرین بزرگ عامه، از جمله: سیوطی و دیگران از قول ابوبکر از نبی مکرم ﷺ نقل کرده‌اند: خانه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت فاطمه زهرا عليها السلام از با فضیلت‌ترین خانه‌های انبیاء محسوب می‌شود.

وَأَخْرَجَ ابْنُ مُرْدَوَيْهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَبُرَيْدَةَ قَالَ: «قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا وَ أَشَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ عليهما السلام ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا»^۲.

۱- النور: ۳۶.

۲- الدر المنثور: ج ۶، ص ۲۰۳؛ الكشف والبيان: ج ۷، ص ۱۰۷؛ الجواهر الحسان فی

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آیه ﴿ فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ ﴾ را تلاوت فرمود، شخصی پرسید: این کدام خانه‌ها است؟ فرمود: خانه‌های پیامبران.

ابوبکر پرسید: آیا خانه‌های علی و فاطمه هم از همان خانه‌ها است؟ حضرت فرمود: بلی، از برترین آنها است.

بنابر نقل عامه، و با توجه به احترام زائد الوصف رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسبت به دخترش حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ، و موقعیت والای آن حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ، بعضی از مهاجمین با شنیدن صدای حضرت صدیقه شهیده عَلَيْهَا السَّلَامُ برگشتند، و حاضر نشدند با مهاجمین همراه شوند.

چنان‌که ابن قتیبه می‌نویسد: عمر همراه عده‌ای به طرف خانه فاطمه آمد و در را کوبید، فاطمه با شنیدن سر و صدای جمعیت، با صدای بلند و گریه‌کنان فریاد زد: ای رسول خدا! چه مصیبت‌هایی پس از تو از پسر خطاب و پسر ابوقحافه می‌بینیم!؟

گروهی با شنیدن گریه فاطمه، دلشان به درد آمد و با گریه آنجا را ترک کردند؛ اما عمر با گروهی دیگر باقی ماندند.^۱

→

تفسیر القرآن: ج ۷، ص ۱۰۷؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی: ج ۱۸، ص ۱۷۴.

۱- «قَامَ عُمَرُ فَمَسَىٰ مَعَهُ جَمَاعَةٌ، حَتَّىٰ اتَّوَابَ فَاطِمَةَ، فَذَقُوا الْبُأْبَ، فَلَمَّا سَمِعَتْ

←

با توجه به نصوص مذکور، چرا عامه از خود سؤال نمی‌کنند این عده چرا با شنیدن صدای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از پشت درب خانه حضرت علیها السلام برگشتند، و حاضر نشدند همراه مهاجمین باشند؟ آیا علت انصراف چیزی غیر از علم به حقانیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود؟ و آنها نمی‌خواستند مصداق این آیه شریفه‌ای باشند که می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِينًا﴾^۱.

آنان که خدا و پیامبرش را می‌آزارند، خداوند بر آنها در دنیا و آخرت لعن می‌فرستد، و برای آنان عذابی خار کننده آماده فرموده است.

چگونه می‌توان غضب حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را نسبت به دو خلیفه توجیه کرد، غضبی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مواطن مختلف از آن

→
أَصْوَاتُهُمْ، نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْحَطَّابِ وَ ابْنِ أَبِي فُحَّافَةَ؟! فَلَمَّا سَمِعَ الْقَوْمُ صَوْتَهَا وَبُكَاءَهَا، انْصَرَفُوا بَاكِينَ، فَكَادَتْ قُلُوبُهُمْ تَنْصَدَعُ وَ أَكْبَادُهُمْ تَنْفَطِرُ، وَ بَقِيَ عَمْرٌ وَ مَعَهُ قَوْمٌ» الإمامة و السياسة: ج ۱، ص ۱۶، با تحقیق شیری: ج ۱، ص ۳۰، و با تحقیق زینی: ج ۱، ص ۲۴.

سخن گفته، و آن را میزان غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار داده است.

بخاری در روایتی صحیح‌السند^۱ می‌نویسد: رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- بررسی رجالی روایت بخاری:

«حدثنا أبو الوليد، حدثنا ابن عيينة، عن عمرو بن دينار، عن ابن أبي مليكة، عن المسور بن مخرمة، أن رسول الله صلی الله علیه و آله قال: فاطمة بضعة مني، فمن أغضبها، فقد أغضبني».

۱. أبو الوليد: هُشَامُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ الْبَاهِلِيِّ، ... وَقَالَ الْعَجَلِيُّ: أَبُو الْوَلِيدِ بَصْرِيُّ، ثِقَةٌ ثَبَّتَ فِي الْحَدِيثِ، ... وَقَالَ أَبُو زُرْعَةَ: ... كَانَ إِمَامًا فِي زَمَانِهِ، جَلِيلًا عِنْدَ النَّاسِ. (تهذيب الكمال، الرقم: ۶۵۸۴).

عجلی در مورد ابوالولید بصری گفت: او ثقه، و ثابت قدم در نقل حدیث بود. و ابوزرعه گفت: او امام زمان خود، و در نزد مردم جلیل و مورد احترام بود.

۲. ابْنُ عِيْنَةَ: سَفِيَانُ بْنُ عِيْنَةَ بْنِ مَيْمُونٍ... وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَجَلِيُّ: سَفِيَانُ بْنُ عِيْنَةَ، كُوفِيٌّ، ثِقَةٌ، ثَبَّتَ فِي الْحَدِيثِ، وَكَانَ بَعْضُ أَهْلِ الْحَدِيثِ يَقُولُ: هُوَ أَثْبَتُ النَّاسِ فِي حَدِيثِ الزُّهْرِيِّ، وَكَانَ حَسَنَ الْحَدِيثِ، وَكَانَ يُعَدُّ مِنْ حُكَمَاءِ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ. (تهذيب الكمال، الرقم: ۲۴۱۳).

عجلی گفت: سفیان بن عیینه، اهل کوفه، ثقه، ثابت قدم در نقل حدیث بود، و بعضی از اهل حدیث می‌گفتند: او ثابت قدم‌ترین مردم در نقل روایت از زهرا بود، روایات او حسن بود، و بعضی او را جزء حکماء اصحاب برشمردند.

۳. عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ: الْمَكِّيُّ أَبُو مُحَمَّدٍ الْأَثَرَمِ الْجَمْعِيِّ... وَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَانَ بْنُ الْحَكَمِ، عَنْ ابْنِ عِيْنَةَ، حَدَّثَنَا عَمْرُو بْنُ دِينَارٍ، وَكَانَ ثِقَةً ثَقَّةً ثَقَّةً... (تهذيب الكمال، الرقم: ۴۳۶۰).

عبدالرحمان بن حکم گوید: ابن عیینه، برایمان از عمرو بن دینار روایت نقل کرد، و در مقام تعدیل، سه مرتبه او را توثیق نمود.

فرمود:

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَعْزَبَهَا، فَقَدْ أَعْزَبَنِي»^۱.

فاطمه پاره تن من است، هر که او را به خشم آورد مرا به خشم آورده است.

مناوی^۲ در کتاب «فیض القدر» بعد از ذکر حدیث فوق،

→

۴. ابْنُ أَبِي مَلِيكَةَ: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي مَلِيكَةَ... قَالَ أَبُو زُرْعَةَ وَأَبُو حَاتِمٍ: ثِقَةٌ. (تهذیب الکمال، الرقم: ۳۴۰۵).

ابوزرعه و ابوحاتم (دو نفر از بزرگان رجالی عامه) ابن ابی ملیکه را ثقه معرفی کردند.
۵. المسور بن مخرمه بن نوفل، أَبُو عَبْدِ الرَّحْمَنِ الزُّهْرِيُّ. لَهُ وَلَآئِيهِ صُحْبَةٌ. (تهذیب الکمال: الرقم: ۵۹۶۷).

مسور بن مخرمه، ابوعبدالرحمان زهری، او و پدرش جزء اصحاب رسول خدا ﷺ بودند. [و چه مقامی والاتر از صحابی بودن در نزد عامه، چرا که آنها، تمام صحابه را عادل و اهل جنت می دانند. ابن حزم با استشهاد به آیه ۱۰ سوره حدید، می گوید: تمام صحابه اهل بهشت می باشند.]

«واستدل ابن حزم من هذه الآية بالقطع بأن الصحابة جميعاً من أهل الجنة، لقوله عز وجل: ﴿وَكُلًّا وَعَدَ اللَّهُ الْحُسْنَى﴾. (اعتقاد اهل السنة في الصحابة: ۱۱).

۱- صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب قرابة رسول الله ﷺ، و منقبة فاطمه عليها السلام؛ كنز العمال: ج ۶ ص ۲۲۰؛ خصائص امير المؤمنين: ص ۳۵.

۲- المناوي: مُحَمَّدٌ عَبْدُ الرَّؤُوفِ بْنُ تَاجِ الْعَارِفِينَ ابْنِ عَلِيِّ بْنِ رَبِيعِ الْعَابِدِيِّنِ الْحَدَّادِيِّ الْقَاهِرِيِّ. مِنْ كِبَارِ الْعُلَمَاءِ بِالْبَدِينِ وَالْفُنُونِ... تُوفِّيَ سَنَةَ ۱۰۳۱ هـ (الأعلام: ج ۶ ص ۲۰۴).

←

می نویسد: «اسْتَدَلَّ بِهِ السُّهَيْلِيُّ عَلَى أَنَّ مَنْ سَبَّهَا كَفَرَ، لِأَنَّهُ يُغَضِبُهُ، وَأَنَّهَا أَفْضَلُ مِنَ الشَّيْخَيْنِ»^۲.

سهیلی با تمسک به همین روایت گفته است: کسی که او (فاطمه) را دشنام دهد کافر است، چون او (با این کار پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) را به خشم آورده، و نیز او (فاطمه) برتر از شیخین (ابوبکر و عمر) است.

مسلم نقل می کند رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«فَاطِمَةُ بَصْعَةٌ مِنِّي، يُرْبِنِي مَا أَرَابَهَا، وَيُؤَدِّنِي مَا آذَاهَا»^۳.

فاطمه پاره تن من است، آنچه او را ناراحت کند، مرا ناراحت می کند، و هر چه او را آزار دهد، مرا آزار می دهد.

→

محمد بن عبدالرؤف... قاهری، از بزرگان و علمای در دین و فنون علم بوده.

۱- عَبْدُ الرَّحْمَانَ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ... الْخُثَمِيُّ ثُمَّ السُّهَيْلِيُّ، هُوَ الْإِمَامُ الْعَالِمُ، كَانَ مِنْ جَلَّةِ الْعُلَمَاءِ، مُتَّفَنًّا، ضَابِطًا، حَافِظًا... تُوْفِيَ سَنَةَ ۵۸۱ هـ (مطالع الأنوار: ج ۱ ص ۲۵۲).

عبدالرحمان بن عبدالله... سهیلی، امام، عالم و از بزرگان علما بوده است، صاحب فن، ضابط، حافظ، و ادیب بوده است.

۲- بیض القدير: ج ۴، ص ۴۲۱، حرف الفاء، حدیث ۵۸۳۳.

۳- صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابة، باب: فضائل فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ؛ صحیح البخاری،

کتاب النکاح، باب ذب الرجل عن ابنته؛ سنن ابی داود: باب مایکره ان یجمع بینهن

من النساء؛ مسند احمد بن حنبل: ج ۴، ص ۳۲۸، ح ۱۸۴۴۷؛ سنن الترمذی: ج ۲

ص ۳۱۹.

متقی هندی، به نقل از طبرانی روایت می کند که رسول خدا ﷺ

فرمود:

«إِنَّمَا فَاطِمَةُ شَجْنَةٌ مِّنِّي، يَقْرِضُنِي مَا يَقْرِضُهَا، وَيَسْطُنِي مَا يَسْطُهَا»^۱.

همانا فاطمه شاخه‌ای از وجود من است، مرا غمگین می کند آنچه او را غمناک کند، و مرا شاد می کند آنچه او را شادمان می کند.

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین» بعد از نقل حدیث مذکور می نویسد:

«هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْأَسْنَادِ»^۲. سند این حدیث صحیح می باشد.

و هم چنین به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام آورده است: رسول

خدا ﷺ به فاطمه علیها السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضَبُ لِعِغْضِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»^۳.

۱- کنز العمال: ج ۶، ص ۲۱۹، حدیث ۳۴۲۴۰.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵۴، کتاب معرفة الصحابة.

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵۳، کتاب معرفة الصحابة، ذکر مناقب

فاطمه بنت رسول الله ﷺ؛ اسد الغابة: ج ۵ ص ۵۲۲؛ تهذيب التهذيب: ج ۱۲، ص

۴۴۱؛ الاصابة: ابن حجر، ج ۸ ص ۱۵۹؛ کنز العمال: ج ۷ ص ۱۱۱، فضائل اهل

البيت: ح ۳۷۷۲.

همانا خداوند متعال، با غضب تو غضب می‌کند، و با رضای تو خشنود می‌شود.

حاکم بعد از نقل این روایت می‌گوید: این حدیث صحیح السند^۱ است.

متقی در کتاب «کنز العمال» از دیلمی از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ آورده است که پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود:

«يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَغْضَبُ لِعْضَبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»^۲.

ای فاطمه، همانا خداوند عزوجل خشمگین می‌شود با خشم تو، و خشنود می‌شود با خشنودی تو.

طبرانی در «معجم الكبير» روایتی را نقل کرده بدین مضمون که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يَغْضَبُ لِعْضَبِكَ، وَيَرْضَى لِرِضَاكَ»^۳.

همانا پروردگار غضبناک می‌شود از غضب تو

۱- قَالَ الْحَاكِمُ: هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ يُخَرِّجَاهُ. (المستدرک على الصحيحين: ج ۳ ص ۱۶۷ ح ۴۷۳۰).

۲- کنز العمال: ج ۶ ص ۲۱۹.

۳- المعجم الكبير: ج ۱ ص ۱۰۸، میزان الاعتدال: ج ۲، ص ۷۲، حرف العين، ح ۴۵۶۰؛ ذخائر العقبی: ص ۳۹.

[فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ] و راضی می‌شود به رضایت تو
[فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ].

حاکم نیشابوری مضمون همین روایت را نیز نقل کرده، و با
اعتراف به صحت سندی می‌نویسد: «هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحُ الْإِسْنَادِ، وَلَمْ
يُخَرِّجَاهُ»^۱.

همان گونه که در روایات مذکور مشاهده می‌کنید، رسول
اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به صراحت غضب حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ، را مساوی با
غضب خدا و رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دانسته است، و روایات ذیل هم دال بر آن
است که حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ از خلیفه اول و دوم راضی نبود، و در
حالی این دنیا را ترک کرد که با آنان سخن نمی‌گفت، و نارضایتی خود را
از آنان اعلام کرد.

بخاری و مسلم در روایتی صحیح السند^۲ می‌نویسند:

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۴ ح ۶۷۴.

۲- بررسی رجالی روایت بخاری:

حدثنا يحيى بن بكير، حدثنا الليث، عن عقيل، عن ابن شهاب، عن عروة، عن
عائشة...

۱. يحيى بن عبدالله بن بكير القرشي المخزومي... وذكره ابن حبان في كتاب الثقات.
(تهذيب الكمال: الرقم ۶۸۵۸).

ابن حبان، نام این راوی را در کتاب «الثقات» آورده است و عقیده به دقت نظر و عدم
تساهل ابن حبان در ذکر نام روات ثقه موافق با تحقیق است.

→

۲. لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَانَ الْفَهْمِيُّ أَبُو الْحَارِثِ الْمِصْرِيُّ... قَالَ ابْنُ سَعْدٍ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ مِصْرَ، وَكَانَ اسْتَقْلَلَ بِالْمَنْثَوِيِّ فِي زَمَانِهِ، وَكَانَ ثِقَةً كَثِيرَ الْحَدِيثِ صَحِيحِهِ... قَالَ أَحْمَدُ: إِنَّ اللَّيْثَ بْنَ سَعْدٍ: ثِقَةٌ، ثَبَّتُ... وَعَنْ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ: اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ كَثِيرُ الْعِلْمِ، صَحِيحُ الْحَدِيثِ. (تهذيب الكمال: الرقم ۵۰۱۶).

ابن سعد گوید: لیث از اهالی مصر و یگانه مفتی زمان خود بود، او ثقه، و ناقل احادیث صحیحه زیادی بود، و احمد گفت: لیث، ثقه و ثابت قدم بود، و در موردی دیگر گفت: لیث، علم بسیار داشت و روایاتش صحیح است.

۳. عَقِيلُ بْنُ خَالِدِ بْنِ عَقِيلِ الْأَيْلِيِّ أَبُو خَالِدِ الْأُمَوِيِّ... قَالَ أَحْمَدُ: ثِقَةٌ، وَكَذَلِكَ قَالَ النَّسَائِيُّ. قَالَ أَبُو زُرْعَةَ صَدُوقٌ، ثِقَةٌ. (تهذيب الكمال، الرقم: ۴۰۰۱).

احمد و نسائی به وثاقت عقیل اعتراف نمودند، و ابوزرع او را صدوق و ثقه می داند.

۴. ابْنُ شَهَابٍ: مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ... الْقَرَشِيُّ الرَّهْرِيُّ أَبُو بَكْرٍ الْمَدَنِيُّ... قَالَ ابْنُ مَسْجُودٍ: رَأَى عَشْرَةَ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ ص، وَكَانَ مِنْ أَحْفَظِ أَهْلِ زَمَانِهِ وَأَحْسَنِهِمْ سِيَاقًا لِمَثْنُونَ الْأَخْبَارِ، وَكَانَ فَيَّهًا فَاضِلًا. وَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ: قَالُوا وَكَانَ الرَّهْرِيُّ، ثِقَةً، كَثِيرَ الْحَدِيثِ وَالْعِلْمِ وَالرَّوَايَةِ، فَيَّهًا جَامِعًا... (تهذيب الكمال، الرقم: ۵۶۰۶).

ابن منجويه گوید: زهری ده نفر از اصحاب رسول خدا ص را دیده است، او حافظ ترین اهل زمانش بود، و روایاتش با سیاق متون اخبار همسان بود، او فقیه و فاضل بود. و ابن سعد گوید: گفته اند: زهری ثقه بود، و حدیث، علم، و روایت زیادی داشت، او فقیه جامع بود.

۵. عُرْوَةُ بْنُ الزُّبَيْرِ بْنِ الْعَوَّامِ الْقُرَشِيُّ الْأَسَدِيُّ... قَالَ ابْنُ سَعْدٍ: إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ الْمَدِينَةِ، وَقَالَ: كَانَ ثِقَةً كَثِيرَ الْحَدِيثِ، فَيَّهًا، عَالِمًا، مَأْمُونًا، ثَبَاتًا. وَقَالَ الْعِجْلِيُّ: مَدَنِيٌّ، تَابِعِيٌّ، ثِقَةٌ. (تهذيب الكمال، الرقم: ۳۹۰۵).

ابن سعد گوید: عروه بن زبیر، اهل مدینه، ثقه، کثیر الحدیث، فقیه، عالم، امین، ثابت

←

«... فَوَجَدَتْ فَاطِمَةَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي ذَلِكَ فَهَجَرَتْهُ، فَلَمْ تُكَلِّمَهُ حَتَّى تُؤَيِّتَ، وَعَاشَتْ بَعْدَ النَّبِيِّ ﷺ سِتَّةَ أَشْهُرٍ...»^۱.

«... فاطمه بر ابوبکر غضب نمود، پس با وی قهر کرد، پس با او

→

قدم بود، و عجلای گفتم: او مدنی، تابعی ثقة بود.

بررسی رجالی روایت مسلم:

حدیثی محمد بن رافع، أخبرنا حُجَّین، حدثنا لیث، عن عقیل، عن ابن شهاب، عن عروة بن الزبیر، عن عائشة.

۱. مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ بْنِ أَبِي زَيْدٍ، النَّسَابُورِيُّ الرَّاهِدِيُّ،... قَالَ أَحْمَدُ:... مُحَمَّدُ بْنُ رَافِعٍ، وَكَانَ مِنْ خِيَارِ عِبَادِ اللَّهِ. وَقَالَ النَّسَائِيُّ: الثِّقَّةُ الْمَأْمُونُ. (تهذيب الكمال، الرقم: ۵۲۰۹).

محمد بن رافع نیشابوری زاهد. احمد گفت: او از بهترین بندگان خدا بود، و نسائی گفت: او ثقة و امین بود.

۲. حُجَّینُ بْنُ الْمُثَنَّى الْبِمَايِي أَبُو عَمْرٍ... قَالَ أَبُو بَكْرٍ الْجَارُودِيُّ: ثِقَّةٌ ثَقَّةٌ، كَانَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ وَأَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ كَتَبَا عَنْهُ. (تهذيب الكمال، الرقم: ۱۱۴۰).

ابوبکر جارودی: حجین را دو مرتبه توثیق نموده و گفت: یحیی بن معین و احمد بن حنبل از حجین روایت می نوشتند.

بررسی ادامه سند مسلم لزومی ندارد، چرا که از اینجا به بعد طریق مسلم و بخاری متحد می شوند، پس ثابت شد که تمام رجال واقع در سند، ثقة و مورد اطمینان می باشند.

۱- صحیح البخاری: ج ۳، ص ۲۵۳، کتاب المغازی: باب ۱۵۵ غزوة خیبر، حدیث ۷۰۴؛ و صحیح مسلم: ج ۴، ص ۳۰، کتاب الجهاد و السیر: باب ۱۵، ح ۵۲.

سخنی نگفت تا وفات نمود، و بعد از پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شش ماه زندگی کرد...

احمد حنبل و بخاری در روایتی صحیح السند^۱ جریان عدم

۱- بررسی رجالی روایت احمد بن حنبل:

حدثنا يعقوب، قال: حدثنا أبي، عن صالح، قال ابن شهاب، أخبرني عروة بن الزبير، أن عائشة:...

۱. يَعْقُوبُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَعْدٍ، أَبُو يُوسُفَ مَدَنِيٌّ. قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ: ثِقَّةٌ. وَقَالَ الْعِجْلِيُّ: ثِقَّةٌ (تهذيب الكمال: الرقم: ۷۰۸۲).

یحیی بن معین و عجل، یعقوب بن ابراهیم بن یوسف مدنی را ثقه معرفی کرده اند.

۲. إِبْرَاهِيمُ بْنُ سَعْدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ أَبُو إِسْحَاقَ الْمَدَنِيَّ: قَالَ أَحْمَدُ: ثِقَّةٌ، وَقَالَ يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ: ثِقَّةٌ (تهذيب الكمال: الرقم: ۱۷۴).

احمد بن حنبل و یحیی بن معین، ابراهیم بن سعد ابواسحاق مدنی را ثقه معرفی نمودند.

۳. صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ الْمَدَنِيَّ أَبُو مُحَمَّدٍ: قَالَ حَرْبُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ سَأَلَ أَحْمَدَ عَنْهُ؟ فَقَالَ: بَخٍ بَخٍ. وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ، قُلْتُ لَهُ (بِعْنِي أَبِيهِ) صَالِحُ بْنُ كَيْسَانَ كَيْفَ رَوَيْتَهُ عَنِ الرَّهْرِيِّ؟ فَقَالَ: صَالِحٌ أَكْبَرُ مِنَ الرَّهْرِيِّ قَدْ رَأَى صَالِحَ ابْنِ عَمَرَ. وَقَالَ يَحْيَى بْنُ مُعِينٍ: ثِقَّةٌ.

حرب بن اسماعیل گوید: از احمد راجع به صالح بن کیسان سؤال کردم؟

گفت: به به. و عبدالله احمد بن حنبل گوید: از پدرم در مورد کیفیت روایت

صالح از زهری سؤال کردم؟

گفت: صالح بزرگتر از زهری است او ابن عمر را دیده است، و یحیی بن معین هم او را

ثقه می داند.

رضایت حضرت صدیقه کبری عَلَيْهَا را از ابابکر این گونه نقل می کنند:

«فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ، فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَتَهُ حَتَّى تُؤْفَيْتَ»^۱.

پس فاطمه دختر رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غضب نمود، و از ابابکر قهر کرد، و این قهر و غضب ادامه یافت، تا این که از دنیا برفت.

و باز هم بخاری و مسلم و ابن حبان در «صحیحین» خود با اسناد صحیح^۲ نقل می کنند:

→ وثائق ابن شهاب (زهری) و بقیه سند هم در بررسی طرق قبل (یعنی در بررسی رجالی روایت بخاری و مسلم ص ۲۴) ثابت شد.

بررسی رجالی روایت بخاری:

حدثنا عبدالعزيز بن عبدالله، حدثنا ابراهيم بن سعد، عن صالح، عن ابن شهاب، قال اخبرني عروة بن الزبير عن عائشة.

۱. عَبْدُ الْعَزِيزِ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ يَحْيَى الْقُرَشِيُّ الْعَامِرِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ الْمَدَنِيُّ... وَقَالَ يَعْقُوبُ بْنُ سَيِّبَةَ: ثِقَّةٌ، وَكَذَلِكَ قَالَ أَبُو عبيد الآجَرِيُّ، عن ابى داود. (تهذيب الكمال، الرقم: ۳۴۵۷).

يعقوب بن شيبة، ابو عبيد اجري به نقل از ابى داود، عبدالعزيز را توثيق نمود.

بقیه سند بخاری با طریق احمد بن حنبل متحد است، [بررسی رجالی روایت سابق]

پس ثابت شد که تمام روایات مذکور از حیث سندی صحیح می باشند.

۱- مسند أحمد، ج ۱ ص ۲۹ ح ۲۶، صحیح البخاری: ج ۲، ص ۵۰۴، کتاب الخمس: باب ۸۳۷، ح ۱۲۶۵.

۲- تحقیق و اثبات صحت طرق بخاری و مسلم در ص ۲۴ گذشت.

«فَلَمَّا تُوِّفِّتْ، دَفَنَهَا زَوْجَهَا عَلَيَّ لَيْلًا، وَلَمْ يُؤْذِنْ بِهَا أَبَا بَكْرٍ وَصَلَّى عَلَيْهَا»^۱.

زمانی که [صدیقه شهیده عَلَيْهَا السَّلَامُ] از دنیا رفت، علی او را شبانه دفن نمود، بدون آن که به ابوبکر خبر دهد، و علی بر او نماز خواند.
با توجه به روایاتی که از متون خود عامه است و دلالت می کند

→

اما بررسی رجالی روایت ابن حبان:

محمد بن الحسن بن قتیبه، حدثنا يزيد بن موهب، حدثني الليث بن سعد، عن عقيل بن خالد، عن ابن شهاب عن عروة بن الزبير، عن عائشة...»
۱. مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ قُتَيْبَةَ... كَانَ ثِقَةً مَشْهُورًا، أَكْثَرَ عَنْهُ ابْنُ الْمُقْرِيِّ وَالرَّحَّالُونَ لِحِفْظِهِ وَثِقَتِهِ. (تاریخ الاسلام: ج ۷ ص ۱۶۵).

ذهبی می نویسد: ابن قتیبه شخصی ثقه و مشهور بود. ابن مقری و جهان گردان از او به خاطر قدرت حفظ و وثاقتش، بسیار نقل می کردند.

۲. يَزِيدُ بْنُ خَالِدِ بْنِ يَزِيدِ بْنِ أَبِي خَالِدِ الرَّيْلِيِّ... ذَكَرَهُ ابْنُ حَبَّانٍ فِي كِتَابِ الثَّقَاتِ. (تهذيب الكمال، الرقم: ۶۹۸۲).

ابن حبان نام این راوی را در کتاب «الثقات» ذکر کرده است.

بقیه سند ابن حبان با اسناد طرق بخاری و مسلم متحد است، در نتیجه با اثبات وثاقت جمیع روایات، دیگر تردیدی در صحت روایات مذکور باقی نخواهد ماند.

۱- صحیح البخاری: ج ۳، ص ۲۵۲، کتاب المغازی: باب ۱۵۵ غزوه خیبر، حدیث ۷۰۴. و صحیح مسلم: ج ۴، ص ۳۰، کتاب الجهاد و السیر: باب ۱۵، ح ۵۲؛ و صحیح ابن حبان: ج ۱۴ ص ۵۷۴.

دخت رسول خدا ﷺ حضرت فاطمه زهرا علیها السلام شبانه دفن شده، جا دارد سؤال شود: چرا حضرت علیها السلام، باید شبانه دفن شود؟

چرا باید غریبانه و بدون حضور دیگران این کار انجام گیرد؟

چرا نباید مراسمی با عظمت و در شأن حضرت علیها السلام برگزار شود!

باید جواب را از روایات عامه جویا شد تا حقایق آشکار گردد. در متون عامه، روایات متعددی وجود دارد دال بر آن که، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام چنین وصیت کرد که اولی و دومی در تشییع جنازه اش حاضر نشوند.^۱ سؤال این است که چرا حضرت علیها السلام چنین وصیتی کرد؟

با کمی تأمل روشن می شود که حضرت علیها السلام از این وصیت هدفی داشت و آن این بود که ناراحتی از دو خلیفه در تاریخ ماندگار شود، و همه بدانند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از دنیا رفت، در حالی که از دو خلیفه خرسند نبود.

ابن قتیبه جریان غضب صدیقه کبری علیها السلام نسبت به دو خلیفه را به طور مفصل چنین نقل می کند:

«رَوَى أَبُو مُحَمَّدٍ بْنُ مُسْلِمٍ بْنُ قُتَيْبَةَ، عَنْ أَبِي عَفِيْرٍ، عَنْ أَبِي عَوْنٍ،

۱- هذا ما أوصت به فاطمة بنت محمد،... يا علي... فأنت أولى بي من غيرك، فحنطني وكفني وغسلني بالليل، وصل على وأدني بالليل ولا يعلم أحداً (مقتل الحسين علیها السلام)، الخوارزمي: ج ۱ ص ۱۳۱.

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِيِّ: «... قَالَ عُمَرُ لِأَبِي بَكْرٍ: انْطَلِقْ بِنَا إِلَى فَاطِمَةَ، فَإِنَّا قَدْ أَغْضَبْنَاهَا، فَانْطَلَقَا جَمِيعًا، فَاسْتَأْذَنَا عَلَى فَاطِمَةَ، فَلَمْ تَأْذُنْ لَهُمَا، فَأَتِيَا عَلِيًّا فَكَلَّمَاهُ، فَأَدْخَلَهُمَا عَلَيْهَا، فَلَمَّا فَعَدَا عِنْدَهَا، حَوَّلَتْ وَجْهَهَا إِلَى الْحَائِطِ، فَسَلَّمَا عَلَيْهَا، فَلَمْ تَرُدَّ عَلَيْهِمَا السَّلَامَ، فَتَكَلَّمَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا حَبِيبَةَ رَسُولِ اللَّهِ وَ اللَّهِ إِنَّ قَرَابَةَ رَسُولِ اللَّهِ أَحَبُّ إِلَيَّ أَنْ أَصِلَ مِنْ قَرَابَتِي، وَإِنَّكَ لَأَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ عَائِشَةَ ابْنَتِي، وَ لَوَدِدْتُ يَوْمَ مَاتَ أَبُوكَ أَنِّي مِتُّ، وَ لَا أَبْقَى بَعْدَهُ، أَفْتَرَانِي أَعْرِفُكَ وَ أَعْرِفُ فَضْلَكَ وَ شَرَفَكَ وَ أَمْتَعَكَ حَقِّكَ وَ مِيرَاثِكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، إِلَّا أَنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: نَحْنُ مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ، وَ مَا تَرَكَنَاهُ فَهُوَ صِدْقَةٌ. فَقَالَتْ: أَرَأَيْتُكُمْ إِنْ حَدَّثْتُكُمْ حَدِيثًا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ اتَّعَرَّفَانِهِ وَتَعَقَّلَانِهِ؟^١ قَالَا: نَعَمْ، فَقَالَتْ: نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ^٢ أَلَمْ تَسْمَعَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ، وَ سَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، وَ مَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَ مَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَ مَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي؟ قَالَا: نَعَمْ سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. قَالَتْ: فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنَّكُمْ أَسْخَطْتُمَانِي وَ مَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَ لِيَنَّ لَقِيْتُ النَّبِيَّ صلى الله عليه وآله لِأَشْكُوَنَّكُمْ إِلَيْهِ، قَالَ أَبُو بَكْرٍ: عَائِدًا بِاللَّهِ مِنْ

١- سَمِعْتُ أَبَاكَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله. (خ ل).

٢- تفاعلان به (خ ل).

٣- نشدتكما الله. (خ ل).

٤- فمن احب (خ ل).

سَخَطِهِ وَ سَخَطِكَ يَا فَاطِمَةَ، ثُمَّ انْتَحَبَ أَبُو بَكْرٍ بَاكِيًا يَكَادُ نَفْسَهُ أَنْ تَزْهَقَ، وَ هِيَ تَقُولُ: وَ اللَّهُ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا».^۲

ابن قتیبه (از علمای بزرگ و مورد قبول عامه) نقل می‌کند:

... [در اواخر عمر پر خیر و برکت حضرت زهرا علیها السلام] عمر به

ابوبکر گفت: «بیا به نزد فاطمه برویم، چرا که او را به غضب آوردیم.

پس به نزد فاطمه رفتند و اذن ورود خواستند، ولی به آنها اذن نداد.

پس نزد علی رفتند، و با او صحبت [از شفاعت نزد صدیقه طاهره علیها السلام] [

کردند، و آن حضرت آنها را نزد فاطمه برد.

به محض ورود شیخین [حضرت]، صورتش را از آنها به سوی

دیوار برگرداند. پس آن دو به فاطمه سلام کردند، اما [حضرت] جواب

سلامشان را نداد.

پس ابوبکر گفت: ای حبیبه رسول خدا، قسم به خدا که بستگان

رسول خدا نزد من از بستگان خودم محبوبترند، و قسم به خدا که تو از

عائشه در نزد من محبوبتری، و دوست داشتم آن روزی که پدرت از دنیا

رفت من نیز می‌مردم، و بعد از وی زنده نمی‌ماندم؛ به من بگو آیا ممکن

است که من فضل و شرف تو را بدانم، و تو را از حق و میراث محروم

کنم؟! آگاه باش از پدرت شنیدیم که گفت: ما انبیاء چیزی به ارث

۱- ابوبکر بیکي حتی کادت... (خ ل).

۲- الامامة و السياسة: ج ۱، ص ۱۳.

نمی گذاریم، آنچه که باقی گذاشتیم صدقه است.

[حضرت زهرا] فرمود: «اگر حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله برایتان باز گویم، آیا آن را تصدیق کرده و بدان ملتزم خواهید شد؟»
گفتند: «بله!»

فرمود: «شما را به خدا قسم می دهم، آیا از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله شنیدید که می فرمود: «رضایت فاطمه، رضایت من است، و ناراحتی او، ناراحتی من است، پس هر که فاطمه دختر مرا دوست بدارد، مرا دوست داشته، هر که او را شاد کند مرا شاد کرده، و هر که او را بیازارد مرا آزرده است؟»

گفتند: «بله این حدیث را از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیده ایم.»
فرمود: «پس همانا من خدا و ملائکه اش را شاهد می گیرم که شما مرا آزار دادید، و از خود خشنود نساختید، و قسم می خورم که هرگاه نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بروم از شما شکایت کنم.»

پس ابوبکر گفت: «من به خدا پناه می برم از ناخشنودی ایشان و شما، و شدیداً صدایش به گریه بلند شد، گویا می خواست جان دهد، و در همان حال [حضرت زهرا] فرمود: «بخدا سوگند در هر نمازی که می خوانم تو را نفرین می کنم.»

اگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام غضبناک نبود، چرا خلیفه اول بعد از هجوم به خانه وحی، از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام تقاضای ملاقات

نموده، و ابراز پشیمانی کرد، و می‌گفت: ای کاش به خانه فاطمه هجوم نمی‌بردم؟

آیا این اعتراف دال بر این نیست که امر الهی زیر پا گذاشته شده و عامل آن مورد غضب خدا و رسول خدا ﷺ واقع شده است؟!

ابن زنجویه [یکی از علمای متقدمین عامه] می‌گوید: ابن ابی قحافه در آخرین روزهای عمرش بر اموری تأسف خورد، از جمله: «... قَالَ: «أَجَلُ إِنِّي لَا أَسَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا... فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ، وَإِنْ كَانُوا قَدْ أَعْلَقُوا عَلَيَّ الْحَرْبِ وَ...»^۱.

ای کاش به خانه فاطمه کاری نداشتیم و آن را نمی‌گشودم، اگر چه با اعلان جنگ آن را بر من بسته بودند.

در عبارت بلاذری است که:

«... وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْتَشْ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ، وَلَوْ نَصَبَ عَلَيَّ لِي الْحَرْبِ...»^۲.

دوست داشتیم که خانه فاطمه را تفتیش نمی‌کردم، و لو این که خانه فاطمه به عنوان مرکز جنگی بود.

و یعقوبی گوید: «... فَلَا تَأْسَ عَلَى الدُّنْيَا... وَوَيْتَبِي لَمْ أَفْتَشْ بَيْتَ

۱- الأموال لابن زنجویه: ج ۱، ص ۳۸۷.

۲- أنساب الأشراف: ج ۳، ص ۴۰۶.

فَاطِمَةَ وَأَدْخَلَهُ الرَّجَالَ، وَلَوْ كَانَ أُغْلِقَ عَلَيَّ حَرْبٍ...»^۱.

ای کاش خانه فاطمه را تفتیش نمی‌کردم، و دستور هجوم به مهاجمین نمی‌دادم، اگرچه دربش را برای جنگ بر علیه من بسته بودند. در حدیث طبری است که:

«... فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَّقُوهُ عَلَيَّ الْحَرْبِ...»^۲.

ای کاش من دستور هجوم و ورود به خانه فاطمه را نمی‌دادم. و ابن عساکر می‌گوید: «... وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ مَعَ أَنَّهُمْ أَغْلَقُوهُ عَلَيَّ الْحَرْبِ...»^۳.
ای کاش دستور هجوم به خانه فاطمه را نمی‌دادم، با این‌که آنها خانه را به عنوان مرکز جنگی بر روی من بسته بودند.

پس از ذکر این مقدمه، به اخبار رسول صلی الله علیه و آله از واقعه هجوم، و تهدید هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از متون عامه می‌پردازیم، تا بتوان با ارائه دلیل محکم و مستند، حقانیت ادعای تشیع، در مورد مظلومیت اهل بیت علیهم السلام - بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله - به خصوص ظلمهایی که در حق صدیقه شهیده فاطمه زهرا علیها السلام روا داشتند را از متون خود عامه به اثبات برسانیم.

۱- تاریخ الیعقوبی: ج ۲ ص ۱۳۷.

۲- تاریخ الطبری: ج ۲، ص ۳۵۳.

۳- تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰، ص ۴۱۸.

بخش اول:

اخبار رسول اعظم
صلی اللہ
علیہ وآلہ

به واقعہ ہجوم

(از مسنون عامہ)

إخبار رسول اعظم ﷺ به واقعه هجوم

جوینی^۱ «استاد ذهبی» به سند^۲ خود، از رسول خدا ﷺ این گونه روایت می کند:

۱- ذهبی در شرح حال امام الحرمین جوینی می نویسد:

«... وَسَمِعْتُ مِنَ الْإِمَامِ الْمُحَدَّثِ الْأَوْحَدِ الْأَكْمَلِ، فَخَرِ الْإِسْلَامِ، صَدْرِ الدِّينِ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُؤَيَّدِ بْنِ حَمُوَيْهِ الْخُرَّاسَانِيِّ الْجُوَيْنِيِّ... وَكَانَ سَدِيدُ الْأَعْتَاءِ بِالرَّوَايَةِ وَتَخْصِيلِ الْأَجْزَاءِ، حَسَنُ الْقِرَاءَةِ، مَلِيحُ الشَّكْلِ، مَهِيْبًا دَيْنًا صَالِحًا. (تذكرة الحفاظ: ج ۴، ص ۱۵۰۵-۱۵۰۶، رقم ۲۴).

از امام روایت کننده و حدیث گوی یگانه کامل، فخر اسلام صدر دین، ابراهیم بن محمد بن مؤید بن حمویه خراسانی جوینی روایت شنیدم (درس گرفتیم) ... و وی بسیار به روایات و بدست آوردن کتب حدیثی اهمیت می داد، خوش صدا و خوش سیما بود، و شخص با هیبت و دین دار و صالحی بود.

۲- أنبأني الشيخ أبو طالب علي بن أنجب بن عبيد الله بن الخازن عن كتاب الإمام برهان الدين أبي الفتح ناصر بن أبي المكارم المطرزي عن أبي المؤيد ابن الموفق، أنبأنا علي بن أحمد بن موسى الدقاق قال أنبأنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال: أنبأنا موسى بن عمران عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن الحسن بن علي بن حمزة عن أبيه: عن سعيد بن جبیر، عن ابن عباس، قال: إن رسول الله ﷺ كان جالسا ذات يوم إذ أقبل الحسن عليه السلام فلما رآه بكى... (فراند السمطين: ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵).

روزی حسن بن علی علیهما السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد، چشمان پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن حسن علیه السلام، اشک آلود شد، سپس حسین بن علی علیهما السلام بر آن حضرت صلی الله علیه و آله وارد شد، پیامبر صلی الله علیه و آله مجدداً گریست. در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شدند، اشک پیامبر صلی الله علیه و آله با دیدن آن دو نیز جاری شد، وقتی از پیامبر صلی الله علیه و آله علت گریه بر فاطمه علیها السلام را پرسیدند؟ فرمود:

«... وَ أَنِّي لَمَّا رَأَيْتُهَا ذَكَرْتُ مَا يُصْنَعُ بِهَا بَعْدِي، كَأَنِّي بِهَا وَقَدْ دَخَلَ الدُّلُّ بَيْتَهَا، وَ انْتَهَكَتْ حُرْمَتَهَا، وَ غَضِبَ حَقُّهَا، وَ مُبِعَتْ إِزْنُهَا، وَ كُسِرَ جَنْبُهَا، [وَ كُسِرَتْ جَنْبُهَا] وَ أَسْقَطَتْ جَنِينَهَا، وَ هِيَ تُسَادِي: يَا مُحَمَّدَاهُ، فَلَا تُجَابُ وَ تَسْتَعِيثُ فَلَا تُعَاثُ،... فَتَكُونُ أَوَّلَ مَنْ يَلْحَقُنِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، فَتَقْدِمُ عَلَيَّ مَحْزُونَةً مَكْرُوبَةً مَغْمُومَةً مَعْصُوبَةً مَقْتُولَةً. فَأَقُولُ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ الْعَنْ مَنْ ظَلَمَهَا، وَ عَاقِبَ مَنْ غَضَبَهَا، وَ ذَلَّلَ مَنْ أَدْلَهَا، وَ حَلَدَ فِي نَارِكَ مَنْ صَرَبَ جَنْبَهَا حَتَّى أَلْقَتْ وَلَدَهَا، فَتَقُولُ الْمَلَائِكَةُ عِنْدَ ذَلِكَ آمِينَ»^۱.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:... زمانی که فاطمه را دیدم، به یاد صحنه‌ای افتادم که پس از من برای او رخ خواهد داد، گویا می‌بینم ذلت وارد خانه‌ی او شده، حرمتش پایمال گشته، حقش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلوی او شکسته شده، و فرزندی را که در رحم دارد،

۱- فرائد السمطين: ج ۲، ص ۳۴ و ۳۵.

سقط شده؛ در حالی که پیوسته فریاد می‌زند: «يَا مُحَمَّدَاهُ!» ولی کسی به او پاسخ نمی‌دهد، کمک می‌خواهد؛ اما کسی به فریادش نمی‌رسد. او اولین کسی است که از خاندانم به من ملحق می‌شود؛ و در حالی بر من وارد می‌شود که محزون، گرفتار و غمگین و شهید شده است.

و من در اینجا می‌گویم: خدایا لعنت کن هر که به او ظلم کرده، کیفر ده هر که حقش را غصب کرده، خوار کن هر که خوارش کرده، و در دوزخ مخلد کن هر که به پهلویش زد تا فرزندش را سقط کرد، و ملائکه آمین گفتند.

تذکر دو نکته در تأیید روایت جوینی:

نکته اول: امکان دارد اصحاب رجال عامه، به ما اشکال کنند که سند این روایت از جهات مختلف مخدوش است، از جمله، مجهول بودن بعضی روایت، مانند: علی بن احمد بن موسی الدقاق، علی بن حمزه، حسن بن علی بن حمزه، و منقطع بودن سند، زیرا بین خوارزمی و الدقاق، بیش از دو بیست سال فاصله وجود دارد، و بعید است بتوان به این حلقه مفقوده دست یافت.

در مقام دفع این اشکالات می‌گوییم: صرف ضعف سندی، دلیل بر اعراض از روایتی نمی‌شود. زیرا با توجه به وقوع هجوم و اعتراف بزرگان عامه، و اثبات صحت سندی بعضی از روایات دال بر تهدید و هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، پی می‌بریم که روایت جوینی،

روایتی معتبر و قابل اعتماد است.

نکته دوم: روایت رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دال بر آن است که واقعه هجوم رخ خواهد داد، و با توجه به بررسی روایات هجوم و صحیح‌السند بودن بعضی از آن روایات، و اعتراف برخی از بزرگان به صحت واقعه هجوم، پی می‌بریم که روایت اخبار رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ معتبر و قابل اعتماد است.^۱

زیرا آنچه که حضرت فرموده بودند به شهادت تاریخ واقع شد که در این کتاب، به طور مفصل پیرامون این واقعه جانگداز بحث خواهیم نمود.

۱- در بخش‌های آتی به طور مفصل پیرامون روایات دال بر هجوم، بحث کرده و صحت اسناد بسیاری از آن روایات را از منابع عامه به توفیق الهی اثبات خواهیم نمود.

بخش دوم:

بررسی روایات تهدید، هجوم به خانه

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

(از مستون عامه)

بررسی روایات تهدید هجوم به خانه‌ی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

حدیث اول:

ابن ابی شیبّه که از مشایخ بخاری است، در کتاب «المصنّف» به سند خود چنین نقل کرده:

«حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ بَشْرٍ، حَدَّثَنَا عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ أَسْلَمَ: أَنَّهُ حِينَ بُوِيَعَ لِأَبِي بَكْرٍ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ عَلِيٌّ وَالزُّبَيْرُ يَدْخُلَانِ عَلَى فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيُشَاوِرُونَهَا وَيُوتِجِعُونَ فِي أَمْرِهِمْ، فَلَمَّا بَلَغَ ذَلِكَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ خَرَجَ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ، فَقَالَ: «يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَاللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ أَبِيكَ، وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكَ مِنْكَ، وَأَيُّمُ اللَّهِ، مَا ذَاكَ بِمَانِعِي إِنْ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ، أَنْ أَمْرَ بِهِمْ أَنْ يُحَرِّقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ». قَالَ:

۱- ما من الخلق أحد. (خ ل).

۲- أَمَرْتُهُمْ (خ ل)

فَلَمَّا خَرَجَ عُمَرُ جَاءَهَا، فَقَالَتْ: تَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ قَدْ جَاءَنِي، وَقَدْ حَلَفَ بِاللَّهِ لِيَنْ عُدْتُمْ لِيُحَرِّقَنَّ عَلَيْكُمُ الْبَيْتَ، وَأَيْمُ اللَّهِ، لِيَمْضِينَ لِمَا حَلَفَ عَلَيْهِ، فَاَنْصَرِفُوا رَاشِدِينَ، فَرَوْا رَأْيَكُمْ، وَلَا تَرْجِعُوا إِلَيَّ، فَاَنْصَرِفُوا عَنْهَا، فَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيْهَا، حَتَّى بَايَعُوا لِأَبِي بَكْرٍ^۱.

ابن ابی شیبہ در حدیثی صحیح السند نقل کرده است: هنگامی که مردم با ابی بکر بیعت کردند، علی و زبیر در خانه فاطمه به گفتگو و مشاوره می پرداختند، و این مطلب به عمر بن خطاب رسید. او به خانه فاطمه آمد، و گفت: ای دختر رسول خدا! محبوب ترین فرد برای ما پدر تو است و بعد از پدر تو، خود تو!!! ولی سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند. این جمله را گفت و بیرون رفت.

وقتی علی و زبیر به خانه بازگشتند، [دخت گرامی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ] به علی و زبیر گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شما بسوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می دهد.

۱- ابن ابی شیبة الكوفي، المصنف، كتاب المغازي: ما جاء في خلافة أبي بكر وسيرته:

بررسی رجالی و اثبات صحت سندی بر طبق مبانی عامه:

۱. ابنُ اَبی شیبَةَ:

ذهبی درباره وی می نویسد: عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ الْعَبْسِيِّ ابْنِ الْقَاضِي أَبِي شَيْبَةَ إِبْرَاهِيمَ بْنِ عَثْمَانَ بْنِ حُوَاسْتَى، الإِمَامُ، الْعَلَمُ، سَيِّدُ الْحِفَاطِ، وَصَاحِبُ الْكُتُبِ الْكِبَارِ: (المُسْنَدِ)، وَ (المُصَنَّفِ)، وَ (التَّفْسِيرِ)، أَبُو بَكْرٍ الْعَبْسِيُّ مَوْلَاهُمْ، الْكُوفِيُّ. وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعِجْلِيُّ: كَانَ أَبُو بَكْرٍ ثِقَةً، حَافِظًا لِلْحَدِيثِ. وَقَالَ عَمْرُو بْنُ عَلِيٍّ الْفَلَّاسُ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَحْفَظَ مِنْ أَبِي بَكْرٍ بِنِ أَبِي شَيْبَةَ.^۱

عبدالله بن محمد... امام و علم و سیّد حفاظ، و صاحب کتابهای بزرگی مانند: مسند، مصنف، تفسیر بود. و احمد عجلی می گوید: ابوبکر (ابن ابی شیبه) شخصی ثقه و حافظ حدیث بود. و فلاس گوید: احدی را حافظتر از ابن ابی شیبه ندیدم.

۲. محمد بن بشر:

ذهبی درباره وی می نویسد: مُحَمَّدُ بْنُ بِشْرِ بْنِ الْفَرَاغِصَةِ بْنِ الْمُخْتَارِ بْنِ رُدَيْحِ الْعَبْدِيِّ الْحَافِظِ، الإِمَامُ، الثَّبْتُ، أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَبْدِيُّ، الْكُوفِيُّ... وَثَقَّهُ: يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ، وَغَيْرُهُ. وَقَالَ أَبُو عُبَيْدٍ الْأَجْرِيُّ: سَأَلْتُ أَبَا دَاوُدَ عَنِ سَمَاعِ مُحَمَّدِ بْنِ بِشْرِ

مِنْ ابْنِ أَبِي عَرُوبَةَ؟ فَقَالَ: هُوَ أَحْفَظُ مَنْ كَانَ بِالْكُوفَةِ.^۱

محمد بن بشر... ابو عبدالله عبدی کوفی، حافظ، امام، ثبت.

ابن معین و دیگر رجالیون او را توثیق کرده‌اند.

ابوعبید گوید: از ابو داود سؤال کردم از روایت محمد بن بشیر از

سعید بن ابی عروبه؟ گفت: او از نظر حفظ از تمامی کوفیان برتر بوده است.

۳. عبیدالله بن عمر:

ذهبی درباره وی می‌نویسد: عُبَيْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ الْعَدَوِيُّ ابْنِ حَفْصِ

بْنِ عَاصِمِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ أَبِي حَفْصِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. الْإِمَامُ،

الْمُجَوِّدُ، الْحَافِظُ، أَبُو عَثْمَانَ الْقُرَشِيُّ، الْعَدَوِيُّ، ثُمَّ الْعَمْرِيُّ، الْمَدَنِيُّ.

قَالَ أَبُو حَاتِمٍ: سَأَلْتُ أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ عَنْ: مَالِكٍ، وَأَيُّوبَ، وَعُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ

عُمَرَ، أَيُّهُمْ أَثْبَتُ فِي نَافِعٍ؟

قَالَ: عُبَيْدُ اللَّهِ أَثْبَتُهُمْ، وَأَحْفَظُهُمْ، وَأَكْثَرُهُمْ رِوَايَةً.

وَقَالَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ: عُبَيْدُ اللَّهِ مِنَ الثَّقَاتِ.^۲

عبیدالله بن عمر... از نوادگان عمر بن خطاب. او حافظ و امام

اهل تجوید بود. از احمد بن حنبل در مورد مالک، ایوب، و عبیدالله بن

عمر سؤال کردند، کدام یک در قول خود ثابت قدم بود؟ گفت: عبیدالله

۱- سیر أعلام النبلاء: ج ۱۷ ص ۲۷۵.

۲- سیر أعلام النبلاء: ج ۶ ص ۳۰۵.

بیشترین روایت را نقل کرد در حالی که اثبت و احفظ بود. ابن معین هم او را توثیق نمود.

۴. زید بن اسلم قرشی العدوی:

ذهبی درباره وی می نویسد: زَيْدُ بْنُ أَسْلَمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ الْعَدَوِيُّ الْعُمَرِيُّ الْمَدَنِيُّ، الْفَقِيهُ. قَالَ أَبُو حَازِمٍ الْأَعْرَجُ: لَقَدْ رَأَيْتُ فِي مَجْلِسِ زَيْدِ بْنِ أَسْلَمَ أَرْبَعِينَ فَقِيهًا.^۱

زید بن اسلم ابو عبدالله عدوی عمری، امام، حجت، پیشوا و فقیه مدینه بود. ابوحازم گوید: در مجلس زید بن اسلم چهل فقیه دیدم. وی از روات بخاری، مسلم و بقیه صحاح سته عامه است؛ از این رو در وثاقت این شخص، هیچ تردیدی وجود ندارد.

۵. اسلم القرشی العدوی:

ذهبی درباره او می نویسد: أَسْلَمُ الْعَدَوِيُّ الْعُمَرِيُّ مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ الْفَقِيهِ، الْإِمَامُ، أَبُو زَيْدٍ - وَيُقَالُ: أَبُو خَالِدٍ - الْقُرَشِيُّ، الْعَدَوِيُّ، الْعُمَرِيُّ، مَوْلَى عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ. وَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ: مَاتَ فِي خِلَافَةِ عَبْدِ الْمَلِكِ. وَقَالَ أَبُو زُرْعَةَ: مَدَنِيٌّ، ثِقَّةٌ.^۲

اسلم عدوی عمری غلام عمر بن خطاب، فقیه، امام، او در زمان

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۵ ص ۳۱۶.

۲- سیر اعلام النبلاء: ج ۴ ص ۱۰۰.

خلافت عبدالملک مُرد. ابوزرعه گوید: او اهل مدینه و ثقه (مورد اطمینان) بود.

اشکال: بعضی از معاندین بر صحت این سند خدشه ایراد کرده و می‌گویند: درست است که تمام رجال این طریق ثقه می‌باشند، اما این سند مرسل است، زیرا «أسلم العدوی» غلام عمر بن خطاب، خود شاهد ماجرای آتش زدن و هجوم به خانه صدیقه کبری نبوده، چرا که ذهبی می‌نویسد: اسلم، از اسیران عین تمر بوده، و بعضی می‌گویند: او حبشی بوده که عمر او را در سالی که از طرف ابوبکر امیر حجاج بود در مکه خریداری نمود.^۱

در رد این توهم می‌گوییم:

نه تنها رجالیون و قدمای عامه، قائل به صحت سند این روایت هستند، که معاصرین عامه و حتی وهابیون نیز صحه بر این سند نهاده‌اند، از جمله:

۱- قال الذهبي: أسلم العدوي العمري، قيل: هو من سبي عين التمر، وقيل: حبشي اشتراه عمر بمكة إذ حج بالناس في العام الذي يلي حجة الوداع زمن الصديق. (سير اعلام النبلاء: ج ۷ ص ۱۰۵).

وقال البخاري: ... بعث أبو بكرٍ عمر بن الخطاب، سنة احدى عشرة، فأقام للناس الحج، وابتاع فيها أسلم. (التاريخ الكبير: ج ۲ ص ۲۳).

سعد بن ناصر الششری:

پروفسور سعد بن ناصر بن عبد العزیز الششری، از علمای نامدار وهابی که شاگرد عبد العزیز بن باز مفتی اعظم سابق عربستان سعودی، و هم‌چنین شاگرد عبد العزیز بن عبدالله آل الشیخ مفتی اعظم فعلی عربستان به شمار می‌آید، وی کتاب «المصنّف» را تحقیق کرده است، در پاورقی کتاب، در ذیل همین حدیث می‌نویسد:

صحیح؛ أخرجه أحمد فی فضائل الصحابة (۵۳۲) وابن عبد البر فی الإستذکار (۹۷۵/۳)، وابن أبی عاصم فی الآحاد (۲/ ۲۹۵).

عمرو بن عبدالمنعم المصری:

شیخ عمرو بن عبدالمنعم بن عبدالعال المصری، از علمای معاصر مصر که کتاب «المذکر والتذکیر والذکر» ابن أبی عاصم (متوفای ۲۸۷هـ) را تحقیق کرده است، در پاورقی همین روایت می‌گوید: إسناد صحیح.

حسن بن فرحان المالکی:

دکتر حسن بن فرحان مالکی، استاد و محقق امور تربیتی در آموزش و پرورش ریاض در «کتاب قراءة فی کتب العقائد المذهب الحنبلی نموذجاً» تصریح می‌کند که روایت هجوم به خانه فاطمه، با سندهای صحیح نقل شده است:

«وَلَكِنَّ حِزْبَ عَلِيٍّ كَانَ أَقَلَّ عِنْدَ بَيْعَةِ عُمَرَ مِنْهُ عِنْدَ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ

الصَّدِيقِ، نَظَرًا لِيَتَفَرَّقَهُمُ الْأَوَّلُ عَنِّي بِسَبَبِ مُدَاهِمَةِ بَيْتِ فَاطِمَةَ فِي
 أَوَّلِ عَهْدِ أَبِي بَكْرٍ، وَإِكْرَامِ بَعْضِ الصَّحَابَةِ الَّذِينَ كَانُوا مَعَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَيْعَةَ
 أَبِي بَكْرٍ، فَكَانَتْ لِهَذِهِ الْخُصُومَةِ وَالْمُدَاهِمَةِ، وَهِيَ ثَابِتَةٌ بِأَسَانِيدٍ
 صَحِيحَةٍ، وَذَكَرْتُ مُؤَلِّمَةً لَا يُحِبُّونَ تَكَرَّرَهَا».

«طرفداران علی در زمان بیعت با عمر، کمتر از زمان بیعت با ابوبکر بودند؛ چون در آغاز خلافت ابوبکر به خانه فاطمه هجوم برده شد، و به همین جهت بعضی از صحابه از بیعت با ابوبکر اکراه داشتند. این مدعا با سندهای صحیحی که وجود دارد، ثابت شده است، و خاطره دردناکی است که تکرار آن را دوست ندارند».

و سپس در پاورقی کتاب می نویسد:

«كُنْتُ أَظُنُّ الْمُدَاهِمَةَ مَكْدُوبَةً لَا تَصِحُّ، حَتَّى وَجَدْتُ لَهَا أَسَانِيدَ
 قَوِيَّةً، مِنْهَا مَا أَخْرَجَهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ فِي الْمُصَنَّفِ بِسَنَدٍ صَحِيحٍ عَنِ اسْمَ
 مَوْلَى عُمَرَ وَغَيْرِ ذَلِكَ»^۱.

«من در ابتدا فکر می کردم قصه هجوم دروغ است و صحت ندارد؛ تا این که سند محکم برای آن پیدا کردم؛ از جمله روایتی که ابن ابی شیبہ در کتاب «المصنف» خود با سند صحیح از اسلم غلام عمر نقل کرده است».

۱- کتاب قراءه فی کتب العقائد المذهب الحنبلی نموذجاً: ص ۴۶.

تحریف روایت:

تعدادی دیگر از علمای وهابی با این که اعتراف به صحت سند روایت کرده‌اند؛ لکن متن روایت را تحریف کرده‌اند:

علی محمد الصلابی:

دکتر صلابی مفتی کشور لیبی در کتاب «أسمى المطالب في سيرة أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام، شخصيته وعصره دراسة شاملة» روایت ابن ابی شیبیه را تصحیح کرده است؛ اما در ابتدا متن اصل روایت را تحریف کرده، و در آخر نیز مدعی می‌شود که ادامه روایت که تهدید به آتش زدن را ثابت می‌کند، توسط رافضیه افزوده شده است!!

وی ابتدا اصل روایت را این گونه تحریف می‌کند:

وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبُّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكَ مِنْكَ، وَكَلَّمَهَا.

«وهیچ کس نزد من پس از پدرت محبوب‌تر از تو نیست. و عمر با

فاطمه سخن گفت». در حالی که اصل روایت این گونه است:

«وَمَا مِنْ أَحَدٍ أَحَبُّ إِلَيْنَا بَعْدَ أَبِيكَ مِنْكَ، وَأَيْمُ اللَّهِ مَا ذَاكَ بِمَانِعِيَّ
إِنْ اجْتَمَعَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ عِنْدَكَ أَنْ أَمُرَ بِهِمْ أَنْ يُحْرَقَ عَلَيْهِمُ الْبَيْتُ...».

«وهیچ کس نزد من پس از پدرت محبوب‌تر از تو نیست؛ ولی

سوگند به خدا این محبت مانع از آن نیست که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، من دستور دهم خانه را بر آن‌ها بسوزانند».

سپس در باره سند روایت می‌گوید:

«هَذَا هُوَ الثَّابِتُ الصَّحِيحُ، وَالَّذِي مَعَ صِحَّةِ سَنَدِهِ يَنْسَجِمُ مَعَ رُوحِ
ذَلِكَ الْجَيْلِ، وَتَرْكِيَةِ اللَّهِ لَهُ».

«این همان چیزی است که ثابت و صحیح است و علاوه بر صحت سند، با روح این گروه و تزکیه آنها توسط خداوند، سازگار است. و در ادامه، شیعیان را متهم می‌کند که آنها به روایات عامه دستبرد زده، و مطالبی از پیش خود به آن افزوده‌اند!!!!

«وَقَدْ زَادَ رُوَاةُ الشَّيْعَةِ الرَّافِضَةَ فِي هَذِهِ الرَّوَايَةِ، وَاخْتَلَقُوا إِفْكَاً وَبُهْتَاناً وَزُوراً، وَقَالُوا بِأَنَّ عُمَرَ قَالَ: إِذَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ هَؤُلَاءِ النَّفَرُ فَسَأَحْرِقُ عَلَيْهِمَ هَذَا الْبَيْتَ، لِأَنَّهُمْ أَرَادُوا سَقِّ عَصَا الْمُسْلِمِينَ بِتَأْخِرِهِمْ عَنِ الْبَيْعَةِ ثُمَّ خَرَجَ عَنْهَا، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ عَادُوا إِلَيْهَا. فَقَالَتْ لَهُمْ: تَعْلَمُونَ أَنَّ عُمَرَ جَاءَنِي وَحَلَفَ بِاللَّهِ لَنْ أَنْتَمُ عُدْتُمْ إِلَى هَذَا الْبَيْتِ لِيُحْرِقْتَهُ عَلَيْكُمْ وَأَيْمُ اللَّهِ إِنَّهُ لَيُصَدِّقَنَّ فِيمَا حَلَفَ عَلَيْهِ، فَانْصِرْفُوا عَنِّي فَلَا تَرْجِعُوا إِلَيَّ، فَفَعَلُوا ذَلِكَ، وَلَمْ يَرْجِعُوا إِلَيْهَا إِلَّا بَعْدَ مَا بَايَعُوا. وَهَذِهِ الْقِصَّةُ الْبَاطِلَةُ لَمْ تُثَبِّتْ عَنْ عُمَرَ، وَدَعَوِي أَنْ عَمَّرَهُمْ بِأَحْرَاقِ بَيْتِ فَاطِمَةَ، مِنْ أَكَاذِبِ الرَّافِضَةِ».

راویان شیعه رافضی در این روایت، دروغ، بهتان و افترای بزرگی را افزوده و گفته‌اند عمر گفت: «اگر بار دیگر این افراد پیش تو جمع شوند، خانه را بر سر آنها آتش خواهم زد».

چون آنها با تأخیر کردن در بیعت، قصد اختلاف افکنی در میان مسلمان را داشتند. پس از مدتی علی و زبیر پیش فاطمه آمدند، فاطمه به آنها گفت: عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد، اگر اجتماع شما تکرار شود، خانه را بر شما بسوزاند، به خدا سوگند! آنچه را که قسم خورده است انجام می‌دهد! از پیش من بروید و دیگر برنگردید. آنها نیز این

چنین کردند و پیش فاطمه برنگشتند مگر پس از بیعت.
این داستان باطل است و از عمر ثابت نشده است. ادعای این که
عمر قصد داشت خانه فاطمه را آتش بزند، از دروغ‌های رافضه است.
و در پاورقی کتاب می‌گوید:

«این روایت را ابن ابی شیبہ در کتاب المصنّف آورده و سند آن
صحیح است».^۱

روشن است که این فرافکنی‌ها دردی از جناب صلابی و همفکران
او دوا نمی‌کند؛ زیرا روایت ابن ابی شیبہ را با سندی که خود شما
تصحیح کرده‌اید، در کتاب‌های متعدد توسط بزرگان عامه به همین
صورت نقل شده، که ثابت می‌کند خلیفه دوم به خانه صدیقه
شهیده علیها السلام آمده و تهدید کرد که خانه را به آتش خواهد کشید.

شیخ حسن الحسینی:

دکتر شیخ حسن الحسینی، وهابی نامدار معاصر که مشاور شرعی
و تاریخی سریال «الحسن والحسین» نیز بوده است، در کتاب
«موسوعة الحسن والحسین» ابتدای همین روایت را نقل کرده و
می‌نویسد:

«فهذا هو الثابت الصحیح...»

منتهی ادامه روایت را حذف می‌کند، تا واقعه هجوم را منکر شود.

۱- أَخْرَجَهُ ابْنُ أَبِي شَيْبَةَ: «المصنّف» (۵۶۷/۱۴)، وإسناده صحیح.

حدیث دوم:

ابن قتیبه دینوری به سند خود این گونه نقل کرده است:

عَنْ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ أَبِي عَوْنٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَنْصَارِيِّ: «إِنَّ أَبَا بَكْرٍ أُخْبِرَ بِقَوْمٍ^۱ تَحَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ،^۲ فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ، وَهُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا، فَدَعَا عُمَرُ بِالْحَطَبِ، فَقَالَ^۳: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهَا عَلَى مَنْ فِيهَا، فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصِ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ، فَقَالَ: وَ إِنَّ!!»

فَخَرَجُوا فَبَايَعُوا إِلَّا عَلِيًّا، فَإِنَّهُ زَعِمَ أَنَّهُ قَالَ، حَلَفْتُ أَنْ لَا أُخْرَجَ وَلَا أَضَعُ ثَوْبِي عَلَى عَاتِقِي حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ، فَوَقَفَتْ فَاطِمَةُ عَلَى بَابِهَا، فَقَالَتْ: لَا عَهْدَ لِي بِقَوْمٍ حَضَرُوا أَسْوَأَ مَحْضَرٍ مِنْكُمْ، تَرَكْتُمْ جِنَازَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَيْنَ أَيْدِينَا وَ قَطَعْتُمْ أَمْرَكُمْ بَيْنَكُمْ لَمْ تُشَاوِرُونَا وَ لَمْ تَرَوْا لَنَا حَقًّا. فَاتَى عُمَرَ أَبَا بَكْرٍ فَقَالَ لَهُ: أَلَا تَأْخُذُ هَذَا الْمُتَحَلِّفَ عَنْكَ بِالْبَيْعَةِ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: يَا فُتْنُؤُ - وَ هُوَ مَوْلَى لَهُ - اذْهَبْ فَادْعُ عَلِيًّا. قَالَ: فَذَهَبَ

۱- تفقد قوما (خ ل).

۲- عمر (خ ل).

۳- وقال (خ ل).

۴- لم تردوا (خ ل).

۵- لتنفذ (خ ل).

فُنْفِذُ إِلَى عَلِيٍّ عليه السلام، فَقَالَ: مَا حَاجَتُكَ؟^١ قَالَ^٢: يَدْعُوكَ خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، قَالَ عَلِيٌّ عليه السلام: لَسَرِيعٌ مَا كَذَبْتُمْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَرَجَعَ فُنْفِذٌ فَأَبْلَغَ الرَّسَالََةَ. قَالَ: فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ طَوِيلًا، فَقَالَ عُمَرُ الثَّانِيَةَ: أَلَا تَصُمُّ هَذَا^٣ الْمُتَخَلِّفَ عَنكَ بِالْبَيْعَةِ؟ فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ لِقُنْفُذٍ: عُدْ إِلَيْهِ فَقُلْ^٤: أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ^٥ يَدْعُوكَ لِتُبَايِعَ، فَبِجَاءِهِ فُنْفِذٌ فَأَدَى مَا أَمَرَ بِهِ، فَرَفَعَ عَلِيٌّ صَوْتَهُ فَقَالَ: سُبْحَانَ اللَّهِ لَقَدْ ادَّعَى مَا لَيْسَ لَهُ، فَرَجَعَ فُنْفِذٌ فَأَبْلَغَ الرَّسَالََةَ. قَالَ: فَبَكَى أَبُو بَكْرٍ طَوِيلًا.

ثُمَّ قَامَ عُمَرُ فَمَشَى مَعَهُ جَمَاعَةٌ حَتَّى أَتَوْا بَابَ فَاطِمَةَ فَدَقُّوا الْبَابَ، فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا بَاكِئَةً: يَا رَسُولَ اللَّهِ^٦ مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْحَطَّابِ وَابْنِ أَبِي قُحَافَةَ! فَلَمَّا سَمِعَ الْقَوْمُ صَوْتَهَا وَبُكَاءَهَا انْصَرَفُوا بَاكِينَ، فَكَادَتْ قُلُوبُهُمْ تَتَصَدَّعُ^٧ وَ أَكْبَادُهُمْ تَتَفَطَّرُ^٨، وَ بَقِي عُمَرُ وَ مَعَهُ قَوْمٌ. فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا وَ مَضَوْا بِهِ إِلَى أَبِي بَكْرٍ فَقَالُوا: بَايِعْ،

١- فقال له: ما حاجتك؟ (خ ل).

٢- فقال (خ ل).

٣- لا تمهل هذا (خ ل).

٤- فقل له (خ ل).

٥- خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ (خ ل).

٦- نادت بأعلى صوتها: يا أبت يا رسول الله (خ ل).

٧- تصدع (خ ل).

٨- تفطر (خ ل).

فَقَالَ: إِنْ أَنَا لَمْ أَفْعَلْ فَمَهْ؟ قَالُوا: إِذَا وَاللَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ نَضْرِبُ
عُنُقَكَ. قَالَ: إِذَا تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَ أَخَا رَسُولِهِ، فَقَالَ عُمَرُ: أَمَّا عَبْدُ اللَّهِ
فَنَعَمْ وَ أَمَّا أَخَا رَسُولِهِ فَلَا. وَ أَبُو بَكْرٍ سَاكِتٌ لَا يَتَكَلَّمُ. فَقَالَ لَهُ عُمَرُ: أَلَا
تَأْمُرُ فِيهِ بِأَمْرِكَ؟ فَقَالَ: لَا أَكْرَهُهُ عَلَى شَيْءٍ مَا كَانَتْ فَاطِمَةُ إِلَى جَنْبِهِ،
فَلَحَقَ عَلِيٌّ بِقَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ ص يَصِيحُ وَ يَبْكِي وَ يُنَادِي: يَا ابْنَ أُمَّ إِنَّ
الْقَوْمَ اسْتَضَعُّونِي وَ كَادُوا يَقْتُلُونَنِي»^۱.

ابن قتیبه در حدیثی صحیح السنند می نویسد:

ابابکر افرادی را که از بیعت با او تخلف کرده بودند جستجو نمود،
و آنان را نزد علی بن ابی طالب یافت، پس عمر را به سوی ایشان فرستاد،
عمر به درب خانه علی رفته و آن افراد را برای بیعت با ابابکر طلبید،
ایشان مخالفت کردند. عمر دستور داد هیزم بیاورند، و گفت: سوگند به
آن کسی که جان عمر در دست او است اگر ایشان از خانه بیرون نیایند،
خانه را با اهلش آتش خواهم زد، بعضی از همراهانش به او گفتند: ای
عمر، فاطمه در این خانه می باشد. او در جواب گفت: هر چند که
فاطمه در خانه باشد. این گروه از خانه خارج شدند، و با ابابکر بیعت
کردند. مگر علی بن ابی طالب که سوگند یاد کرده بوده که از خانه بیرون
نیاید و عبا بر دوش نهد، تا آن که قرآن را جمع آوری کند.

(در این هنگام) فاطمه پشت در آمده، و گفت: من تا به حال

گروهی را بدتر از شما ندیده‌ام که چنین مجلس سویی را تشکیل داده‌اید، جنازه پیغمبر را در پیش روی ما گذاشته، و امر خلافت را برای خودتان تثبیت نمودید، و با ما در این امر مشورت نکردید، و حق ما را به ما برنگردانید؟ عمر به نزد ابابکر رفت و گفت: آیا از این کسی که تخلف نموده (علی بن ابی طالب) بیعت نمی‌گیری؟

ابوبکر به نوکر خود قنفذ گفت: برو و علی را به نزد من - خلیفه رسول الله صلی الله علیه و آله - بطلب، قنفذ رفت و پیغام را رساند. علی به او گفت: چه زود بر پیغمبر دروغ بستید، قنفذ برگشت و گفتار علی را رساند. ابوبکر بسیار گریست، مجدداً عمر به او گفت: به علی مهلت نده، باز ابوبکر به قنفذ گفت: برو نزد علی و بگو امیرالمؤمنین تو را می‌طلبد که با او بیعت کنی.

چون قنفذ آمد و پیام او را آورد، علی بن ابی طالب با صدای بلند گفت: سبحان الله، ابابکر چیزی را ادعا می‌کند که حق او نیست. پس قنفذ برگشت و گفتار علی را به ابابکر رسانید، باز او به گریه درآمد. در این هنگام عمر بن خطاب با گروهی به در خانه فاطمه آمدند و درب را کوبیدند، و چون فاطمه صدای آنان را شنید، با صدای بلند گفت: ای پدر ای رسول الله، ما بعد از تو چه ناگواری‌هایی که از پسر خطاب و از پسر ابی قحافه دیدیم.

هنگامی که این گروه صدا و گریه فاطمه را شنیدند، بعضی گریه

کنان برگشتند، به طوری که نزدیک بود دل‌هایشان پاره و جگرهایشان دریده شود، عمر و برخی از آنان به جای خود ماندند، و علی بن ابی طالب را از خانه بیرون آوردند، و به جانب ابوبکر بردند، و به او گفتند بیعت کن. علی به ایشان گفت: اگر بیعت نکنم چه می‌شود؟ گفتند: به خدا سوگند، به آن خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می‌زنیم، علی به آنان گفت: اگر مرا بکشید، هم بنده خدا را کشته‌اید، و هم برادر رسول خدا را!!

عمر گفت: اما بنده خدا بودن ترا قبول داریم، ولی برادر بودنت را با پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قبول نداریم، ابوبکر در این میان ساکت بود، عمر به او گفت: امر خود را درباره علی عملی نمی‌کنی؟ ابابکر گفت: تا فاطمه نزد او است، من او را مجبور به بیعت نمی‌کنم.
پس علی به جانب قبر پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رفت در حالی که می‌گریید (به آن حضرت خطاب نموده) می‌گفت: ای برادر این گروه مرا بی کس و بی‌یاور گذاشتند و نزدیک بود که مرا بکشند.

بررسی رجالی و اثبات صحت سندی بر طبق مبانی عامه:

۱. ابْنُ قُتَيْبَةَ:

ذهبی در موردش می‌نویسد: أَبُو مُحَمَّدٍ عَبْدُ اللَّهِ بْنِ مُسْلِمٍ الدِّيَنَوْرِيُّ الْعَلَامَةُ، الْكَبِيرُ، ذُو الْفُنُونِ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ الْخَطِيبُ: كَانَ ثَقَّةً دِينًا فَاضِلًا. وَقَالَ مَسْعُودُ السَّجَرِيُّ: سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْحَاكِمِ

يُقُولُ: أَجْمَعَتِ الْأُمَّةُ عَلَيَّ أَنْ الْقُتَيْبِيُّ كَذَّابٌ. قُلْتُ: هَذِهِ مُجَازَفَةٌ وَقَلَّةٌ وَرِعٌ، فَمَا عَلِمْتُ أَحَدًا أَتَّهَمُهُ بِالْكَذِبِ قَبْلَ هَذِهِ الْقَوْلَةِ، بَلْ قَالَ الْخَطِيبُ: إِنَّهُ ثَقَّةٌ.^۱

ابو محمد عبدالله بن مسلم دینوری، علامه کبیر، صاحب فنون. ابوبکر خطیب او را توثیق کرده و می گوید: او ثقه، اهل تدين و فضل بود. اما حاکم ادعای اجماع امت را بر کذب او نموده است. و ذهبی در رد این توهم می گوید: این ادعا، گزافه گویی است از کسی که اهل ورع نیست، زیرا من کسی را قبل از حاکم ندیدم که چنین ادعایی بکند، و بلکه خطیب او را ثقه می داند.

۲. ابن عقیل:

ذهبی در موردش می نویسد: سَعِيدُ بْنُ كَثِيرٍ بْنُ عَقِيلٍ بْنِ مُسْلِمِ بْنِ يَزِيدَ الْمِصْرِيِّ الْإِمَامُ، الْحَافِظُ، الْعَلَّامَةُ، الْأَخْبَارِيُّ، الثَّقَّةُ، أَبُو عَثْمَانَ الْمِصْرِيِّ. وَقَالَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ: رَأَيْتُ بِمِصْرَ ثَلَاثَ عَجَائِبَ: النَّيْلَ، وَالْأَهْرَامَ، وَسَعِيدَ بْنَ عَقِيلٍ.^۲

سعید بن کثیر... ابو عثمان مصری. امام، حافظ، علامه، آگاه به اخبار، ثقه. و ابن معین گوید: در مصر سه امر عجیب دیدم: نیل، اهرام، سعید بن کثیر.

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۲۹۹.

۲- سیر اعلام النبلاء: ج ۲ ص ۹۰.

۳. **أبي عون:**

ذهبی در موردش می نویسد: **عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَوْنِ الْهَلَالِيِّ ابْنِ الْأَمِيرِ، نَائِبِ مِصْرَ، أَبِي عَوْنِ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ يَزِيدَ، الْإِمَامِ، الْمُحَدَّثِ، الزَّاهِدِ، الْعَايِدِ، بَرَكَةُ الْوَقْتِ، أَبُو مُحَمَّدٍ الْهَلَالِيِّ، الْبَغْدَادِيِّ، الْأَدْمِيُّ، الْخَرَّازُ. وَالِدَ دَارْقُطْنِيِّ ثِقَّةٍ. يُقَالُ: إِنَّهُ مِنَ الْأَبْدَالِ.**^۱

عبدالله بن عون... هلالی، بغدادی، خزاز، امام، محدث، زاهد، عابد. دارقطنی: او را ثقه می دانند. و گفته شده: او از ابدال بوده است.

۴. **عبدالله بن عبدالرحمان الأنصاري:**

هَذَا الرَّاوي مُشْتَرِكٌ بَيْنَ غَيْرِ وَاحِدٍ مِنَ التَّابِعِينَ وَحَكَمُوا بِوَثَاقَتِهِمْ.^۲

مزی گوید: این راوی به این عنوان مشترک است بین چندین تن از تابعین. و در مورد ایشان حکم به وثاقت شده است.

در نتیجه سند این حدیث بنا بر مبانی عامه صحیح است.

تشکیک در صحت انتساب کتاب «الإمامة والسياسة» به ابن قتيبه:

برخی از وهابیون، در انتساب کتاب «الإمامة والسياسة» به ابن قتیبه اشکال می کنند، و از این طریق می خواهند روایاتی را که وی در کتابش آورده و حقایقی را که آشکار کرده است، از اعتبار بیندازند. که در

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۶ ص ۳۷۶.

۲- تهذیب التهذیب: ج ۵ ص ۲۹۰ و...

جواب می‌گوییم:

اولاً: چندین نسخه خطی از این کتاب در سراسر دنیا؛ از جمله در کتابخانه‌های مصر، پاریس، لندن، ترکیه و هند موجود است. مضافاً به این‌که: این کتاب بارها با نام مؤلف آن «ابن قتیبه دینوری» در مصر و سایر کشورها چاپ شده است.

ثانیاً: بسیاری از علمای عامه؛ به تألیف این کتاب و صحت انتساب آن به ابن قتیبه تصریح داشته، و در نقل روایات تاریخی به آن استناد کرده‌اند. ما به جهت اختصار به اسامی چند تن از بزرگان آنها اشاره می‌کنیم:

۱. ابن حجر هیتمی در کتاب تطهیر الجنان و اللسان: ۷۲.
۲. ابن عربی (متوفای ۵۴۳هـ) در کتاب «العواصم» ضمن نقل مطالبی از این کتاب به صحت انتساب آن به «ابن قتیبه» تصریح دارد.^۱
۳. نجم الدین عمر بن محمد مکی مشهور به «ابن فهد» در کتاب «اتحاف الوری باخبار ام القری» در ذکر حوادث سال ۹۳هـ می‌نویسد: «و قال أبو محمد عبد الله بن مسلم ابن قتيبة في كتاب الإمامة و السياسة...»

ترجمه: گفت ابو محمد عبدالله بن مسلم ابن قتیبه در کتاب الامامة والسياسة.

۱- العواصم من القواصم، ابن عربی: ص ۲۴۸.

ثالثاً: عده‌ای از بزرگان عامه علی‌رغم قبول صحت انتساب این کتاب به «ابن قتیبه» و تأیید حقایق تلخ و ناگواری که در آن از تاریخ صدر اسلام نقل شده، بر او ایراد گرفته‌اند که چرا وی به وظیفه پرده پوشی و سانسور حقایق و تحریف تاریخ عمل نکرده است!

آنها اظهار داشته‌اند که او نیز هم چون دیگران می‌بایست از نقل این حقایق خودداری می‌کرد!!

ابن حجر هیتمی در مورد «ابن قتیبه» و کتابش اظهار می‌دارد:

«مَعَ تَأْلِيفِ صَدْرَتِ مِنْ بَعْضِ الْمُحَدِّثِينَ كَابِنِ قُتَيْبَةَ مَعَ جَلَالَتِهِ الْقَاضِيَةِ بِأَنَّهُ كَانَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ لَا يَذْكَرَ تِلْكَ الظَّوَاهِرِ، فَإِنْ أَبِي إِلَّا أَنْ يَذْكَرَهَا فَلْيُبَيِّنْ جَرِيَانَهَا عَلَى قَوَاعِدِ أَهْلِ السُّنَّةِ...»^۱

نظر به کتاب‌هایی که بعضی از محدثان والامقام همانند ابن قتیبه [در حوادث صدر اسلام] نوشته‌اند، شایسته این بود که وی از ذکر جزئیات حوادث اجتناب می‌نمود، و چنانچه ناچار از نقل آنها بوده، می‌بایست جریان این حوادث را مطابق قواعد عامه تعدیل و تبیین می‌نمود.

۱- تطهیر الجنان واللسان: ص ۷۲.

حدیث سوم:

علامه ادیب احمد بلاذری به سند خود این گونه نقل کرده است:

«الْمَدَانِيُّ، عَنْ مَسْلَمَةَ بْنِ مِحْرَبٍ، عَنْ سُلَيْمَانَ التَّمِيمِيِّ، وَعَنْ ابْنِ عَوْنٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَى عَلِيٍّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يُبَايَعِ. فَجَاءَ عُمَرُ، وَمَعَهُ فِتْيَةٌ. فَتَلَقَّتْهُ فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، أَتَرَكَ مُحَرَّقًا عَلَيَّ يَا بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ، وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ. وَجَاءَ عَلِيٌّ، فَبَايَعَ وَقَالَ: كُنْتُ عَزَمْتُ أَنْ لَا أَخْرُجَ مِنْ مَنزِلِي حَتَّى أَجْمَعَ الْقُرْآنَ»^۱.

بلاذری در روایتی صحیح السند می نویسد: ابوبکر به دنبال علی برای بیعت کردن فرستاد، چون علی از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را جهت بیعت بیاورد. عمر با شعله آتش به سوی خانه فاطمه رفت. فاطمه پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطاب! آیا می بینم تو را که می خواهی در خانه ام را آتش بزنی؟ عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم تر می سازد.

بررسی رجالی و اثبات صحت سندی بر طبق مبانی عامه:

۱. البلاذری:

ذهبی در مورد وی می نویسد: الْعَلَّامَةُ، الْأَدِيبُ، الْمُصَنِّفُ، أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى بْنِ جَابِرِ الْبَغْدَادِيِّ، الْبَلَاذِرِيُّ، الْكَاتِبُ، صَاحِبُ (التَّارِيخِ الْكَبِيرِ)..... وَكَانَ كَاتِبًا بَلِيغًا، شَاعِرًا مُحْسِنًا.^۱

علامه ادیب و نویسنده ابوبکر احمد بن یحیی بن جابر بغدادی، بلاذری. کاتب و نویسنده کتاب (تاریخ کبیر)... او کاتبی بلیغ، و شاعری نیکو بود.

۲. مدائنی:

ذهبی درباره وی می نویسد: الْعَلَّامَةُ، الْحَافِظُ، الصَّادِقُ، أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ أَبِي سَيْفِ الْمَدَائِنِيِّ، الْأَخْبَارِيُّ. نَزَلَ بَغْدَادَ، وَصَنَّفَ التَّصَانِيفَ، وَكَانَ عَجَبًا فِي مَعْرِفَةِ السَّيْرِ وَالْمَغَازِي وَالْأَنْسَابِ وَأَيَّامِ الْعَرَبِ، مُصَدِّقًا فِيمَا يَنْقُلُهُ، عَالِي الْإِسْنَادِ... قَالَ يَحْيَى: ثِقَةٌ ثِقَةٌ ثِقَةٌ. فَسَأَلْتُ أَبِي: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: هَذَا الْمَدَائِنِيُّ.^۲

.... یحیی بن معین در مورد او سه بار گفت: او مورد اعتماد است.

احمد بن ابی خثیمه می گوید: از پدرم پرسیدم نام شخصی که یحیی بن معین سه مرتبه توثیقش کرده، چیست؟ پدرم گفت: نام او مدائنی است.

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۲۵ ص ۱۶۱.

۲- سیر اعلام النبلاء: ج ۱۰، ص ۴۰۱.

۳. مسلمه بن محارب:

ابن حبان از این راوی در کتاب «الثقات» این گونه یاد کرده است.
 مُسَلِّمَةُ بِنُ مُحَمَّدِ بْنِ مَحَارِبِ الزِّيَادِيِّ، يَرْوِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ مَعَاوِيَةَ، رَوَى عَنْهُ
 إِسْمَاعِيلُ بْنُ عَلِيَّةَ.^۱

مسلمه بن محارب زیادی بواسطه پدرش از معاویه روایت نقل کرده، و اسماعیل بن علیّه هم از مسلمه نقل قول کرده است. با توجه به این که هدف ابن حبان از تألیف این کتاب «الثقات» گردآوری روات ثقه بوده، پس معلوم می شود که این راوی (مسلمه بن محارب) ثقه و مورد اعتماد بوده است. و شبیه تساهل ابن حبان در رابطه با توثیق روات و دفع آن توسط سیوطی و غیره، در نزد اهل تحقیق مسلم است.

۴. سلیمان التیمی:

مزی در تهذیب الکمال می نویسد: سُلَيْمَانُ بْنُ طَرْخَانَ التِّيمِيِّ، أَبُو
 الْمُعْتَمِرِ الْبَصْرِيِّ... وَقَالَ الرَّيْبِيُّ بْنُ يَحْيَى، عَنْ شُعْبَةَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا
 أَصْدَقَ مِنْ سُلَيْمَانَ التِّيمِيِّ، كَانَ إِذَا حَدَّثَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَغَيَّرَ لَوْنُهُ. وَقَالَ
 عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ، عَنْ أَبِيهِ: ثَقَّةٌ. وَقَالَ إِسْحَاقُ بْنُ مَنْصُورٍ عَنْ
 يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ، وَالنَّسَائِيُّ: ثَقَّةٌ.
 وَقَالَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعِجْلِيُّ: تَابِعِيُّ ثَقَّةٌ، وَكَانَ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ
 الْبَصْرَةِ.^۲

۱- الثقات، ابن حبان: ج ۷، ص ۴۹۰.

۲- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: ج ۱۲، ص ۸.

سلیمان بن طرخان تیمی ابوالمعتمر بصری...، ربیع بن یحیی به نقل از شعبه گوید: کسی را راستگوتر از سلیمان ندیدم، وقتی که نقل قول از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می کرد رنگش متغیر می گشت. عبدالله گوید: پدرم (احمد بن حنبل) سلیمان را شخص مورد اطمینان می دانست. ابن معین و نسائی و عجللی نیز او را ثقه و از برترین اهل بصره می دانستند.

۵. عبدالله بن عون:

ذهبی در موردش می نویسد: عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عَوْنٍ بْنُ أَرْطَبَانَ الْمُرَزِيُّ مَوْلَاهُمْ الْإِمَامُ، الْقُدْوَةُ، عَالِمُ الْبَصْرَةِ... وَكَانَ مِنْ أَيْمَةِ الْعِلْمِ وَالْعَمَلِ. قَالَ هِشَامُ بْنُ حَسَّانٍ: لَمْ تَرَ عَيْنَايَ مِثْلَ ابْنِ عَوْنٍ. وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَفْضَلَ مِنْ ابْنِ عَوْنٍ. قَالَ ابْنُ سَعْدٍ: كَانَ ابْنُ عَوْنٍ ثَقَّةً، كَثِيرَ الْحَدِيثِ، وَرِعًا، عُثْمَانِيًّا.^۱

عبدالله بن عون بن ارطبان مزنی، جزء موالیان بود. او امام و پیشوا و عالم بصره، و از ائمه علم و عمل بود. هشام بن حسان گوید: چشمانم مثل ابن عون ندیده. ابن مبارک گوید: احدی را افضل از ابن عون ندیدم. ابن سعد گوید: ابن عون شخصی ثقه، کثیر الحدیث و اهل ورع و عثمانی بود.

در نتیجه سند این روایت بنابر مبانی عامه صحیح است.

حدیث چهارم:

طبری مورخ مشهور عامه به سند خود نقل می‌کند:

« حَدَّثَنَا ابْنُ حُمَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ مُغِيرَةَ، عَنْ زِيَادِ بْنِ كَلَيْبٍ، قَالَ: أَتَى عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ، وَالزُّبَيْرُ، وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ: «وَاللَّهِ لَأَحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ»، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصَلِّيًا السَّيْفَ فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ»^۱.

طبری در روایتی صحیح‌السند نقل کرده است:

عمر بن خطاب به خانه علی آمد در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می‌کشم، مگر این که برای بیعت بیرون بیایید.

زبیر از خانه بیرون آمد در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

۱- تاریخ الطبری: ج ۲، ص ۴۴۳.

بررسی رجالی و اثبات صحت سندی بر طبق مبانی عامه:

۱. طبری:

ذهبی در مورد وی می نویسد: مُحَمَّدُ بْنُ جَرِيرِ بْنِ يَزِيدَ بْنِ كَثِيرٍ
الطَّبْرِيُّ الْإِمَامُ، الْعَلَمُ، الْمُجْتَهِدُ، عَالِمُ الْعَصْرِ، أَبُو جَعْفَرٍ
الطَّبْرِيُّ... كَانَ ثِقَةً، صَادِقًا، حَافِظًا، رَأْسًا فِي التَّفْسِيرِ، إِمَامًا فِي الْفِقْهِ،
وَالْإِجْمَاعِ وَالْاِخْتِلَافِ، عَلَّامَةً فِي التَّارِيخِ وَأَيَّامِ النَّاسِ، عَارِفًا بِالْقِرَاءَاتِ
وَبِاللُّغَةِ...^۱

محمد بن جریر... امام و شخص حاذقی بود، حافظ حدیث و
مفسر و فقیه در اجماع و اختلاف علماء بود و شخص برگزیده تاریخ و
مردم بود و عارف به قرأت و لغت بود.

۲. محمد بن حمید:

مزی در مورد وی می نویسد: وَقَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ:
سَمِعْتُ أَبِي يَقُولُ: لَا يَزَالُ بِالرِّيِّ عِلْمٌ مَا دَامَ مُحَمَّدُ بْنُ حَمِيدٍ حَيًّا. وَقَالَ
أَبُو بَكْرٍ بْنُ أَبِي حَيْثَمَةَ: سُئِلَ يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ حَمِيدٍ
الرَّازِيِّ؟ فَقَالَ: ثِقَةٌ. لَيْسَ بِهِ بَأْسٌ، رَازِيٌّ كَيْسٌ. وَقَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ بْنُ
سَعِيدٍ: سَمِعْتُ جَعْفَرَ بْنَ أَبِي عَثْمَانَ الطَّيَالِسِيِّ يَقُولُ: ابْنُ حُمَيْدٍ ثِقَةٌ.

عبدالله، فرزند احمد بن حنبل می گوید: از پدرم شنیدم که
می گفت: تا زمانی که محمد بن حمید زنده بود، علم در ری باقی بود.

... از یحیی بن معین در مورد محمد بن حمید سؤال شد؟ در پاسخ گفت: مورد اطمینان است و ایرادی در او نیست، زیرک و از اهل ری است.

ابوالعبّاس بن سعید گوید: از جعفر بن ابی عثمان طیالسی شنیدم که می‌گفت: ابن حمید مورد اطمینان است.^۱

۳. جریر بن عبد الحمید بن قرط الضبی:

وی از راویان صحیح بخاری و مسلم است، مزی در تهذیب در مورد وی می‌نویسد: وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ سَعْدٍ: كَانَ ثِقَةً كَثِيرَ الْعِلْمِ، يَرْحَلُ إِلَيْهِ. وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَمَّارِ الْمُوصِلِيِّ: حُجَّةٌ كَانَتْ كُتُبُهُ صِحَاحًا.

محمد بن سعد: او مورد اطمینان و دارای علم زیادی بود که مردم به سوی او سفر می‌کردند.

و محمد موصلی می‌گوید: او حجت بود و همه کتاب‌هایش صحیح.^۲

۴. مغیره بن مقسم ضبی:

وی نیز از راویان بخاری و مسلم است. مزی در مورد وی می‌گوید:

۱- تهذیب الکمال: ج ۲۵، ص ۱۰۰.

۲- تهذیب الکمال: ج ۴، ص ۵۴۴.

عَنْ أَبِي بَكْرٍ بْنِ عَيَّاشٍ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَفْقَهُ مِنْ مُغَيَّرَةٍ، فَلَزِمْتَهُ. وَقَالَ
يَحْيَى بْنُ مَعِينٍ: ثِقَّةٌ، مَأْمُونٌ. وَقَالَ النَّسَائِيُّ: مُغَيَّرَةٌ ثِقَّةٌ.

ابو بکر عیاش گوید: کسی را داناتر از مغیره ندیدم که بخوادم با او
همراه شوم.

یحیی بن معین: او مورد اطمینان و امین است.

نسایی: مغیره مورد اطمینان است.^۱

۵. زیاد بن کلیب:

وی نیز از روایان صحیح مسلم، ترمذی و... است. مزی در مورد
وی می گوید:

قَالَ أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْعَجَلِيُّ: كَانَ ثِقَّةً فِي الْحَدِيثِ، قَدِيمُ
الْمَوْتِ. وَقَالَ النَّسَائِيُّ: ثِقَّةٌ.

وَقَالَ ابْنُ حَبَّانَ: كَانَ مِنَ الْحَفَاطِ الْمُتَمِّينِ، مَاتَ سَنَةَ تِسْعِ عَشْرَةَ
وَمِئَةً.

عجلی: او در روایت مورد اطمینان بود ولی زود از دنیا رفت.

نسایی: او مورد اطمینان است.

ابن حبان: او از حافظان ثابت قدم بود، در سال ۱۰۹ از دنیا رفت.^۲

در نتیجه سند این روایت بر طبق مبانی عامه صحیح است.

۱- تهذیب الکمال: ج ۲۸، ص ۴۰۰.

۲- تهذیب الکمال: ج ۹، ص ۵۰۶.

حدیث پنجم:

ابن عبدالبر^۱ به سند خود نقل می‌کند:

« حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَيُّوبَ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَمْرٍو^۲ الْبِرَّازِيُّ، حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يَحْيَى، حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ نُسَيْرٍ^۳، حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ عُمَرَ، عَنْ زَيْدِ ابْنِ أَسْلَمَ، عَنْ أَبِيهِ - أَنَّ عَلِيًّا وَالزُّبَيْرَ كَانَا حِينَ بُوِيعَ لِأَبِي بَكْرٍ يَدْخُلَانِ عَلَى فَاطِمَةَ فَيُشَاوِرَانِهَا وَيَتَرَا جَعَانِ فِي أَمْرِهِمْ، فَبَلَغَ ذَلِكَ عُمَرَ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا عُمَرُ، فَقَالَ: يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ، مَا كَانَ مِنَ الْخَلْقِ أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْنَا مِنْ أَبِيكَ، وَمَا أَحَدٌ أَحَبَّ إِلَيْنَا بَعْدَهُ مِنْكَ، وَلَقَدْ بَلَغَنِي أَنَّ هَؤُلَاءِ التَّفَرِيدُ حُلُونٌ عَلَيْكَ، وَلَئِنْ بَلَغَنِي لِأَفْعَلَنَّ وَلَا فَعَلَنَّ. ثُمَّ

۱- ابن عبد البر (۳۶۸-۴۶۳ هـ ۹۷۸-۱۰۷۱ م)

زرکلی دمشقی در مورد وی می نویسد: یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر النمري القرطبي المالكي، أبو عمر: من كبار حفاظ الحديث، مؤرخ، أديب، بحاثه. يقال له حافظ المغرب. (الأعلام، ج ۸، ص: ۲۴۰).

ابن عبد البر نمري قرطبي، از بزرگترین حفاظ حدیث، مورخ، ادیب بود، و به او حافظ مغرب می‌گفتند.

۲- عمر (خ ل).

۳- بشر (خ ل).

۴- عبید الله (خ ل).

خَرَجَ وَجَاءُوهَا، فَقَالَتْ لَهُمْ: إِنَّ عُمَرَ قَدْ جَاءَنِي وَحَلَفَ لِيْنِ عُدْتُمْ
لِيَفْعَلَنَّ، وَأَيْمُ اللَّهِ لِيَفِيَنَّ بِهَا»^۱.

در زمان بیعت [مردم] با ابابکر، علی و زبیر در خانه فاطمه مشغول گفتگو و مشورت بودند، که عمر از جریان آگاه شد، پس به نزد فاطمه رفت و گفت: ای دختر رسول الله احدی از پدرت در نزد ما محبوب‌تر نبود، و پس از او، تو محبوب‌ترینی، و به من خبر رسیده آن عده [امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و...] در خانه تو آمدند [گفتگو می‌کنند] و اگر بار دیگر چنین خبری به من رسید، چنین و چنان خواهم کرد. پس [حضرت علی علیه السلام و همراهانش] وارد شدند.

پس فاطمه به ایشان گفت: عمر به نزد من آمد، و قسم خورد که اگر دوباره به اینجا آمدید، قسم به خداوند که چنین و چنان می‌کنم. و قسم به خدا که وی چنین خواهد کرد....

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح‌السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۲

۱- الإستیعاب فی معرفة الأصحاب: ج ۳ ص ۹۷۵.

۲- ابن شبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

حدیث ششم:

مورخ معروف ابی الفداء،^۱ جریان تخلف از بیعت با ابابکر و تهدید به هجوم را این گونه نقل نموده:

«..... ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ وَ مَنْ مَعَهُ لِيَخْرُجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ، وَقَالَ: إِنَّ أَبَا عَلِيٍّ، فَقَاتِلْهُمْ!»^۲.

ابابکر، عمر بن خطاب را به سوی علی و همراهانش فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه خارج کند، و به او گفت: اگر از دستور تو سرباز زدند ایشان را بکش!

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السنندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سنندی وجود ندارد.^۳

۱- اسماعیل بن علی ابوالفداء از تاریخ نگاران و جغرافی دانان بزرگ کردتبار اهل سوریه است که در سال ۶۷۲هـ ق در دمشق متولد شد. او از خاندان ایوبی بود و از امرای دمشق و از خدمتگزاران و نزدیکان شاه مصر بود. وی مردی بسیار عالم و دانشمند و دوستدار علم بود و حتی برای دانشمندان نزدیک خود مستمری تعیین می نمود و سرانجام در سال ۷۳۲هـ ق در حمات وفات یافت.

۲- المختصر في اخبار البشر: ج ۱ ص ۱۵۶.

۳- ابن شیبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیره: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳ و...

حدیث هفتم:

روایت ابو ولید محمد بن شحنه حنفی:

«ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ جَاءَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ لِيُحْرِقَهُ عَلَيٌّ مَنْ فِيهِ فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةٌ.
فَقَالَ: ادْخُلُوا فَيَمَا دَخَلَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ»^۱.

عمر به خانه علی آمد تا آن را با کسانی که در آن بودند به آتش بکشد، پس فاطمه او را دید؛ عمر [به او] گفت: در آن چیزی که همه امت در آن وارد شدند، وارد شوید (بیعت با ابوبکر).

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۲

۱- روضة المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (هامش الكامل لابن الأثير)، ج ۱۱، ص ۱۱۳ (ط الحلبي، الأفندي سنة ۱۳۰۱).

۲- ابن شبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳ و...

حدیث هشتم:

مقدسی این دانشمند برجسته عامه^۱ می نویسد:

«قَالُوا: وَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَنْتَقَصَ نِظَامُ الْجَمَاعَةِ، وَتَشَتَّتَتِ الْكَلِمَةُ وَأَصْطَرَبَ حَبْلُ الْأُلْفَةِ، وَأَنْحَازَ هَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، وَقَالُوا: مِمَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، وَأَعْتَزَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَطَلْحَةُ وَالزَّبِيرُ ابْنُ الْعَوَّامِ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَأَتَاهُمْ أَبُو بَكْرٍ قَبْلَ أَنْ يَفْرَغَ مِنْ جِهَازِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۲.

بعد از آن که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت نمودند، مردم عهد خود را با پیامبر نقض کردند و کلامشان متشتت شد، و الفت و اخوت از میان آنان رفت.

و این گروه از انصار از دیگران جدا گشته، و عازم سقیفه بنی ساعده شدند، و گفتند: از طرف ما خلیفه باشد، و از طرف شما هم خلیفه، و علی بن ابی طالب و طلحه و زبیر در خانه فاطمه ماندند، و از دیگران جدا شدند.

۱- خطیب بغدادی در شرح حال وی می نویسد: المطهر بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ابومحمّد... وکان ثقة (الاعلام: ج ۱۵ ص ۲۹۲).

مطهر پسر طاهر پسر عبدالله ابومحمّد، خطیب بغدادی روایتی از او نقل کرده و می گوید: او ثقة است.

۲- الأبدء والتاریخ: ج ۵ ص ۱۵۱.

و ابابکر قبل از آن که از تجهیز رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فارغ شوند، به در خانه حضرت فاطمه آمد.

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۱

۱- ابن شیبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

حدیث نهم:

عمر رضا کحاله^۱ این گونه نقل می‌کند:

«وَفَقَدَ أَبُو بَكْرٍ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ يَبِعْتِهِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَالْعَبَّاسِ، وَالزُّبَيْرِ، وَسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ، فَقَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَبَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَيْهِمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَجَاءَهُمْ عُمَرُ فَنَادَاهُمْ وَهُمْ فِي دَارِ فَاطِمَةَ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا، فَدَعَا بِالْحَطْبِ، وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأَحْرَقَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا.

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ؟!

۱- عمر رضا کحاله (متوفای: ۱۴۰۸ هـ):

أحد أبرز أعلام دمشق. واحد من المؤرخين المسلمين الذين وضحوا مؤلفات عديدة ساهمت في توثيق وثبت العديد من جوانب التاريخ الإسلامي. وكان آخر أعماله التي تسلمها مديراً للمكتبة الظاهرية. وقد منح وسام الاستحقاق السوري من الدرجة الأولى عام ۱۴۰۲ هـ تقريباً لنشاطه العلمي في مجال البحث والتأليف، حيث ترك أكثر من ۷۰ مجلداً... (تكملة معجم المؤلفين، ج ۱ ص ۳۹۸).

عمر رضا کحاله یکی از بزرگان دمشق، و از جمله مورخینی است که دارای تالیفات متعددی بوده و به خصوص در زمینه تاریخ اسلام و توثیق و تعدیل در قضایای تاریخی تبحر داشته است، و بواسطه آخرین تالیفی که به مدیر مکتبه ظاهریه تقدیم کرد، استحقاق درجات عالی علمی را یافت، از این مؤلف و مورخ بیش از ۷۰ اثر بر جای مانده است.

فَقَالَ: وَإِنْ...»^۱.

ابوبکر، عمر را به دنبال عده‌ای که از بیعت با او سرباز زده بودند - از جمله: - علی بن ابی طالب و عبّاس و زبیر و سعد بن عباده که در خانه فاطمه تحصن کرده بودند فرستاد، عمر آمد و آنها را صدا زد که بیرون بیایند، آنها در خانه بودند و از بیرون آمدن ابا کردند. عمر هیزم طلب کرد و گفت: قسم به آن که جان عمر در دست اوست یا بیرون بیائید، و یا این که خانه را با اهلش به آتش می کشم. به او گفته شد: ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه است. او گفت: اگرچه فاطمه هم باشد (خانه را به آتش می کشم). لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۲

۱- اعلام النساء: ج ۴، ص ۱۱۴.

۲- ابن شیبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

حدیث دهم:

عبدالفتاح عبدالمقصود^۱ این دانشمند خبیر و شهیر مصری، داستان تهدید هجوم به خانه وحی را به طور مفصل بیان کرده، که به گوشه‌ای از آن اشاره می‌کنیم:

«إِنَّ عُمَرَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُخْرِجَنَّ أَوْ لَأُخْرِفَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا...!»

قَالَتْ لَهُ طَائِفَةٌ خَافَتْ اللَّهَ وَرَعَتِ الرَّسُولَ فِي عَقِيَّةٍ: يَا أَبَا حَفْصٍ!
إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ...!»

فَصَاحَ لَا يُبَالِي»^۲.

۱- عبد الفتاح عبد المقصود. باحث ومؤلف مصري في التاريخ الإسلامي، وهو من مشاهير الكتاب المصريين في القرن العشرين، واعتبر في حينها من الشخصيات الدينية البارزة في مصر، وقد انصب اهتمامه في أبحاثه على التاريخ وعلم الكلام وما يرتبط ذلك بموضوع الإمامة والخلافة. حيث ولد عام ۱۹۱۲ في كفر عشر من ضواحي مدينة الإسكندرية، ونال شهادة الدكتوراه من جامعة الإسكندرية.

عبدالفتاح عبد المقصود محقق و مؤلف مصری در زمینه تاریخ اسلامی و از مشاهیر نویسندگان مصری در قرن بیستم بود، او از چهره های دینی و درخشان مصری بود، او نسبت به مباحث تاریخ و علم کلام و ارتباط آنها با موضوع امامت و خلافت، اهمیت خاصی قایل بود.

۲- الإمام علي بن أبي طالب، عبد الفتاح عبد المقصود: ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۷، و ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳.

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست او است، بیرون
 بیایید و الا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می‌کشم!
 گروهی که از خدا می‌ترسیدند و حرمت پیامبر را در نسل او نگه
 می‌داشتند، گفتند: ای أباحفص! فاطمه در این خانه است.
 و او بی‌پروا فریاد زد: باشد.
 لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با
 مضامین روایات صحیح‌السندی^۱ که گذشت، دیگر نیازی به بررسی
 سندی وجود ندارد.

۱- ابن شیهه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸
 ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶،
 تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳ و....

بخش سوم:

بررسی روایات هجوم به خانه

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

(از مستون عامه)

بررسی روایات هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام (از منابع عامه)

۱- روایت ابن قتیبه دینوری (متوفای ۲۷۶هـ)

دینوری در روایتی صحیح السند نقل می‌کند:

«وَأَنَّ أَبَا بَكْرٍ تَفَقَّدَ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيٍّ، فَبَعَثَ إِلَيْهِمْ
عُمَرَ، فَجَاءَ فَنَادَاهُمْ وَهُمْ فِي دَارِ عَلِيٍّ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا.
فَدَعَا بِالْحَطْبِ، وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ
لَأَحْرَقَنَّهَا عَلِيٌّ مَنْ فِيهَا.»^۱

فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصٍ، إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ؟

فَقَالَ: وَإِنْ.....»^۱.

ابی بکر به دنبال عده‌ای بود که حاضر نشدند با او بیعت کنند، همان افرادی که نزد علی تجمع کرده بودند، لذا عمر را به دنبال آنها

۱- الامامة والسياسة، تحقيق الشيرى: ج ۱، ص ۳۰.

فرستاد. عمر سر رسید آنان را صدا کرد، ولی آنها اعتنایی نکرده و از خانه خارج نشدند.

عمر هیزم خواست و گفت: «به همان خدایی که جان عمر در دست اوست، سوگند یاد می‌کنم که بیرون بیایید و گرنه خانه را با کسانی که در آن هستند آتش خواهم زد».

به عمر گفتند: ای اباحفص! فاطمه در این خانه است. عمر پاسخ داد: باشد!!

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۱

۱- ابن شیهه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۲- روایت بلاذری (متوفای ۲۷۹هـ)

بلاذری در روایتی صحیح‌السند نقل می‌کند:

«أَنَّ أَبَا بَكْرٍ أَرْسَلَ إِلَيَّ عَلِيٌّ يُرِيدُ الْبَيْعَةَ، فَلَمْ يُبَايِعْ. فَجَاءَ عُمَرُ، وَمَعَهُ فَيْلَةٌ. فَتَلَقَّتهُ فَاطِمَةُ عَلَى الْبَابِ، فَقَالَتْ فَاطِمَةُ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ! أَتَرَاكَ مُحَرَّقًا عَلَيَّ بَابِي؟ قَالَ: نَعَمْ، وَذَلِكَ أَقْوَى فِيمَا جَاءَ بِهِ أَبُوكَ»^۱

ابوبکر به دنبال علی برای بیعت کردن فرستاد، چون علی از بیعت با ابوبکر سرپیچی کرد، ابوبکر به عمر دستور داد که برود و او را بیاورد، عمر با شعله‌ی آتش به سوی خانه فاطمه رفت.

فاطمه پشت در خانه آمد و گفت: ای پسر خطّاب! آیا تویی که می‌خواهی در خانه را بر من آتش بزنی؟

عمر پاسخ داد: آری! این کار آنچه را که پدرت آورده محکم‌تر می‌سازد.

و این حدیث در بخش دوم، حدیث سوم، مورد بررسی سندی قرار گرفت و ثابت شد، بنابر مبنای عامه این روایت صحیح‌السند است.^۲

۱- انساب الاشراف: ج ۱، ص ۵۸۶.

۲- ابن شبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳ و....

۳- روایت یعقوبی^۱ (متوفای ۲۹۲هـ)

«قال: وَبَلَغَ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ: أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ قَدْ اجْتَمَعُوا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَتَوْا فِي جَمَاعَةٍ حَتَّى هَجَمُوا الدَّارَ وَخَرَجَ عَلِيٌّ وَمَعَهُ السَّيْفُ، فَلَقِيَهُ عُمَرُ فَصَرَعَهُ وَكَسَرَ سَيْفَهُ^۲، وَدَخَلُوا الدَّارَ فَخَرَجَتْ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: «وَاللَّهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَا كُشِفَنَّ سَعْرِي وَلَا عَجَنَّ إِلَى اللَّهِ»^۳.

یعقوبی می‌نویسد: ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابی‌طالب در خانه فاطمه دختر پیامبر خدا اجتماع نموده‌اند؛ پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آوردند، و علی

۱- أحمد بن إسحاق (أبي يعقوب) بن جعفر بن وهب بن واضح اليعقوبي:

مُورِّخٌ جُغْرَافِيٌّ كَثِيرُ الْأَسْفَارِ، مِنْ أَهْلِ بَغْدَادَ. كَانَ جَدُّهُ مِنْ مَوَالِي الْمُنْصُورِ الْعَبَّاسِيِّ. رَحَلَ إِلَى الْمَغْرِبِ وَأَقَامَ مَدَّةً فِي أَرْمِينِيَةَ. وَدَخَلَ الْهِنْدَ. وَزَارَ الْأَقْطَارَ الْعَرَبِيَّةَ. وَصَنَّفَ كُتُبًا جَيِّدَةً مِنْهَا (تَارِيخُ الْيَعْقُوبِيِّ) اِنْتَهَى بِهِ إِلَى خِلَافَةِ الْمُعْتَمِدِ عَلَى اللَّهِ الْعَبَّاسِيِّ، وَكِتَابُ الْبُلْدَانِ، وَ... (مقدمه كتاب البلدان).

احمد بن اسحاق یعقوبی، مورخ، جغرافی دان، کثیر السفر، اهل بغداد بوده و صاحب کتاب نیک (تاریخ یعقوبی) بوده است.

۲- طبری: به سند صحیح این گونه نقل می‌کند: «فَخَرَجَ عَلَيْهِ الرَّبِيعُ مُضِلِّتًا السَّيْفَ، فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ». (تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۲۳۳).

۳- تاریخ الیعقوبی: ج ۲، ص: ۱۲۶

بیرون آمد^۱ و (زبیر) شمشیری حمایل داشت پس عمر به او برخورد، و با او کشتی گرفت و او را بر زمین زد و شمشیرش را شکست، و به خانه ریختند، پس فاطمه بیرون آمد و گفت:

«وَاللَّهِ لَتُخْرَجَنَّ أَوْ لِأَكْشِفَنَّ شَعْرِي وَلَا عَجَنَ إِلَى اللَّهِ».

به خدا قسم باید بیرون روید، یا این که مویم را برهنه ساخته و نزد خدا ناله و زاری می‌کنم.

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح‌السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۲

۱- در این جا نام زبیر افتاده است، چه آن کس که عمر یا دیگری شمشیر او را به سنگ زد و شکست، به اتفاق تاریخ‌نویسان که قضیه را نوشته‌اند، زبیر بود، مثلاً عبارت ابن ابی‌الحدید در روایتی که از جوهری نقل می‌کند این است: فجاء عمر اليهم فقال: و الذى نفسى بيده لتخرجن الى البيعة او لاحرقن البيت عليكم. فخرج الزبير مصلتا سيفه فاعتنقه رجل من الانصار و زياد بن لبيد فدق به فبدر السيف. و در روایت دیگر: فخرج اليه الزبير بالسيف و خرجت فاطمة علیها السلام تبكى و تصيح. و در روایت دیگر: فقال عمر للزبير: ما هذا السيف؟ فقال: نابع عليا فاخرطه عمر فضرب به حجرا فكسره. (شرح نهج البلاغة، ابن ابی‌الحدید: ج ۱ ص ۱۳۴).

۲- ابن شبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فى خلافة ابوبکر وسيرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذرى: ج ۱ ص ۵۸۶، تاريخ طبرى: ج ۲ ص ۴۴۳.

۴- روایت تاریخ طبری (متوفای ۳۱۰ هـ)

طبری در روایتی صحیح‌السند می‌نویسد:

«أَتَى عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ مَنْزِلَ عَلِيٍّ وَفِيهِ طَلْحَةُ وَالزُّبَيْرُ وَرِجَالٌ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ، فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَيْكُمْ أَوْ لَتَخْرُجَنَّ إِلَيَّ الْبَيْعَةُ، فَخَرَجَ عَلَيْهِ الزُّبَيْرُ مُصَلِّتًا بِالسَّيْفِ، فَعَثَرَ فَسَقَطَ السَّيْفُ مِنْ يَدِهِ، فَوَثَبُوا عَلَيْهِ فَأَخَذُوهُ»^۱.

عمر بن خطاب به خانه علی آمد، در حالی که گروهی از مهاجران در آنجا گرد آمده بودند. وی رو به آنان کرد و گفت: به خدا سوگند خانه را به آتش می‌کشم، مگر این‌که برای بیعت بیرون بیایید. زبیر از خانه بیرون آمد، در حالی که شمشیر کشیده بود، ناگهان پای او لغزید و شمشیر از دستش افتاد، در این موقع دیگران بر او هجوم آوردند و شمشیر را از دست او گرفتند.

این روایت در بخش دوم، حدیث چهارم، مورد بررسی قرار گرفت و ثابت شد، بر طبق مبنای عامه این روایت صحیح است.^۲

۱- تاریخ الطبری: ج ۲، ص ۴۴۳.

۲- ابن شبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۵- روایت جوهری (متوفای ۳۲۳هـ)

جوهری در روایتی صحیح‌السند می‌نویسد:

«وَحَدَّثَنِي أَبُو زَيْدٍ عُمَرُ بْنُ شُبَّةَ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرٍ الْبَاهِلِيُّ. قَالَ: حَدَّثَنَا إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُجَالِدٍ، عَنِ الشَّعْبِيِّ قَالَ: سَأَلَ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: أَيُّنَ الرَّبِيِّرِ؟ فَقِيلَ عِنْدَ عَلِيٍّ وَقَدْ تَقَلَّدَ سَيْفَهُ، فَقَالَ: قُمْ يَا عُمَرُ، قُمْ يَا خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، انْطَلِقَا حَتَّى تَأْتِيَانِي بِهِمَا، فَاَنْطَلِقَا، فَدَخَلَ عُمَرُ وَقَامَ خَالِدٌ عَلَى بَابِ الْبَيْتِ مِنْ خَارِجٍ، فَقَالَ عُمَرُ لِلرَّبِيِّرِ: مَا هَذَا السَّيْفُ؟ فَقَالَ: نُبَاعٌ عَلِيًّا فَأَخْتَرْتُهُ عُمَرُ فَضَرَبَ بِهِ حَجْرًا فَكَسَرَهُ، ثُمَّ أَخَذَ بِيَدِ الرَّبِيِّرِ فَأَقَامَهُ ثُمَّ دَفَعَهُ، وَقَالَ: يَا خَالِدُ دُونِكُهُ فَاْمَسِكُهُ ثُمَّ قَالَ لِعَلِيِّ: قُمْ فَبَاعِ لِأَبِي بَكْرٍ، فَمَلَكًا وَاحْتَبَسَ فَأَخَذَ بِيَدِهِ، وَقَالَ: قُمْ فَأَبِي أَنْ يَقُومَ، فَحَمَلَهُ وَدَفَعَهُ كَمَا دَفَعَ الرَّبِيِّرِ، فَأَخْرَجَهُ، وَرَأَتْ فَاطِمَةُ مَا صَنَعَ بِهِمَا، فَقَامَتْ عَلَى بَابِ الْحُجْرَةِ، وَقَالَتْ: يَا أَبَا بَكْرٍ أَسْرَعَ مَا أَغْرُتُمْ عَلَيَّ أَهْلُ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَا أَكَلِّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ، قَالَ: فَمَشَى إِلَيْهَا أَبُو بَكْرٍ بَعْدَ ذَلِكَ وَشَفَعَ لِعُمَرَ وَطَلَبَ إِلَيْهَا فَرَضِيَتْ عَنْهُ»^۱ ۲.

۱- کتاب السقیفة وفدک، وعنه فی شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۵۷.

۲- کتاب السقیفة وفدک، جوهری: در طول تاریخ از بین رفته و لکن ابن ابی الحدید بسیار از آن کتاب نقل کرده است، و کتاب موجود برگرفته از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید است.

قال ابنُ أبي الحدید: فی الفصلِ الأول: فیما وردَ مِنَ الأخبارِ وَالسَّیرِ الْمُتَقُولَةِ مِنْ أَفْوَاحِ

ابوبکر سؤال کرد: زبیر کجاست؟

گفته شد: [زبیر] شمشیر به دست در کنار علی است. پس ابوبکر به عمر و خالد گفت: برخیزید و به همراه هم بروید و آن دو را بیاورید. پس عمر و خالد به درب خانه [فاطمه ع] آمدند، عمر به زبیر گفت: این شمشیر چیست؟

زبیر گفت: من با علی بیعت کردم، پس [عمر] به او حمله کرد و یقه‌ی او را گرفت و شمشیرش را به سنگی زد تا شکست، پس دست زبیر را گرفت و بلندش کرده و هلش داد و به خالد گفت: نگهدارش. پس به علی گفت: برخیز و با ابابکر بیعت کن، علی امتناع ورزید، پس [عمر] دست او [علی] را گرفت و گفت: برخیز، پس او [علی] امتناع نمود، پس [عمر] او [علی] را مانند زبیر به زور از خانه خارج کرد، و فاطمه با مشاهده این صحنه، بر درب حجره ایستاد و گفت: ای ابابکر چه زود اهل بیت رسول الله را غارت نمودی!

→
أَهْلَ الْحَدِيثِ وَكُتُبُهُمْ لَا مِنْ كُتُبِ الشَّيْعَةِ وَرِجَالِهِمْ. لِأَنَّا مُشْتَرِطُونَ عَلَى أَنْفُسِنَا أَلَّا نَتَحَفَّلُ بِذَلِكَ جَمِيعٌ مَا نُورِدُهُ فِي هَذَا الْفَصْلِ مِنْ كِتَابِ أَبِي بَكْرٍ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْجَوْهَرِيِّ فِي السَّقِيْفَةِ وَفَدَكَ وَمَا وَقَعَ مِنَ الْأَخْتِلَافِ وَالْإِصْطِرَابِ عَقِبَ وَفَاةِ النَّبِيِّ ص وَأَبُو بَكْرٍ الْجَوْهَرِيُّ: هَذَا عَالِمٌ مُحَدِّثٌ، كَثِيرُ الْأَدَبِ، ثِقَّةٌ وَرَعٌ، أَتَى عَلَيْهِ الْمُحَدِّثُونَ وَرَوَوْا عَنْهُ مُصَنَّفَاتَهُ... (شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۷۸).

به خدا قسم با عمر سخن نمی‌گویم تا این‌که خدا را ملاقات کنم، پس ابوبکر به نزد فاطمه آمد و در مورد عمر شفاعت نمود، و او راضی شد.

بررسی رجالی و اثبات صحت سندی بر طبق مبانی عامه:

۱. ابو بکر الجوهری:

ابن ابی الحدید در مورد وی می‌نویسد: هَذَا عَالِمٌ مُّحَدَّثٌ كَثِيرٌ الْأَدَبِ ثِقَةٌ وَرِعٌ أَتْنَىٰ عَلَيْهِ الْمُحَدَّثُونَ وَرَوَوْا عَنْهُ مُصَنَّفَاتَهُ^۱.
جوهری شخصی عالم، محدثی کبیر، اهل ادب، ثقه و پرهیزگار بود، محدثین او را ثنا گفته و از او نقل روایت می‌کردند.

۲. ابن شبه:

صاحب تهذیب الکمال در مورد وی می‌نویسد: عُمَرُ بْنُ شَبَّةِ بْنِ عَبِيدَةَ بْنِ زَيْدِ بْنِ رَائِطَةَ التَّمِيمِيِّ، أَبُو زَيْدِ بْنِ أَبِي مَعَاذِ الْبَصْرِيِّ النَّحْوِيِّ الْأَخْبَارِيِّ، نَزِيلُ بَغْدَادَ. وَقَالَ الدَّارِقُطَنِيُّ: ثِقَةٌ. وَذَكَرَهُ ابْنُ حِبَّانٍ فِي كِتَابِ «الثَّقَاتِ»، وَقَالَ: مُسْتَقِيمُ الْحَدِيثِ، وَكَانَ صَاحِبَ أَدَبٍ وَشِعْرٍ وَأَخْبَارٍ وَمَعْرِفَةٍ بِأَيَّامِ النَّاسِ. وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْخَطِيبُ: كَانَ ثِقَةً، عَالِمًا بِالسِّيَرِ وَأَيَّامِ^۲.

۱- شرح نهج البلاغة: ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۷۸.

۲- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: ج ۲۱ ص ۳۸۹.

عمر بن شبه... بصری، نحوی، اخباری، ساکن بغداد، دارقطنی او را ثقه می‌داند. ابن حبان نام او را در کتاب «ثقات» آورده و می‌گوید: حدیث او درست بوده، و صاحب ادب و شعر و اخبار بوده، و به حوادث و رخدادهای ایام آگاه بوده است، و خطیب نیز او را ثقه، عالم به سیر و اخبار ایام معرفی می‌کند.

۳. أَبُو بَكْرٍ الْبَاهِلِيُّ:

ذهبی در مورد وی می‌نویسد: **أَزْهَرُ بْنُ سَعْدٍ أَبُو بَكْرٍ الْبَاهِلِيُّ الْإِمَامُ، الْحَافِظُ، الْحَجَّةُ، النَّبِيلُ، أَبُو بَكْرٍ الْبَاهِلِيُّ مَوْلَاهُمْ، الْبَصْرِيُّ، السَّمَانُ. قَالَ أَبُو بَكْرٍ بْنُ عَلِيٍّ الْمَرْوَزِيُّ: سَمِعْتُ يَحْيَى بْنَ مَعِينٍ يَقُولُ: لَيْسَ فِي أَصْحَابِ ابْنِ عَوْنٍ أَعْلَمُ مِنْ أَزْهَرَ.**^۱

ازهر بن سعد ابوبکر باهلی، امام، حافظ، حجت، خبیر، سمان (روغن فروش) و جزء موالیان بصره بوده، ابن معین گوید: در بین اصحاب ابن عون کسی را اعلم‌تر از ازهر ندیدم.

۴. إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُجَالِدٍ:

مزی در مورد وی می‌نویسد: **إِسْمَاعِيلُ بْنُ مُجَالِدٍ بْنِ سَعِيدِ الْهَمْدَانِيِّ، أَبُو عَمَرَ الْكُوفِيِّ، نَزِيلُ بَغْدَادَ، وَالِدُ عَمَرَ بْنِ إِسْمَاعِيلِ بْنِ مُجَالِدٍ. وَقَالَ عَبَّاسُ الدُّورِيِّ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ: ثِقَةٌ. وَقَالَ الْبُخَارِيُّ: صَدُوقٌ.**

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۱۷ ص ۴۶۶.

وَقَالَ أَبُو دَاوُدَ: هُوَ أَثْبَتُ مِنْ أَبِيهِ.^۱

اسماعیل بن مجالد... همدانی، ابو عمر کوفی، ساکن بغداد، ابن معین او را ثقه می‌داند. بخاری او را صدوق می‌داند. ابوداود: ابوبکر را از پدرش ثابت‌تر (در علم حدیث) می‌داند.

۵. الشَّعْبِيُّ:

ذهبی در مورد وی می‌نویسد: الشَّعْبِيُّ عَامِرُ بْنُ شَرَّاحِيلَ بْنِ عَبْدِ بْنِ ذِي كِبَارٍ. وَسَمِعَ مِنْ: عِدَّةٍ مِنْ كِبَرَاءِ الصَّحَابَةِ. سَعِيدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ: عَنْ مَكْحُولٍ، قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا أَعْلَمَ مِنَ الشَّعْبِيِّ. عَنْ أَبِي حَصِينٍ، قَالَ: مَا رَأَيْتُ أَحَدًا قَطُّ كَانَ أَفْقَهَ مِنَ الشَّعْبِيِّ. قَالَ ابْنُ عُيَيْنَةَ: عُلَمَاءُ النَّاسِ ثَلَاثَةٌ: ابْنُ عَبَّاسٍ فِي زَمَانِهِ، وَالشَّعْبِيُّ فِي زَمَانِهِ، وَالثَّوْرِيُّ فِي زَمَانِهِ.^۲

عامر بن شراحیل... از عده‌ای از کبار صحابه حدیث شنیده، مکحول می‌گوید: احدی را اعلم‌تر از شعبی ندیدم. ابی حصین گوید: احدی را هرگز از شعبی افقه ندیدم. ابن عیینه گوید: علمای مردم سه نفرند. ابن عباس در زمان خودش، شعبی در زمان خودش، ثوری در زمان خودش.

در نتیجه سند این روایت بنا بر مبانی عامه صحیح است.

۱- تهذیب الکمال فی أسماء الرجال: ج ۳ ص ۱۸۶.

۲- سیر أعلام النبلاء: ج ۴ ص ۳۰۰.

۶- روایت ابن عبد ربّه^۱ (متوفای ۳۲۸هـ)

ابن عبد ربّه در «العقد الفرید» می نویسد:

«فَأَمَّا عَلِيٌّ وَ الْعَبَّاسُ وَ الرَّبِيعُ فَقَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجُوا^۲ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ، وَ قَالَ لَهُ: إِنْ فَقَاتِلْتَهُمْ. فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرَمَ عَلَيْهِمُ الدَّارُ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ، أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلْتَ فِيهِ الْأُمَّةُ»^۳.

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان را از خانه فاطمه بیرون بیاورد، و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی که همراه

۱- ابنُ عَبْدِ رَبِّهِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ الْمَرْوَانِيُّ الْعَلَامَةُ، الْأَدِيبُ، الْأَخْبَارِيُّ، صَاحِبُ كِتَابِ (العقد)، أَبُو عَمْرٍو أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ رَبِّهِ بْنِ حَبِيبِ بْنِ حُدَيْرِ الْمَرْوَانِيِّ مَوْلَى أَمِيرِ الْأَنْدَلُسِ هِشَامِ بْنِ الدَّاحِلِ الْأَنْدَلُسِيِّ الْقُرْطُبِيِّ. سَمِعَ: بَقِيَّ بْنَ مَخْلَدٍ، وَجَمَاعَةَ. وَكَانَ مَوْثِقًا نَبِيلاً بَلِيغًا شَاعِرًا، عَاشَ اثْنَيْنِ وَثَمَانِينَ سَنَةً، وَتُوُفِّيَ سَنَةَ ثَمَانٍ وَعِشْرِينَ وَثَلَاثَ مِائَةٍ (سير اعلام النبلاء: ج ۲۹ ص ۲۶۵).

صاحب سیر اعلام النبلاء می نویسد: ابن عبد ربّه شخص موثق و هوشیار و ادیب و شاعر... بود.

۲- لیخرجهم (خ ل).

۳- العقد الفرید: ج ۳، ص ۶۳.

داشت، و آن را به قصد آتش زدن خانه فاطمه برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد.

فاطمه گفت: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟

ای پسر خطاب! آتش آورده‌ای خانه مرا بسوزانی؟

گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده‌اند (بیعت

با ابوبکر) شما هم داخل شوید....

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با

مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی

سندی وجود ندارد.^۱

۱- ابن شیهه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸

ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶،

تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۷- روایت مسعودی^۱ (متوفای ۳۴۶هـ)

«فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ، وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهًا، وَ صَغَطُوا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا...»^۲.

پس به او [امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع] هجوم آورده، و درب خانه او را آتش زدند، و او را به زور از خانه بیرون آوردند، و سرور زنان را با درب چنان فشار دادند که سبب سقط محسن گردید.

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۳

۱- تقی الدین سبکی در کتاب «الطبقات الشافعية» نام او [مسعودی] را در زمره علمای شافعی مذهب می آورد؛ از این رو، اشکال شیعه بودن وی مردود است. (الطبقات الشافعية: ج ۳، ص ۴۵۶ و ۴۵۷، رقم ۲۲۵، چاپ دار احیاء الکتب العربية).

۲- اثبات الوصية: ص ۱۴۳.

۳- ابن شبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۸- روایت مقدسی^۱ (متوفای ۳۵۵هـ)

«قَالُوا: وَلَمَّا قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، انْتَقَصَ نِظَامُ الْجَمَاعَةِ، وَتَشَتَّتَتِ الْكَلِمَةُ وَأَضْطَرَبَ حَبْلُ الْأَلْفَةِ، وَأَنْحَازَ هَذَا الْحَيِّ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى سَقِيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، وَقَالُوا: مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ، وَأَعْتَزَلَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَطَلْحَةُ وَالزَّبِيرُ بْنُ الْعَوَامِ فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَأَتَاهُمْ أَبُو بَكْرٍ قَبْلَ أَنْ يَفْرُغَ مِنْ جِهَازِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۲.

بعد از آن که رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رحلت نمودند، مردم عهد خود را با پیامبر نقض کردند، و کلامشان متشتت شد، و الفت و اخوت از میان آنان رفت، و این گروه از انصار از دیگران جدا گشته، و عازم سقیفه بنی ساعده شدند، و گفتند: از طرف ما خلیفه باشد، و از طرف شما هم خلیفه، و علی بن ابی طالب و طلحه و زبیر در خانه فاطمه ماندند و از دیگران جدا شدند، و ابابکر قبل از آن که از تجهیز رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فارغ شوند به در خانه [حضرت] فاطمه آمد.

۱- خطیب بغدادی در شرح حال وی می نویسد: المطهر بن طاهر بن عبدالله بن طاهر ابومحمّد... وكان ثقة (الاعلام: ج ۱۵ ص ۲۹۲).

مطهر پسر طاهر پسر عبدالله ابومحمّد، خطیب بغدادی روایتی از او نقل کرده و می گوید: او ثقة است.

۲- الأبدء والتاریخ: ج ۵ ص ۱۵۱.

با توجه به این که روایات دیگر، واقعه را به تفصیل نقل کرده است، می توان آن روایات را مکمل این روایت دانست.
 مقدسی در این روایت اعتراف می کند، ابوبکر به در خانه حضرت علیها السلام آمده...

و اگر این روایت را در کنار روایاتی که واقعه را به طور کامل نقل کرده قرار دهیم، پی خواهیم برد که ناقل روایت، عمداً قسمتی از روایت را حذف کرده و خواسته مسئله هجوم را انکار و یا لوث کند، لذا فقط قضیه آمدن به درب خانه حضرت علیها السلام را ذکر کرده.

۹- روایت عبدالقاهر^۱ اسفراینی (متوفای ۴۲۹هـ)

عبدالقاهر در ضمن بیان ضلالت «نظام»، و این که او بر بعضی از صحابه طعن وارد کرده، می گوید:

«وَطَعَنَ فِي الْفَارُوقِ عُمَرَ، وَزَعَمَ أَنَّهُ شَكَّ يَوْمَ الْحُدَيْبِيَّةِ فِي دِينِهِ، وَشَكَّ يَوْمَ وِفَاةِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَأَنَّهُ كَانَ فِيمَنْ نَفَرَ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، وَأَنَّهُ صَرَبَ فَاطِمَةَ، وَمَنَعَ مِيرَاثَ الْعِتْرَةِ».^۲

... در شخصیت عمر بن خطاب خدشه کرده و گمان کرده است که عمر در روز حدیبیه^۳ در دینش شک کرده است، و شک در وفات رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ کرده، و گمان کرده عمر از کسانی بوده که شب عقبه^۴

۱- عبد القاهر بن طاهر بن محمد بن عبدالله البغدادي التميمي الأسفرائيني، ابو منصور: عالم متفطن، من أئمة الأصول. كان صدر الإسلام في عصره. ولد ونشأ في بغداد، ورحل إلى خراسان فاستقر في نيسابور. وفارقها على أثر فتنة التركمال... ومات في اسفرائين. كان يدرس في سبعة عشر فتناً، متوفى ۴۲۹هـ... (الاعلام ج ۴ ص ۴۸).

عبد القاهر الأسفرائيني، ابو منصور، عالم صاحب فن، از ائمه اصول، صدر اسلام در زمان خودش بود، در بغداد متولد و در همانجا رشد نمود، پس به خراسان رفته و در نیشابور سکونت گزید، اما بر اثر فتنه ترکمال آنجا را ترک گفته و سرانجام در اسفراین از دنیا برفت، او در هفده فن از علوم تدریس می نمود.

۲- الْفَرَقُ بَيْنَ الْفِرَقِ وَيَبَانُ الْفِرَقَةِ النَّاحِيَةِ: ص ۱۳۳.

۳- در مجمع البیان از عمر بن خطاب نقل کرده که می گوید: به خدا قسم از روزی که مسلمان شدم (در نبوت آن حضرت) شک نکرده بودم مگر در آن روز (روز صلح حدیبیه) پیش او رفتم گفتم: مگر تو پیامبر خدا نیستی؟ فرمود: بلی... (از هجرت تا رحلت: ص ۲۸۹).

۴- منابع معتبر عامه نوشته اند: رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در ماه رمضان سال نهم هجری هنگام

رسول خدا صلی الله علیه و آله را تنها گذاشته است، و گمان کرده است عمر از کسانی است که [حضرت] فاطمه را مورد ضرب قرار داده، و او را از میراث خود منع کرده است.

این روایت هر چند در رد قول نظام بیان شده است، ولیکن همین نقل قول اسفراینی دال بر آن است که بعضی از علمای عامه اعتراف به واقعه هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دارند، والا اگر در بین علمای عامه اتفاق بر عدم وقوع هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می بود، دیگر نیاز نبود که اسفراینی قول نظام را انکار کند و همین انکار دلیل بر آن است که، بعضی از بزرگان علمای عامه، به وقوع واقعه هجوم اعتراف دارند.

و این روایت احتیاج به بررسی سندی ندارد، چون مضمون ضرب و منع از ارث در روایات متعدده عامه که بعضی از آنها صحیح می باشد، وارد شده است.^۱

→

بازگشت از جنگ تبوک، شبانگاه به عقبه «هرشی» رسیدند، و عقبه هرشی، پرتگاه بسیار تنگ و خطرناک بود که دو تن در کنار هم نمی توانستند عبور کنند، و جبرئیل نیز قبلاً از سوء قصد منافقین به جان رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده بود، بنابر اختلاف مورخین، تعداد منافقینی که قصد ترور پیامبر صلی الله علیه و آله را داشتند، بین ۱۲ الی ۱۵ نفر بوده است (بررسی رجال صحیحین: ج ۲ ص ۷۶).

۱- ابن ابی شیبہ کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافته وسیره: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامه والسیاسه: ج ۱ ص ۳۰، انساب الأشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۰- روایت شهرستانی^۱ (متوفای ۵۴۸هـ)

«النَّظَامِيَّةُ: أَصْحَابُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ سَيَّارِ بْنِ هَانِيٍّ النَّظَّامِ قَدْ طَالَعُ كَثِيرًا مِنْ كُتُبِ الْفَلَّاسِيَّةِ، وَخَلَطَ كَلَامَهُمْ بِكَلَامِ الْمُعْتَزِلِيَّةِ، وَأَنْفَرَدَ عَنْ أَصْحَابِهِ بِمَسَائِلٍ:

... وَزَادَ فِي الْفِرْيَةِ فَقَالَ: إِنَّ عَمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْجَنِينَ مِنْ بَطْنِهَا، وَكَانَ يَصِيحُ: أَخْرِقُوا دَارَهَا بِمَنْ فِيهَا وَمَا كَانَ فِي الدَّارِ غَيْرَ عَلِيِّ وَفَاطِمَةَ وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ».^۲

... عمر به شکم فاطمه در روز بیعت ضربه زد، و این کار موجب شد که فرزندش سقط شود.

عمر فریاد می‌زد: خانه فاطمه را آتش بزیند، و در خانه به جز فاطمه و علی و حسن و حسین کس دیگر نبود.

۱- ابی الفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد الشافعی الشهرستانی (۴۷۹ - ۵۴۸) هجری قمری. مورخ مشهور، دانشمند و جهان‌گرد ایرانی قرن ششم بود. وی در سال ۴۷۹ هجری قمری در خراسان به دنیا آمد، وی مانند علماء عصر خویش علاقه به سفر و انتقال داشت و از نواحی مختلف دیدن نمود من جمله خوارزم و خراسان. در ۳۰ سالگی رهسپار مکه شد. بعد به بغداد رفت و ۳ سال در آنجا گذراند. در این مدت در مدرسه نظامیه کسب علم نمود. و سرانجام در سال ۵۴۸ قمری از دنیا رفت، او دارای تالیفاتی است از جمله: کتاب ملل و نحل و...

۲- المِلَلُ وَالنَّحَلُ: ص ۱۲.

طبیعی است که وقتی یکی از علمای عامه با هر غرض و دلیلی که دارد، با یقین و جزم واقعه دار را نقل می‌کند و هجوم و ضربه به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را به خلیفه دوم نسبت می‌دهد، بعضی دیگر سعی می‌کنند به هر طریق ممکن این مسئله را منکر شوند.

ولکن علی‌رغم انکار بعضی از علماء عامه، این واقعه در متون و منابع عامه ذکر شده که به بعضی از آنها در این کتاب متعرض شدیم.^۱

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح‌السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۲

۱- بخش دوم و سوم کتاب که شامل روایات تهدید هجوم، و هجوم به خانه وحی می‌باشد.

۲- ابن شیهه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۱ - روایت ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶ هـ)

«قُلْتُ: وَهَذَا الْحَبْرُ أَيْضاً قَرَأْتُهُ عَلَى النَّعِيبِ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام؛ فَقَالَ: إِذَا كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله أَبَاحَ دَمَ هَبَّارِ بْنِ الْأَسْوَدِ؛ لِأَنَّهُ رَوَعَ زَيْنَبَ؛ فَأَلْقَتْ ذَا بَطْنِهَا؛ فَظَهَرَ الْحَالُ: أَنَّهُ لَوْ كَانَ حَيًّا لِأَبَاحَ دَمَ مَنْ رَوَعَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَلْقَتْ ذَا بَطْنِهَا. فَقُلْتُ: أَرَوِي عَنْكَ مَا يَقُولُهُ قَوْمٌ: إِنَّ فَاطِمَةَ رُوِعَتْ؛ فَأَلْقَتْ الْمُحْسِنَ؟! فَقَالَ: لَا تَرَوْهُ عَنِّي، وَلَا تَرَوْ عَنِّي بَطْلَانَهُ، فَإِنِّي مُتَوَقِّفٌ فِي هَذَا الْمَوْضِعِ؛ لِتَعَارُضِ الْأَخْبَارِ عِنْدِي فِيهِ»^۱.

ابن ابی الحدید می گوید: و این خبر را هم چنین بر نعیب ابوجعفر خواندم، پس گفت: زمانی که رسول خدا صلى الله عليه وآله خون هبار را هدر اعلام کرد، به دلیل ترساندن زینب که منجر به سقط شد. پس ظاهر می شود که اگر رسول خدا صلى الله عليه وآله زنده می بود به درستی که مباح می نمود، خون کسانی که فاطمه را به نحوی ترساندند که فرزندش را سقط کرد. پس گفتم: آیا این مطلب را که قوم می گویند: فاطمه ترسید پس محسن را سقط نمود، از تو روایت کنم؟

گفت: از من روایت نکن، و بطلانش را هم از من نقل نکن، زیرا که من نسبت به این قضایا، به دلیل تعارضی که در اخبار دیدم، توقف نموده ام.

۱- شرح نهج البلاغه، لابن ابی الحدید: ج ۳ ص ۳۳۴-۳۵۲.

عامه سعی کرده‌اند ابن ابی الحدید را یک شیعی معرفی کنند، تا از جوابگویی به حقایقی که این شخص بدان اعتراف کرده است ساکت بمانند، لکن واقعیت این است که، وی یک سنی معتزلی است.

دلیل بر سنی معتزلی بودن، ابن ابی الحدید

آنچه از عبارات بعضی علمای عامه برمی‌آید این است که «ابن ابی الحدید أبو حامد عزالدین معتزلی» شافعی مذهب بوده است.

۱- ابْنُ خَلْكَانٍ مِیْ گوید: عَزُّ الدِّینِ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ : وَقَالَ (ابن الشعار): عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ أَبِي الْحَدِيدِ كَاتِبٌ فَاضِلٌ أَدِيبٌ ذُو فَضْلٍ غَزِيرٍ وَأَدَبٍ وَافِرٍ وَذَكَاءٍ بَاهِرٍ، خَدَمَ فِي عِدَّةِ أَعْمَالٍ سَوَادًا وَحَضْرَةً، آخَرَهَا كِتَابَةُ دِيْوَانِ الرَّمَّامِ. تَأَدَّبَ عَلَى الشَّيْخِ أَبِي الْبَقَاءِ الْعُكْبَرِيِّ ثُمَّ عَلَى أَبِي الْخَيْرِ مُصَدِّقِ ابْنِ شَيْبِ الْوَاسِطِيِّ، وَأَشْتَغَلَ بِفَقْهِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ وَقَرَأَ عِلْمَ الْأَصُولِ، وَكَانَ أَبُوهُ يَتَقَلَّدُ قَضَاءَ الْمَدَائِنِ، وَلَهُ كِتَابُ الْعَبْقَرِيِّ الْحِسَانِ فِي عِلْمِ الْكَلَامِ وَالْمَنْطِقِ وَالطَّبِيعِيِّ وَالْأَصُولِ وَالتَّأْرِيخِ وَالشُّعْرِ.^۱

ابن خلکان گوید: عزالدین عبدالحمید پسر ابی حدید، کاتب، فاضل، صاحب فضل و ادب و ذکاوت بسیار بود، او خدمات زیادی انجام داد، و آخرین اثر او دیوان زمام است. او در نزد شیخ ابی بقاء عکبری و ابی خیر مصدق واسطی کسب علم نموده و به فقه شافعی

۱- وفيات الأعيان ج ۷، ص ۳۴۲، رقم ۲۸۳.

مشغول بود و علم اصول خواند، پدرش قاضی مدائن بود، او دارای کتاب، عبقری الحسان در علم کلام و منطق و طبیعی و اصول و تاریخ و شعر بود.

نویسنده فوات الوفيات این گونه می گوید:

«عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنِ هَبِيبَةَ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي الْحَدِيدِ، عَزَّالِدَيْنِ الْمَدَائِنِيِّ الْمُعْتَزَلِيِّ الْفَقِيهِ الشَّاعِرِ... وَمِنْ تَصَانِيفِهِ..... وَشَرْحُ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ فِي عِشْرِينَ مَجْلَدٍ».

و در حاشیه رقم ۱ می گوید: «وَقَالَ فِيهِ ابْنُ الشُّعَارِ: «خَدَمَ فِي عِدَّةِ أَعْمَالٍ سَوَادًا وَحَضْرَةً أَحْرَها كِتَابَةُ دِيْوَانِ الرَّمَامِ، تَأَدَّبَ عَلَى الشَّيْخِ أَبِي الْبَقَاءِ الْعُكْبُرِيِّ ثُمَّ عَلَى أَبِي الْخَيْرِ مُصَدِّقِ ابْنِ شَيْبِ الْوَاسِطِيِّ، وَاشْتَغَلَ بِفِقْهِ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ وَقَرَأَ الْأُصُولَ، وَكَانَ أَبُوهُ يَتَقَلَّدُ قَضَاءَ الْمَدَائِنِ»^۱.

استاد محمد ابوالفضل ابراهیم محقق شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، در مقدمه اش بر این شرح، یکی از قصائد ابن ابی الحدید را - که در مدح آقا امیرالمؤمنین علیه السلام است - از کتاب العلویات السبع ۱۶، ۱۷ نقل می کند که ابن ابی الحدید در این قصیده شیعه بودنش را نفی می کند. و آن قصیده این است:

وَرَأَيْتُ دِينَ الْأَعْتَزَالِ وَأَنْبِيَّ أَهْوَى لِأَجْلِكَ كُلُّ مَنْ يَتَشَبَّعُ

خطاب به حضرت امیر علیه السلام می گوید: مذهب اعتزال را به عنوان

۱- فوات الوفيات ج ۲، ص ۲۵۹، ذیل ترجمه عز الدین ابن ابی الحدید.

دین برای خود انتخاب کردم، و به خاطر تو شیعیان را دوست می‌دارم.^۱
 زرکلی هم در «الأعلام» همین مطلب را می‌گوید: عبدالحمید بن
 هبة الله بن محمد بن الحسین بن ابی الحدید، أبو حامد، عز الدین:
 عالم بالادب، من أعیان المعتزلة... له (شرح نهج البلاغة)...^۲
 نکته‌ای که شایسته است مورد توجه قرار گیرد، نظریات
 ابن ابی الحدید است که، با دقت در آن‌ها، به راحتی به دست می‌آید که
 او فردی سنی است، و نهایت چیزی که در مورد او می‌توان گفت (آن هم
 به خاطر نقل یک سری از حقایق تاریخی) این است که او یک سنی
 معتزلی منصف است.

بیان بعضی از نظریات ابن ابی الحدید

۱- نظریه تقدیم مفضول بر افضل:

ابن ابی الحدید در مقدمه کتابش می‌نویسد:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْعَدْلِ، الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي تَفَرَّدَ بِالْكَمَالِ فَكُلُّ كَامِلٍ

سِوَاهُ مَنْقُوصٌ..... وَقَدَّمَ الْمَفْضُولَ عَلَى الْأَفْضَلِ».^۳

۱- شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید - مقدمة المحقق، ج ۱، ص ۱۴.

۲- الأعلام ج ۳، ص ۲۸۹، ذیل ترجمه عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن الحسین
 بن ابی الحدید.

۳- شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید - ج ۱ - ص ۳.

سپاس خدایی را که یگانه و عادل است، سپاس خدایی را که تمامی کمالات در وجود اوست، پس هر کاملی غیر از او (و در مقابل او) ناقص است. و سپاس خدایی را که مفضول را بر افضل مقدم کرد.

ابن ابی الحدید با اینکه در مسائل اعتقادی و کلامی معتزلی مذهب است. ولیکن در این نظریه یک مطلب خلاف عقل را، به خداوند تبارک و تعالی نسبت می‌دهد، و از این حرف ابن ابی الحدید به راحتی می‌توان فهمید که او شیعه نیست. زیرا هیچ شیعه اثنا عشری این مطلب را (الحمد لله الذی قدم المفضول علی الافضل) قبول ندارد.

شیخ طوسی رحمته الله در رد این مدعی می‌فرمایند:

اما آنچه دلالت می‌کند بر اینکه امام در ظاهر باید از همه بالاتر و افضل باشد، این است که ما می‌دانیم و بدیهی و روشن است که مقدم کردن فرد مفضول و پائین‌تر بر فرد افضل (عقلا) کار قبیحی است... (تا آنجا که می‌فرمایند) و در علم به قبح چنین امر بدیهی، هیچ یک از عقلا اختلاف ندارند، و علت این عدم اختلاف هم این است که مفضول بر فاضل - در چیزی که آن فاضل بر او برتری دارد - مقدم شده است. و زمانی که خداوند امر نصب امام را عهده دار است (عقلا) واجب است کسی را انتخاب کند که در پیش ما ظنا و علما از همه بالاتر باشد، یعنی فردی که مسلمین اطمینان و علم دارند به اینکه

از همه افراد بالاتر است.^۱

بر هیچ عاقلی پوشیده نیست که هر گاه امر مهمی در بین باشد که نیازمند به رهبر یا مسؤلی برای آن باشیم، همیشه عقلا بهترین فرد و کاملترین فرد (از جهت شرائط) را برای آن مسؤولیت انتخاب می کنند، حال هر مصلحتی هم که در بین باشد هیچ وقت عقلا به خود اجازه نمی دهند، بخاطر آن مصلحت فرد واجد شرایط را کنار بگذارند، و فرد پائین تر از او را انتخاب کنند، و اگر هم کسی چنین کاری را انجام دهد، از طرف عقلا مورد سرزنش و نکوهش واقع می شود. حال وقتی عقلای عالم چنین کاری انجام نمی دهند و این کار را خلاف عقل می دانند، چگونه ممکن است چنین کار خلاف عقلی از خداوندی که خالق عقل است سر بزند؟!^۲

۱- «وَأَمَّا الَّذِي يَدُلُّ عَلَى أَنَّهُ يَجِبُ أَنْ يَكُونَ أَفْضَلَ فِي الظَّاهِرِ مَا نَعْلَمُهُ ضَرُورَةً مِنْ قُبْحِ تَقْدِيمِ الْمَفْضُولِ عَلَى الْفَاضِلِ وَالْعِلْمُ يَقْبَحُ ذَلِكَ ضَرُورِيًّا لَا يَحْتَلِفُ الْعُقَلَاءُ فِيهِ، وَلَا عِلَّةٌ لِذَلِكَ إِلَّا أَنَّهُ تَقْدِيمُ الْمَفْضُولِ عَلَى الْفَاضِلِ فِيمَا كَانَ أَفْضَلَ مِنْهُ فِيهِ. وَإِذَا كَانَ اللَّهُ تَعَالَى هُوَ النَّاصِبُ لِلْإِمَامِ يَجِبُ أَنْ لَا يَنْصِبَ إِلَّا مِنْ هُوَ أَفْضَلُ فِي ظَنِّنَا وَعِلْمِنَا»
الاقتصاد - الشيخ الطوسي - ص ۱۹۱.

۲- شیخ طوسی در ادامه می فرماید: «وَلَا يَجُوزُ تَقْدِيمُ الْمَفْضُولِ عَلَى الْفَاضِلِ لِعِلَّةٍ وَعَارِضٍ، لِأَنَّ تَقْدِيمَهُ عَلَيْهِ وَجْهٌ قُبْحٌ، وَمَعَ حُضُورِ وَجْهِ الْقُبْحِ لَا يَحْسِنُ ذَلِكَ كَمَا لَا يَحْسِنُ الظُّلْمُ، وَإِنْ عَرَضَ فِيهِ وَجْهٌ مِنْ وُجُوهِ الْحُسْنِ - كَكُونِهِ نَفْعًا لِلْغَيْرِ - لِأَنَّ مَعَ كُونِهِ ظُلْمًا - وَهُوَ وَجْهٌ الْقُبْحِ - لَا يَحْسِنُ عَلَى حَالٍ. وَلَوْ جَازَ أَنْ يَحْسِنَ ذَلِكَ لِعِلَّةٍ لَجَازَ أَنْ

۲- عدم قبول امامت و خلافت بلافضل امیرالمؤمنین علیه السلام:

ابن ابی الحدید می گوید: هر کس بیندیشد و انصاف به خرج دهد، درمی یابد که در این باره (خلافت بلا فضل حضرت امیر علیه السلام) هیچ روایت صریح و روشن به گونه ای که هیچ شک و احتمالی در آن راه نداشته باشد، نداریم.

بر خلاف نظر امامیه که گمان می کنند رسول خدا در روایت صریح و روشن و آشکار و بدون ابهامی علی را به عنوان خلیفه بلافضل خود معرفی کرده است.....

وی در ادامه می گوید: و شکی نیست انسان منصف زمانی که

→

يُحْسِنُ تَقْدِيمَ الْفَاسِقِ الْمُتَهَكِّكِ عَلَى أَهْلِ السِّرِّ وَالصَّلَاحِ، وَتَقْدِيمَ الْكَافِرِ عَلَى الْمُؤْمِنِ.... وَذَلِكَ بَاطِلٌ؛ به خاطر هیچ علت و عارضی مقدم کردن مفضول بر فاضل (عقلا) جایز نیست؛ زیرا مقدم کردن مفضول بر فاضل قبیح است، و با وجود وجه قبیح، هیچ گاه چنین تقدیمی نمی تواند نیکو باشد، همان طوری که هیچ وقت ظلم نیکو نمی شود، حتی اگر وجهی از وجوه حُسن مثل نفع رساندن به دیگری و.... بر آن عارض شود و در کنار آن باشد، زیرا تا زمانی که بر آن ظلم صدق کند، این کار قبیح است و نمی تواند نیکو باشد. حال اگر قرار باشد ظلم به خاطر علت و مصلحتی نیکو شود، هر آینه جایز است انسان فاسقی که هتک حرمت می کند، بر انسانهایی که اهل راز داری و صلاح و تقوا هستند مقدم شود، و یا اینکه کافر بر مؤمن مقدم شود... و این کار باطلی است. (الاقتصاد - الشيخ الطوسی - ص ۱۹۱ - ۱۹۲).

جریانات بعد از وفات رسول خدا را بشنود، قطعاً درمی یابد که هیچ روایت صریحی در کار نبوده است، ولیکن آنچه به ذهن و عقل می آید، این است که روایات رسول خدا در این مورد، در حد یک تعریض و اشاره و کنایه و گفتار غیر صریحی بیش نبوده، و حکمی قطعی در کار نبوده است.

و شاید عدم تصریح ایشان به این مطلب، به خاطر امری بوده که خود می دانسته اند (و به ما نرسیده است)، و یا مصلحتی در کار بوده، و یا اینکه سرّ توقف ایشان و بیان نکردن ایشان، به خاطر این بوده که منتظر دستور و اذن خداوند در این مسأله بوده اند. (و دستوری هم در این زمینه نیامد).^۱

۱- «وَمَنْ تَأَمَّلَهَا وَأَنْصَفَ، عَلِمَ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ هُنَاكَ نَصَّ صَرِيحٍ وَمَقْطُوعٍ بِهِ لَا تَحْتَلِجُهُ الشُّكُوكُ وَلَا تَتَطَرَّقُ إِلَيْهِ الاحْتِمَالَاتُ، كَمَا تَزَعَمُ الْإِمَامِيَّةُ فَإِنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الرَّسُولَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَصَّ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ نَصًّا صَرِيحًا جَلِيًّا.... وَلَا رَيْبَ أَنَّ الْمُنْصِفَ إِذَا سَمِعَ مَا جَرَى لَهُمْ بَعْدَ وِفَاةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَعْلَمُ قَطْعًا أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ هَذَا النَّصُّ، وَلَكِنْ قَدْ سَبَقَ إِلَى النَّفْسِ وَالْعُقُولِ أَنَّهُ قَدْ كَانَ هُنَاكَ تَعْرِيضٌ وَتَلْوِيحٌ، وَكِنَايَةٌ وَقَوْلٌ غَيْرُ صَرِيحٍ، وَحُكْمٌ غَيْرُ مَبْتُوتٍ، وَلَعَلَّهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَصِدُّهُ عَنِ التَّصْرِيحِ بِذَلِكَ أَمْرٌ يَعْلَمُهُ، وَمَصْلَحَةٌ يُرَاعِيهَا، أَوْ وُقُوفٌ، مَعَ إِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى فِي ذَلِكَ» (شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد - ج ۲ - ص ۵۹).

۳- انکار شهادت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام :

ابن ابی الحدید می‌گوید: و اما امور زشت و مستهجنی که شیعیان در مورد اینکه قنفذ را به درب خانه فاطمه فرستادند، و او هم با تازیانه فاطمه را مورد ضرب و شتم قرار داد و بازوی او چنان ورم کرده و بالا آمده بود که شبیه دستبند شده بود و اثر آن تا زمان وفات ایشان باقی بود، و اینکه عمر او را بین در و دیوار تحت فشار قرار داد و او فریاد می‌زد: یا اَبَتاه یا رسول الله و در این هنگام جنین او سقط شد، و به گردن علی ریسمان انداختند و او را می‌کشیدند و او مقاومت می‌نمود، و فاطمه پشت سر او آه و ناله می‌کرد، و حسن و حسین با هم گریه می‌کردند، و وقتی علی را آوردند به او گفتند: بیعت کن او ممانعت کرد، پس او را تهدید به قتل کردند.

پس ایشان گفت: اگر مرا بکشید در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را کشته‌اید! پس آنها گفتند: اینکه گفتم بنده خدا درست است، ولی اینکه گفتم برادر رسول خدا صحیح نیست (یعنی تو برادر رسول خدا نیستی). و علی علیه السلام در مقابل، نفاق آنها را گوشزد نمود، و نوشتن صحیفه ملعونه (مبنی بر ترور پیامبر اکرم) و اتفاق و هم‌پیمانی آنها بر آن، و اینکه آنها در شب عقبه با رَم دادن شتر پیامبر اکرم، قصد ترور آن حضرت را داشتند را به آنها گوشزد نمود.

ابن ابی الحدید بعد از نقل این جریانات می‌گوید: هیچ کدام از

این مطالب نزد اصحاب ما اصل و اساسی ندارد، و هیچ یک از آنها این مطالب را تثبیت نکرده است، و اهل حدیث هم اینها را نقل نکرده‌اند، و چنین مطالبی نزد آنها شناخته شده نیست (یعنی اینها مطالب عجیب و غریبی است که ساخته و پرداخته شیعیان است)، و قطعاً اینها از اموری است که فقط شیعیان نقل کرده‌اند و لا غیر.^۱

۴- توقف در مورد ایمان حضرت ابوطالب علیه السلام

ابن ابی الحدید ایمان عم رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر سؤال می‌برد و معتقد است، نقل‌ها مختلف است، بعضی حاکی از کفر ابوطالب است، و روایات زیادی که حکایت از اسلام او دارند، در نهایت می‌گوید:

۱- «فَأَمَّا الْأُمُورُ الشَّيْعِيَّةُ الْمُسْتَهْجَنَةُ الَّتِي تَذَكُرُهَا الشَّيْعَةُ مِنْ إِسْرَائِيلِ فَنُفِذُ إِلَى بَيْتِ فَاطِمَةَ علیها السلام، وَإِنَّهُ صَرَّبَهَا بِالسُّوْطِ فَصَارَ فِي عَضْدِهَا كَالدَّمْلُجِ وَبَقِيَ أَثَرُهُ إِلَى أَنْ مَاتَتْ، وَأَنَّ عَمْرَ أَصْغَطَهَا بَيْنَ الْبَابِ وَالْحِدَارِ، فَصَاحَتْ: يَا أَبَتَاهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَأَلْقَتْ جَنِينًا مَيْتًا، وَجَعَلَ فِي عُنُقِي عَلِيٌّ علیه السلام حَبْلًا يُقَادُ بِهِ وَهُوَ يَعْتَلُّ، وَفَاطِمَةَ خَلْفَهُ تَضْرُخُ وَتُتَادِي بِالْوَيْلِ وَالتُّبُورِ، وَإِنَاهُ حَسَنٌ وَحُسَيْنٌ مَعَهُمَا يَبْكِيَانِ. وَأَنَّ عَلِيًّا لَمَّا أَحْضَرَ سَأَلُوهُ الْبَيْعَةَ فَاْمْتَنَعَ، فَتَهَدَّدَ بِالْقَتْلِ، فَقَالَ: إِذَنْ تَقْتُلُونَ عَبْدَ اللَّهِ وَأَخَا رَسُولَ اللَّهِ! فَقَالُوا: أَمَا عَبْدُ اللَّهِ فَنَعَمْ! وَأَمَّا أَخُو رَسُولِ اللَّهِ فَلَا. وَأَنَّهُ طَعَنَ فِيهِمْ فِي أَوْجُهِهِمْ بِالنِّفَاقِ، وَسَطَّرَ صَحِيفَةَ الْعُدْرِ الَّتِي اجْتَمَعُوا عَلَيْهَا، وَبَيَّنَّهُمْ أَرَادُوا أَنْ يَنْفَرُوا نَاقَةَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَيْلَةَ الْعَقَبَةِ، فَكَلَّمَهُ لَا أَصْلَ لَهُ عِنْدَ أَصْحَابِنَا، وَلَا يُثْبِتُهُ أَحَدٌ مِنْهُمْ، وَلَا زَوَاهِ أَهْلِ الْحَدِيثِ، وَلَا يَعْرِفُونَهُ، وَإِنَّمَا هُوَ سَيِّءٌ تَفَرَّدَ الشَّيْعَةُ بِتَقْبُلِهِ» (شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید - ج ۲ - ص ۶۰).

من در این زمینه توقف می‌کنم و حکمی نمی‌دهم.
 وَأُخْتَلَفَ النَّاسُ فِي إِيمَانِ أَبِي طَالِبٍ، فَقَالَتِ الْإِمَامِيَّةُ وَأَكْثَرُ
 الزَّيْدِيَّةِ: مَا مَاتَ إِلَّا مُسْلِمًا. وَقَالَ بَعْضُ شُيُوخِنَا الْمُعْتَرِلَةِ بِذَلِكَ، مِنْهُمْ
 الشَّيْخُ أَبُو الْقَاسِمِ الْبَلْخِيُّ وَأَبُو جَعْفَرِ الْإِسْكَافِيِّ وَغَيْرِهِمَا.^۱

مسلمین در ایمان ابوطالب اختلاف دارند: همه امامیه و اکثر
 زیدیه قائلند او مسلمان از دنیا رفته است. و بعضی از اساتید ما معتزله
 مثل شیخ أبو القاسم البلخی و أبو جعفر الإسکافی و غیر این دونفر هم
 همین قول را پذیرفته‌اند.

قُلْتُ: فَأَمَّا أَنَا فَإِنَّ الْحَالَ مُلْتَبِسَةٌ عِنْدِي، وَالْأَخْبَارُ مُتَعَارِضَةٌ، وَاللَّهُ
 أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ حَالِهِ كَيْفَ كَانَتْ... فَأَنَا فِي أَمْرِهِ مِنَ الْمُتَوَقِّفِينَ.^۲

و اما نظر من این است که اخبار در مورد او متعارض است، و
 حال او (از نظر ایمان و کفر) نزد من پوشیده است. حقیقت حال او هر
 چه که باشد خداوند می‌داند.

در ادامه هم می‌گوید: من در امر ایمان ابوطالب از توقف‌کنندگان
 هستم. (یعنی عقیده به ایمان او ندارم و نظری نمی‌دهم).

۱- شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد - ج ۱۴ - ص ۶۵ - ۶۶.

۲- شرح نهج البلاغة - ابن أبي الحديد - ج ۱۴ - ص ۸۲.

۵- پدران انبیای عظام مشرک بودند

ابن ابی الحدید می‌گوید: پدران انبیاء الهی و هم‌چنین پدر بزرگوار پیامبر اسلام مشرک بوده‌اند. در حالی که همه شیعیان (شیعه اثنا عشری) قائلند که تمامی پدران انبیای عظام الهی اهل ایمان بوده‌اند و لحظه‌ای شرک نورزیده‌اند.^۱

* * *

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح‌السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۲

۱- برای آشنایی بیشتر با نظریات ابن ابی الحدید به شرح نهج البلاغة ج ۱۴، ص ۶۷ و ۶۸ مراجعه کنید.

۲- ابن شیهه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۲- روایت شمس الدین ذهبی^۱ (متوفای ۷۴۸هـ)

ذهبی، این عالم رجالی در کتاب «میزان الاعتدال» ابتدا شرح حال «ابن ابی دارم»^۲ را ذکر کرده سپس از او نقل قول می کند که:

۱- قال السبکی: مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عُثْمَانَ بْنِ قَايِمَازٍ: شَيْخَنَا وَأَسَاتِذَنَا الْإِمَامَ الْحَافِظَ شَمْسَ الدِّينِ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ التُّرْكْمَانِي الدَّهَبِيُّ مُحَدِّثُ الْعَصْرِ، اشْتَمَلَ عَصْرَنَا عَلَى أَرْبَعَةٍ مِنَ الْحَفَاطِ بِينَهُمْ عُمُومٌ وَخُصُوصٌ الْمَزِي وَالْبِرْزَالِي وَالذَّهَبِي وَالشَّيْخُ الْإِمَامُ الْوَالِدُ لَا حَاسِبَ لَهُوْلَاءَ فِي عَصْرِهِمْ وَأَمَّا أَسَاتِذُنَا أَبُو عَبْدِ اللَّهِ فَبَصْرٌ لَا نَظِيرَ لَهُ وَكَتَبَ هُوَ الْمَلْجَأَ إِذَا نَزَلَتِ الْمَعْضَلَةُ، وَذَهَبَ الْعَصْرُ مَعْنَى وَلَفْظًا وَشَيْخُ الْجَرْحِ وَالتَّعْدِيلِ وَرَجُلٌ الرَّجَالِ فِي كُلِّ سَبِيلٍ كَأَنَّهَا جَمَعَتِ الْأُمَّةَ فِي صَعِيدٍ وَاحِدٍ فَنَظَرَهَا... (طبقات الشافعية الكبرى، ج ۹ ص ۱۰۱). شیخ و استاد ما امام حافظ شمس الدین ابو عبدالله ترکمانی ذهبی، محدث عصر، در عصر ما چهار حافظ بودند، مزی وبرزالی وذهبی وشیخ امام پدرم، و غیر از اینها حافظی نبود، و اما استاد ما ابو عبدالله بصیر بی نظیری بود، گنجی بود، او ملجأ و پناهگاه در مشاغل بود، در زمان خود گنجی به تمام معنی بود، او شیخ جرح و تعدیل بود، او در هر زمینه مردی ثابت قدم بود، عظمت او چنان بود که گوی امت در وجود یک نفر جمع شده است.

۲- ابن ابی دارم:

ذهبی در مورد وی می نویسد: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ السَّرِيِّ بْنِ يَحْيَى بْنِ أَبِي دَارِمٍ، الْمُحَدِّثُ أَبُو بَكْرٍ الْكُوفِيُّ الرَّافِضِيُّ الْكُذَّابُ... وَرَوَى عَنْهُ الْحَاكِمُ، وَقَالَ: رَافِضِيٌّ غَيْرُ ثِقَةٍ... (میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۲۸۳).

احمد بن محمد، ابن ابی دارم، ابوبکر، محدث کوفه بود، او رافضی (شیعه) کذاب (بسیار دروغگو) بوده و حاکم از او روایت نقل می کرد در حالی که می گفت او شیعه غیر ثقه (غیر قابل اعتماد) است. پاسخ به این جرح ابن ابی دارم در ذیل حدیث پانزدهم خواهد آمد.

«إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ»^۱.

عمر به فاطمه لگد زد که سبب سقط محسن گردید.

هنگامی که هجوم واقع می شود و مهاجمین قصد بردن امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام برای بیعت را دارند، دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بر خود وظیفه می داند که از امام زمان خود دفاع کند، زیرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نزدیکترین شخص به رسول خدا صلی الله علیه و آله و آگاهترین فرد به حقیقت بود، لذا جلو آمد تا از امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کند، طبیعی است مهاجمین اشخاصی که مدافع امیرالمؤمنین علیه السلام بودند را مورد تعرض قرار می دهند.

در نتیجه می گوئیم: این روایت که دال بر جسارت به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است، با روایات صحیح السندی^۲ که واقعه دار را ثابت می کند، همسویی دارد، لذا این گونه روایات با توجه به اثبات واقعه و اعتراف عامه به وقوع آن در موطن مختلف، احتیاج به بررسی سندی ندارد.

۱- میزان الاعتدال: ج ۱ ص ۱۳۹.

۲- ابن ابی شیبۀ کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامه والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۳- روایت صفدی^۱ (متوفای ۷۶۴هـ)

صفدی در کتاب «الوافی بالوفیات» به طور مفصل به شرح حال نظام معتزلی پرداخته و سپس از او نقل می‌کند که:

«إِنَّ عُمَرَ ضَرَبَ بَطْنَ فَاطِمَةَ يَوْمَ الْبَيْعَةِ حَتَّى أَلْقَتْ الْمُحْسِنَ مِنْ بَطْنِهَا»^۲.

عمر در روز بیعت به شکم فاطمه ضربه‌ای زد که منجر به سقط شدن محسن از شکمش شد.^۳

طبیعی است کسی که جلو مهاجمین می‌رود تا از امام زمان خود دفاع کند، مورد تعرض و ضرب قرار می‌گیرد، و مهاجمین می‌دیدند دختر رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خارج شده است تا جلو مهاجمین را بگیرد. لکن

۱- خَلِيلُ بْنُ أَبِيكَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الصَّفَدِيِّ، الْإِمَامُ الْأَوْحَدُ الْأَدِيبُ الْبَارِعُ الْمُرَّخُ الْمُتَّقِنُ، صَلَاحُ الدِّينِ أَبُو الصَّفَاءِ. وُلِدَ سَنَةَ سِتِّ وَتِسْعِينَ وَسِتِّ مِائَةٍ تَقْرِيباً، وَمَاتَ لَيْلَةَ الْأَحَدِ عَاشِرِ شَوَّالِ سَنَةِ أَرْبَعِ وَسِتِّينَ وَسَبْعِ مِائَةٍ، وَدُفِنَ بِمَقَابِرِ الصُّوفِيَّةِ. (معجم الشيوخ: ج ۱ ص ۱۷۸).

خَلِيلُ بْنُ أَبِيكَ صَفَدِيِّ، يَغَانَهُ إِمَامٌ، أَدِيبِي كَامِلٌ، مُورِخٌ مُتَقِنٌ، صَلَاحُ الدِّينِ أَبُو صَفَاءٍ دَرِ سَالِ ٦٩٦ مَتَوَلَّدَ شَد، دَرِ شَبِّ يَكِّ شَنَبِهْ دِهْ شَوَّالِ سَالِ ٧٦٤ اَزْ دَنِيَا رَفْتْ وَ دَرِ مَقَابِرِ صُوفِيَهْ دَفِنْ شَد.

۲- الوافی بالوفیات، ج ۵، ص ۳۴۷.

۳- به توضیحاتی که در روایت دوازدهم این باب ذکر شد، مراجعه شود.

خلیفه دوم طاقت نیاورد، روایات موجود در متون عامه، از جمله ابن حجر عسقلانی نقل می‌کند «إِنَّ عَمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ»^۱ خلیفه دوم، حضرت علیها السلام را مورد ضرب قرار داد به نحوی که محسن را سقط نمود.

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۲

۱- لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۸۶.

۲- ابن شیبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۴- روایت ابو ولید محمد بن شحنه حنفی

(متوفای ۸۱۷هـ)

«ثُمَّ إِنَّ عُمَرَ جَاءَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ لِيُحْرِقَهُ عَلِيٌّ مَنْ فِيهِ فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةٌ.
فَقَالَ: ادْخُلُوا فِيمَا دَخَلَتْ فِيهِ الْأُمَّةُ»^۱.

عمر به خانه علی آمد تا او [حضرت علی علیه السلام] را با کسانی که در آن بودند به آتش بکشد.

پس فاطمه او را دید؛ عمر به او گفت: در آن چیزی که همه امت در آن وارد شدند، وارد شوید (بیعت با ابوبکر).

روایت ابوولید سند گویای دیگری است از ظلمی که بر آن حضرت علیها السلام روا داشتند، چرا که مضمونش با روایات صحیح سندی^۲ که قبلاً گذشت، هم خوانی دارد.

۱- روضة المناظر في أخبار الأوائل والأواخر (هامش الكامل لابن الأثير)، ج ۱۱، ص ۱۱۳ (ط الحلبي، الأندلي سنة ۱۳۰۱).

۲- ابن ابی شیبۀ کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامه والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۵- ابن حجر عسقلانی^۱ (متوفای ۸۵۲هـ)

ابن حجر عسقلانی در کتاب «لسان المیزان» ابتدا شرح حال «ابن ابی دارم»^۲ را ذکر کرده سپس از او نقل قول می‌کند:

۱- ابن حجر العسقلانی (۷۷۳ - ۸۵۲ هـ = ۱۳۷۲ - ۱۴۴۹ م)

أحمد بن علی بن محمد الكنانی العسقلانی، أبو الفضل، شهاب الدین، ابن حجر: من أئمة العلم والتاریخ. أصله من عسقلان (بفلسطين) ومولده ووفاته بالقاهرة. ولع بالأدب والشعر ثم أقبل على الحديث، ورحل إلى اليمن والحجاز وغيرهما لسماع الشيوخ، وعلت له شهرة فقصده الناس للأخذ عنه وأصبح حافظ الإسلام في عصره، قال السخاوي: وكان فصيح اللسان، راوية للشعر، عارفاً بأيام المتقدمين وأخبار المتأخرين، صبيح الوجه. وولي قضاء مصر مرات ثم اعتزل. أما تصانيفه فكبيرة جلييلة، منها (الدرر الكامنة في أعيان المئة الثامنة) أربعة مجلدات، و (لسان الميزان) ستة أجزاء، تراجم... (الإعلام ج ۱ ص ۱۷۸).

أحمد بن علی بن محمد کنانی عسقلانی، أبو الفضل، شهاب الدین، ابن حجر از جمله پیشوایان علم و تاریخ است، در قاهره متولد و در همانجا از دنیا رفت، او حریص به ادب و شعر بود، او سفرهایی به یمن و حجاز برای استماع حدیث داشت، تا جایی که در عصر خود مبدل به حافظی شد که مردم برای شنیدن حدیث و شعر و ادب به او رجوع می‌کردند، سخاوی گفت: او دارای فصاحت بود، عارف به وقایع ایام گذشته و اخبار متأخرین بود، چندین بار به قضاوت مصر منصوب گشت سپس از این مقام کناره گرفت، او دارای تالیفات بسیاری است...

۲- ابن ابی دارم:

ابن حجر در مورد وی می‌نویسد:

أحمد بن محمد بن السري بن يحيى بن أبي دارم، المحدث أبو بكر الكوفي الرافضي

→

الْكَذَّابُ... وَرَوَى عَنْهُ الْحَاكِمُ، وَقَالَ: رَافِضِيٌّ غَيْرُ ثِقَةٍ... (لسان الميزان: ج ۱ ص ۲۸۶).
احمد بن محمد، ابن ابی دارم، ابوبکر، محدث کوفه بود، او رافضی (شیعه) کذاب
(بسیار دروغگو) بوده، و حاکم از او روایت نقل می کرد در حالی که می گفت: او شیعه
غیر ثقه (غیر قابل اعتماد) است.

مسلك علمای عامه این است: علمایی که بعضی از حقایق، از جمله واقعه دار را نقل
کرده اند، را به رافضی بودن متهم می کنند، و این گونه موارد در منابع عامه فراوان است.

ذهبی در سیر اعلام النبلاء، ابن ابی دارم ناقل این روایت را این گونه معرفی می کند:
الإمام، الحافظ، الفاضل، أبو بكر أحمد بن محمد السري بن يحيى بن السري بن
أبي دارم التميمي، الكوفي، الشيعي، محدث الكوفة... كان مؤصفاً بالحفظ والمعرفة
إلا أنه يترفض، وقال محمد بن حماد الحافظ: كان مستقيم الأمر عامةً دهره، (سیر اعلام
النبلاء: ج ۱۵ ص ۵۷۶).

امام، حافظ، فاضل، ابوبکر احمد... تمیمی، کوفی، شیعی، محدث کوفه. موصوف به
حفظ و معرفت بوده الا این که او رافضی (شیعه) بوده، و ابن حماد گوید: در طول
زندگیش بر صراط مستقیم بوده است.

ذهبی در نهایت می گوید: قُلْتُ: شَيْخٌ صَالٍ مُعْتَرٍ. (سیر اعلام النبلاء: ج ۱۵ ص ۵۷۶).
من می گویم: ابن ابی دارم پیرمردی گمراه و خطا کار است.

رفع اتهام:

ما در مقام رفع این اتهامات می گوئیم:

اولاً: این امر ثابت نشده که ابن ابی دارم شیعه باشد.

ثانیاً: بر فرض این که شیعه باشد، آیا به مجرد رافضی بودن راوی، می توان روایتش را
باطل قلمداد نمود؟ اگر این گونه باشد باید عامه بر تعداد زیادی از روایات صحاح سته
خط بطلان بکشند، زیرا مؤلفین صحاح سته در موارد بسیاری از روافض حدیث نقل

←

→

نموده‌اند که به عنوان نمونه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. عبید الله بن موسی:

ذهبی در مورد وی می‌نویسد: «... وَكَانَ مَعْرُوفًا بِالرَّفْضِ...».

به رافضی بودن معروف بود. (سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۵۵۶).

و در جای دیگر می‌نویسد: وَرَوَى عَنْهُ الْبُخَارِيُّ فِي (صَحِيحِهِ)، وَيَعْقُوبُ الْفَسَوِيُّ فِي (مُسْنَدِهِ). وَثَقَّهُ: ابْنُ مَعِينٍ، وَجَمَاعَةٌ. وَحَدِيثُهُ فِي الْكُتُبِ السَّنَةِ.

احادیث او در کتب صحاح سته موجود است. (سیر أعلام النبلاء: ج ۹، ص ۵۵۵).

۲. جعفر بن سلیمان الضبعی:

ذهبی در مورد وی می‌نویسد: الشَّيْخُ، الْعَالِمُ، الرَّاهِدُ، مُحَدِّثُ الشَّيْخَةِ، أَبُو سُلَيْمَانَ الضَّبْعِيُّ الْبَصْرِيُّ. وَكَانَ مِنْ عِبَادِ الشَّيْخَةِ وَعُلَمَائِهِمْ، وَيُرْوَى: أَنَّ جَعْفَرَ كَانَ يَتَرَفُّضُ.

وَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ: ثَقَّةٌ. وَرَوَى: عَبَّاسٌ، عَنْ يَحْيَى بْنِ مَعِينٍ: ثَقَّةٌ. و.... (سیر أعلام النبلاء:

ج ۱۵ ص ۱۹۸).

جعفر بن سلیمان، ابوسلیمان ضبعی بصری، عالم، زاهد، محدث و از عبّاد (بسیار عبادت کننده) و جزء علماء شیعه بوده است، و روایت شده جعفر رافضی بوده است.

ابن سعد و ابن معین او را ثقه می‌دانستند.

۳. عبدالملک بن أعین الکوفی

مزی در در مورد وی می‌نویسد: عَنْ سُفْيَانَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْمَلِكِ بْنُ أَعِينٍ شَيْعِيٌّ كَانَ عِنْدَنَا رَافِضِيٌّ صَاحِبٌ رَأْيٍ.

سفیان می‌گوید: او رافضی است (تهذیب الکمال: ج ۱۸، ص ۲۸۳).

خطیب بغدادی در مورد وی می‌نویسد: قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمَدِينِيِّ: «لَوْ تَرَكْتُ أَهْلَ الْبَصْرَةِ لِحَالِ الْقَدْرِ، وَلَوْ تَرَكْتُ أَهْلَ الْكُوفَةِ لِذَلِكَ الرَّأْيِ، يَعْنِي الشَّيْخُ، حَرَبْتُ الْكُتُبِ».

اگر بصریان را به خاطر قدری بودن و کوفیان را به خاطر نظرشان (شیعه بودن) رها

←

«إِنَّ عُمَرَ رَفَسَ فَاطِمَةَ حَتَّى أَسْقَطَتْ بِمُحْسِنٍ»^۱.

عمر به فاطمه لگد زد که سبب سقط محسن گردید.^۲

و این روایت با انضمام به روایاتی که در اول این باب گذشت، عمق فاجعه و ظلمی که در حق حضرت علیها السلام روا داشتند را می‌رساند، و طبیعی است هجوم وقتی ثابت شد، تمام امور دیگر که در حق حضرت صدیقه شهیده علیها السلام روا داشتند، ثابت می‌شود، زیرا که در هجوم به جز

→

کنی، همه کتاب‌ها را نابود کرده‌ای.

بعد در توضیح سخن علی بن مدینی می‌گوید: قَوْلُهُ: حَرَبْتَ الْكُتُبُ، يَعْنِي لَدَهَبَ الْحَدِيثَ. (الكفاية في علم الرواية: ص ۱۵۷، رقم ۳۳۸).

کتاب‌ها را نابود کرده‌ای یعنی همه احادیث از بین می‌رود.

و نیز در جای دیگر می‌نویسد: «وَسُئِلَ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ مُحَمَّدٍ الشَّعْرَانِيِّ، فَقَالَ: صَدُوقٌ فِي الرِّوَايَةِ إِلَّا أَنَّهُ كَانَ مِنَ الْعَالِيْنَ فِي التَّشْيِيعِ، قِيلَ لَهُ: فَقَدْ حَدَّثْتَ عَنْهُ فِي الصَّحِيحِ، فَقَالَ: لِأَنَّ كِتَابَ أَسْتَاذِي مَلَانَ مِنْ حَدِيثِ الشَّيْعَةِ يَعْنِي مُسْلِمُ بْنُ الْحَجَّاجِ» (الكفاية في علم الرواية: ص ۱۹۵، رقم ۳۴۹).

از او در مورد فضل بن محمد شعرانی سوال شد؟ پس گفت: در روایت راستگوست، اما اشکالی که دارد این است که در مورد تشیع زیاد روی می‌کند؛ به او گفتند: در صحیح از وی روایت شده.

گفت: کتاب استادم پر از روایات شیعه است (یعنی کتاب صحیح مسلم)!!!

۱- لسان المیزان: ج ۱ ص ۲۸۶.

۲- به توضیحاتی که در ذیل روایت دوازدهم این باب ذکر شد، مراجعه شود.

درگیری وزد و خورد امر دیگری متصور نیست.
وقتی اصل هجوم و تهدید به خانه حضرت علیها السلام ثابت شد، دیگر جزئیات این واقعه به اعتراف خود اعلام عامه ثابت می‌شود، و جای شکی نیست که حضرت علیها السلام در آن درگیری مورد ضرب قرار گرفته، که به صورت متواتر این امر، در منابع عامه نقل شده است.

۱۶- روایت عمر رضا کحاله^۱

«وَنَفَقَدَ أَبُو بَكْرٍ قَوْمًا تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَتِهِ عِنْدَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ كَالْعَبَّاسِ، وَالزُّبَيْرِ وَسَعْدِ بْنِ عُبَادَةَ فَفَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، فَبَعَثَ أَبُو بَكْرٍ إِلَيْهِمْ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ، فَجَاءَهُمْ عُمَرُ فَنَادَاهُمْ وَهُمْ فِي دَارِ فَاطِمَةَ، فَأَبَوْا أَنْ يَخْرُجُوا فَدَعَا بِالْحَطَبِ، وَقَالَ: وَالَّذِي نَفْسُ عُمَرَ يَدِيهِ لَتَخْرُجَنَّ أَوْ لَأَحْرَقَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا. فَقِيلَ لَهُ: يَا أَبَا حَفْصِ إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ، فَقَالَ: وَإِنْ...»^۲.

ابوبکر، عمر را به دنبال عده‌ای که از بیعت با او سر باز زده بودند

۱- عمر رضا کحاله (متوفای: ۱۴۰۸ هـ):

أحد أبرز أعلام دمشق. واحد من المؤرخين المسلمين الذين وضحوا مؤلفات عديدة ساهمت في توثيق وثبت العديد من جوانب التاريخ الإسلامي. وكان آخر أعماله التي تسلمها مديراً للمكتبة الظاهرية. وقد منح وسام الاستحقاق السوري من الدرجة الأولى عام ۱۴۰۲ هـ تقريراً لنشاطه العلمي في مجال البحث والتأليف، حيث ترك أكثر من ۷۰ مجلداً... (تكملة معجم المؤلفين، ج ۱ ص ۳۹۸).

عمر رضا کحاله یکی از بزرگان دمشق، و از جمله مورخینی است که دارای تالیفات متعددی بوده و به خصوص در زمینه تاریخ اسلام و توثیق و تعدیل در قضایای تاریخی تبحر داشته است، و بواسطه آخرین تالیفی که به مدیر مکتبه ظاهریه تقدیم کرد، استحقاق درجات عالی علمی را یافت، از این مولف و مورخ بیش از ۷۰ اثر بر جای مانده است.

۲- اعلام النساء: ج ۴، ص ۱۱۴.

- از جمله: عباس و زبیر و سعد بن عباده - که در نزد علی در خانه فاطمه تحصن کرده بودند فرستاد.

عمر آمد و آنها را صدا زد که بیرون بیایند، آنها در خانه بودند و از بیرون آمدن ابا کردند.

عمر هیزم طلب کرد و گفت: قسم به آن که جان عمر در دست اوست یا بیرون بیایید، و یا این که خانه را با اهلش به آتش می کشم. گفته شد: ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه است، او گفت: اگرچه فاطمه هم باشد (خانه را به آتش می کشم).

لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با مضامین روایات صحیح السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی سندی وجود ندارد.^۱

۱- ابن شیبیه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۷- روایت عبد الفتاح عبد المقصود^۱

این دانشمند خبیر و شهیر مصری، قضیه هجوم به خانه‌ی وحی را در دو مورد از کتاب خود آورده است که ما به آنها اشاره می‌کنیم:

«إِنَّ عُمَرَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُخْرَجَنَّ أَوْ لَأُحَرِّقَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا...! قَالَتْ لَهُ طَائِفَةٌ خَافَتِ اللَّهَ وَرَعَتِ الرَّسُولَ فِي عَقِبِهِ: يَا أَبَا حَفْصٍ! إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ...! فَصَاحَ لَا يُبَالِي: وَإِنْ...! وَأَقْتَرَبَ وَقُوعُ الْبَابِ، ثُمَّ صَرَبَهُ وَافْتَحَمَهُ... وَبَدَأَ لَهُ عَلَيٌّ.... وَرَنَّ حِينَئِذِكَ صَوْتُ الزُّهْرَاءِ عِنْدَ مَدْخَلِ الدَّارِ... فَإِنَّ هِيَ إِلَّا رَنَّةً اسْتِغَاثَةً أَطْلَقَتْهَا: يَا أَبَتَ رَسُولَ اللَّهِ....»

تَسْتَعْدِي بِهَا الرَّاقِدَ يَقْرُبُهَا فِي رُضْوَانِ رَبِّهِ عَلَيَّ عَسَفِ صَاحِبِهِ، حَتَّى تَبَدَّلَ الْعَاتِي الْمُدَلَّ غَيْرِ إِهَابِهِ، فَتَبَدَّدَ عَلَيَّ الْأَثَرِ جَبْرُوتُهُ، وَذَابَ عَنْفُهُ وَعَنْفُوَانُهُ، وَوَدَّ مِنْ خَزْيٍ لَوْ يَخْرُ صَعِقًا تَبْتَلِعُهُ مَوَاطِئُ قَدَمَيْهِ اِزْتِدَادَ هَدْبِهِ إِلَيْهِ....»

وَعِنْدَ مَا نَكَصَ الْجَمْعُ، وَرَاحَ يَفِرُّ كَنَوَافِرِ الطَّبَائِ الْمَفْزُوعَةِ أَمَامَ

۱- عبد الفتاح عبد المقصود: عبد الفتاح عبد المقصود محقق و مولف مصری در زمینه تاریخ اسلامی و از مشاهیر نویسندگان مصری در قرن بیستم بود، او از چهره های دینی و درخشان مصری بود، او نسبت به مباحث تاریخ و علم کلام و ارتباط آنها با موضوع امامت و خلافت، اهمیت خاصی قایل بود. (رجوع شود به حدیث دهم از باب دوم).

صَيْحَةَ الزَّهْرَاءِ، كَانَ عَلِيٌّ يُقَلِّبُ عَيْنَيْهِ مِنْ حَسْرَةٍ وَقَدْ غَاضَ حِلْمُهُ، وَثَقَلَ هَمُّهُ، وَتَقَبَّضَتْ أَصَابِعُ يَمِينِهِ عَلَى مِقْبَضِ سَيْفِهِ تَهْمٌ مِنْ غَيْظِهِ أَنْ تَعْوَضَ فِيهِ...»^۱.

عمر گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست او است، بیرون بیاید و الا خانه را بر سر ساکنانش به آتش می کشم! گروهی که از خدا می ترسیدند و حرمت پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را در نسل او نگه می داشتند، گفتند: ای ابا حفص! فاطمه در این خانه است. و او بی پروا فریاد زد: باشد! عمر نزدیک آمد و در زد، سپس با مشت و لگد در را کوبید، تا به زور وارد شود، علی پیدا شد.

صدای ناله زهرا در آستانه خانه بلند شد. آن صدا، طنین استغاثه ای بود که دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سر داده و می گفت: پدر! ای رسول خدا... می خواست از دست ظلم یکی از اصحابش که در نزدیکی وی، در رضوان پروردگارش خفته بود، برگرداند، تا که سرکش گردن فراز بی پروا را به جای خود نشاند، و جبروتش را زایل سازد، و شدت عمل و سختگیری را نابود کند، و آرزو می کرد قبل از این که چشمش به وی بیفتد، صاعقه ای نازل شده او را در یابد.

وقتی جمعیت برگشت و عمر می خواست هم چون آهوان رمیده، از

۱- الإمام علی بن ابی طالب: ج ۴، ص ۲۷۴-۲۷۷، و ج ۱، ص ۱۹۲-۱۹۳.

برابر صیحه زهراء فرار کند، علی از شدت تأثیر و حسرت با گلوی بغض گرفته و اندوهی گران، چشمش را در میان آنان می‌گردانید، و انگشتان خود را بر قبضه شمشیر فشار می‌داد، و می‌خواست از شدت خشم در آن فرورود.

عبدالفتاح در همین کتاب می‌نویسد:

«... وَ هَلْ عَلَى أَلْسِنَةِ النَّاسِ عِقَالٌ يَمْنَعُهَا أَنْ تَرْوِيَ قِصَّةَ حَطَبِ أَمْرٍ بِهِ ابْنُ الْخَطَّابِ فَأَحَاطَ بِدَارِ فَاطِمَةَ، وَ فِيهَا عَلِيٌّ وَ صَحْبُهُ، لِيَكُونَ عُدَّةَ الْإِقْتِاعِ أَوْ عُدَّةَ الْإِيْقَاعِ؟..»

عَلَى أَنَّ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ جَمِيعَهَا وَ مَعَهَا الْخُطَطُ الْمُدَبَّرَةُ أَوْ الْمُرْتَجَلَةُ كَانَتْ كَمَثَلِ الزَّبَدِ، أَسْرَعُ إِلَى ذِهَابٍ وَ مَعَهَا دَفْعَةٌ أَبْنِ الْخَطَّابِ!..»

أَقْبَلَ الرَّجُلُ، مُخِنِقاً مُنْدَلِعَ الشُّوْرَةِ، عَلَى دَارِ عَلِيٍّ وَ قَدْ ظَاهَرَهُ مُعَاوِنُوهُ وَ مَنْ جَاءَ بِهِمْ فَأَقْتَحَمُوْهَا أَوْ أَوْشَكُوا عَلَى الْاِقْتِحَامِ.

فَإِذَا وَجَهُ كَوَجْهِ رَسُولِ اللَّهِ يَبْدُو بِالْبَابِ - حَائِلًا مِنْ حُزْنٍ، عَلَى قَسَمَاتِهِ خُطُوطُ الْأَمِّ وَ فِي عَيْنَيْهِ لَمَعَاتِ دَمْعٍ، وَ فَوْقَ جَبِينِهِ عَبْسَةٌ غَضَبٍ فَائِرٍ وَ حَقِيقٍ تَائِرٍ...»

وَ تَوَقَّفَ عُمَرُ مِنْ حَشِيَّتِهِ وَ رَاحَتْ دَفْعَتُهُ شُعَاعًا. تَوَقَّفَ خَلْفُهُ - أَمَامَ الْبَابِ - صَحْبُهُ الَّذِينَ جَاءَ بِهِمْ، إِذَا رَأَوْا حِيَالَهُمْ صُوْرَةَ الرَّسُولِ تُطَالِعُهُمْ مِنْ خِلَالِ وَجْهِ حَبِيْبَتِهِ الزَّهْرَاءِ. وَ عَضُّوا الْأَبْصَارَ، مِنْ حَزْنٍ أَوْ مِنْ اسْتِحْيَاءٍ؛ ثُمَّ وَلَّتْ عَنْهُمْ عَزَمَاتُ الْقُلُوبِ وَ هُمْ يَشْهَدُونَ فَاطِمَةَ تَتَحَرَّكُ

كَالْحَيَالِ، وَتَيْدًا وَتَيْدًا، بِخَطَوَاتِ الْمَحْزُونَةِ الثَّكَلَى، فَتَقْتَرِبُ مِنْ نَاحِيَةِ قَبْرِ
أَبِيهَا... وَسَخَّصَتْ مِنْهُمْ الْأَنْظَارَ وَأَزْهَفَتْ الْأَسْمَاعَ إِلَيْهَا، وَهِيَ تَرْفَعُ
صَوْتَهَا الرَّفِيقَ الْحَزِينِ النَّبْرَاتِ تَهْتَفُ بِمُحَمَّدِ الثَّأْوِي بِقُرْبِهَا تُنَادِيهِ بِأَكْبِيَّةٍ
مَرِيرِ الْبُكَاءِ:

«يَا أَبَتِ رَسُولِ اللَّهِ... يَا أَبَتِ رَسُولِ اللَّهِ...»

فَكَأَنَّمَا زُلْزَلَتِ الْأَرْضُ تَحْتَ هَذَا الْجَمْعِ الْبَاغِي، مِنْ رَهْبَةِ النَّدَاءِ.
وَ رَاحَتِ الرَّهْرَاءُ وَهِيَ تَسْتَقْبِلُ الْمَوْتَى الطَّاهِرَةَ تَسْتَنْجِدُ بِهَذَا الْغَائِبِ
الْحَاضِرِ:

«يَا أَبَتِ يَا رَسُولَ اللَّهِ... مَاذَا لَقِينَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَابِ،
وَأَبْنِ أَبِي فُحَافَةَ؟!»

فَمَا تَرَكَتْ كَلِمَاتِهَا إِلَّا قُلُوبًا صَدَّعَهَا الْحُزْنُ، وَعُيُونًا جَرَتْ دَمْعًا،
وَرِجَالًا وَدُّوْا لَوْ اسْتَطَاعُوا أَنْ يَشْقُوا مَوَاطِئَ أَقْدَامِهِمْ، لِيَذْهَبُوا فِي طَوَايَا
الْتَّرَى مُغَيَّبِينَ^۱.

مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که قصه هیزمی را که
زاده خطاب دستور داده بود که در درب خانه فاطمه جمع کنند بازگو
نکنند؟!

آری زاده خطاب دور خانه را که علی و اصحابش در آن بودند،

۱- مجموعه الكاملة الامام علی بن ابی طالب، ترجمه سید محمود طالقانی: ج ۱،

محاصره کرد تا بدین وسیله آنان را قانع سازد یا بی محابا بتازند!
همه‌ی این داستان‌ها با نقشه‌ای از پیش طرح شده یا ناگهانی پیش
آمد. مانند کفی روی موج ظاهر شد و اندکی نپائید که همراه جوش و
خروش عمر از میان رفت!...

این مرد خشمگین و خروشان به سوی خانه علی روی آورد، و همه
همدستانش دنبال او به راه افتادند، و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود
هجوم آورند، ناگهان چهره‌ای چون چهره رسول خدا صلی الله علیه و آله میان در آشکار
شد، چهره‌ای که پرده اندوه آن را گرفته، آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار
است، در چشمهایش قطرات اشک می‌درخشد و بر پیشانش گرفتگی
غضب هویدا بود...

عمر به جای خود خشک شد، و آن جوش و خروشش چون موج
از میان رفت، همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند، پشت سرش در
مقابل در بُهت زده ایستادند، زیرا روی رسول خدا صلی الله علیه و آله را از خلال روی
حبیبه‌اش زهرا دیدند، سرها از شرمندگی و حیا به زیر آمد و چشمها
پوشیده شد، دیگر تاب از دلها رفت، همین که دیدند فاطمه مانند
سایه‌ای حرکت کرد، و با قدمهای حزن‌زده، لرزان اندک اندک به سوی
قبر پدر نزدیک شد... چشمها و گوشها متوجه او گردید، ناله‌اش بلند
شد، باران اشک می‌ریخت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا
می‌زد.

«بابا ای رسول خدا... ای بابا رسول خدا!...»

گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم‌پیشه، به لرزه درآمد... باز زهرا نزدیک تر رفت و به آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می‌کرد:

«بابا ای رسول خدا... پس از تو از دست زاده خطاب وزاده
ابی قحافه چه برسر ما آمد!»

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم
آرزو می‌کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد.
لازم به تذکر است به دلیل موافقت مضمون این روایت، با
مضامین روایات صحیح‌السندی که گذشت، دیگر نیازی به بررسی
سندی وجود ندارد.^۱

۱- ابن شیهه کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸
ص ۵۷۲، الامامة والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف، بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶،
تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۸- محمد حافظ ابراهیم^۱ (متوفای ۱۳۵۱ هـ)

محمد حافظ ابراهیم، شاعر مصری که به شاعر نیل شهرت دارد، دیوانی دارد که در سه جلد چاپ شده است.

وی در قصیده معروف به «قصیده عمریّه» یکی از افتخارات عمر بن خطاب را این دانسته که به در خانه علی آمد و گفت: اگر بیرون نیابید و با ابوبکر بیعت نکنید، خانه را به آتش می‌کشم، ولو دختر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آن جا باشد.

جالب آن است که وی قصیده اش را در یک جلسه بزرگ قرائت کرد، و حضار نه تنها بر او خرده نگرفتند؛ بلکه تشویق کردند، و به وی مدال افتخار نیز دادند.

وی در این قصیده می‌گوید:

وَقَوْلَةٍ لِعَلِيٍّ قَالَهَا عُمَرُ أَكْرَمَ
بِسَامِعِهَا أَعْظَمَ مِمِّمْ بِمُلْقِيَتِهَا

۱- وی در حدود ۱۲۸۹ در ساحل رود نیل، کنار شهر دیروط، به دنیا آمد. حافظ ابراهیم در چهار سالگی پدرش را از دست داد، او به‌رغم تنگی معیشت، توانست تحصیلات ابتدایی و بخشی از مقطع دبیرستان را بگذراند، که در آن دوره موفقیت کمی نبود، در زمینه علم و ادب و شعر تا جایی پیش رفت که اغلب از او با عنوان «شاعر مردم» و «شاعر ملت» می‌شود. او دارای دیوانی است که در سه جلد به چاپ رسیده است.

حَرَقْتُ دَارَكَ لَا أُبْقِي عَلَيْكَ بِهَا
 إِنَّ لَمْ تُبَايِعْ وَبُنْتُ الْمُصْطَفَىٰ فِيهَا
 مَا كَانَ غَيْرُ أَبِي حَفْصٍ يُفْؤُهُ بِهَا
 أَمَامَ فَارِسِ عَدْنَانَ وَحَامِيهَا^۱.

و گفتاری که عمر آن را به علی گفت، به چه شنونده بزرگواری و چه گوینده مهمی؟!

به او گفت: اگر بیعت نکنی، خانه ات را به آتش می کشم و احدی را در آن باقی نمی گذارم؛ هر چند دختر پیامبر مصطفی در آن باشد.

جز ابو حفص (عمر) کسی جرأت گفتن چنین سخنی را در برابر شهسوار عدنان و مدافع وی نداشت.

مضمون این اشعار با روایات صحیح السنندی^۲ که قبلاً بررسی نمودیم مطابقت دارد، و حاکی از ظلمهایی است که بر دختر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وارد شده است.

۱- دیوان محمد حافظ ابراهیم، ج ۱، ص ۸۲.

۲- ابن ابی شیبۀ کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامه والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

۱۹. روایت ابن عطیه در کتاب الامامة والخلافة

و روایتی از کتاب «الامامة والخلافة» منسوب به ابن عطیه نقل شده، با توجه به تشکیک بعضی در انتساب کتاب به ابن عطیه، به ذکر آن در آخر این بخش اکتفاء می‌کنیم.^۱

«إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعَدَ مَا أَخَذَ الْبَيْعَةَ لِنَفْسِهِ مِنَ النَّاسِ بِالْإِزْهَابِ وَالسَّيْفِ وَالْقُوَّةِ، أَرْسَلَ عُمَرَ، وَ قَتْنُذًا وَ جَمَاعَةً إِلَى دَارِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ، وَ جَمَعَ عُمَرُ الْحَطَبَ عَلَى دَارِ فَاطِمَةَ وَ أَحْرَقَ بَابَ الدَّارِ».^۲

هنگامی که ابوبکر از مردم با تهدید و شمشیر و زور بیعت گرفت،

۱- شرح حال مقاتل بن عطیه (متوفای ۵۰۵):

أَبُو الْهَيْبِ جَاءَ مُقَاتِلُ بْنُ عَطِيَّةَ الْبَكْرِيُّ الْحِجَازِيُّ الْأَمِيرُ الشَّاعِرُ، سَبَلُ الدَّوْلَةِ، مُقَاتِلُ بْنُ عَطِيَّةَ الْبَكْرِيِّ، الْحِجَازِيِّ، سَارَ إِلَى بَغْدَادَ، وَإِلَى عَزْنَةَ وَخُرَّاسَانَ، وَمَدَحَ الْكِبَارِ، وَأَخْتَصَّ بِنِظَامِ الْمُلْكِ، ثُمَّ سَارَ إِلَى نَاصِرِ الدِّينِ مُكْرَمِ بْنِ الْعَلَاءِ وَزَيْرِ كَرْمَانَ، وَمَعَهُ وَرَقَةٌ وَقَعَّ لَهَا فِيهَا الْمُسْتَظْهِرُ بِاللَّهِ: يَا أَبَا الْهَيْبِ جَاءَ أُبْعَدْتُ التُّجْعَةَ، أَسْرَعَ اللَّهُ بِكَ الرَّجْعَةَ، وَفِي ابْنِ الْعَلَاءِ مَقْنَعٌ، وَطَرِبُفُهُ فِي الْخَيْرِ مَهْبَعٌ، فَلَمَّا دَخَلَ عَلَى ابْنِ الْعَلَاءِ، أَرَاهُ الْوَرَقَةَ، فَقَامَ وَخَصَّصَ لَهَا، وَأَمَرَ فِي الْحَالِ لَهُ بِالْفِ دِينَارٍ، فَلَمَّا أَنْشَدَهُ:

دَعِ الْعَيْسَ تَدْرُخُ عَرْضَ الْفَلَا
إِلَى ابْنِ الْعَلَاءِ وَإِلَّا فَلَا
أَمَرَ لَهُ بِالْفِ دِينَارٍ أُخْرَى، وَفَرَسٍ وَخِلْعَةٍ، ثُمَّ نَزَلَ بِبَهْرَةَ، وَهَوِيَ بِهَا امْرَأَةً، ثُمَّ مَرِضَ وَتَسَوَّدَنَ، وَمَاتَ فِي حُدُودِ حَمْسٍ وَحَمْسِ مِائَةٍ. (سير أعلام النبلاء: ج ۱۹ ص ۲۷۱).

۲- الامامة و الخلافة، مقاتل بن عطیه، ص ۱۶۰ و ۱۶۱ که با مقدمه‌ای از دکتر حامد داود

استاد دانشگاه عين الشمس قاهره به چاپ رسیده، چاپ بيروت، مؤسسه البلاغ.

عمر و قنفذ و جماعتی را به سوی خانه علی و فاطمه فرستاد، و عمر
هیزم جمع کرد و در خانه را آتش زد...^۱

اگر نظر شود به روایات صحیح السندی که در بخش های دوم و سوم ذکر شد، پی خواهیم برد که واقعه هجوم با مقدماتی هم چون جمع کردن هیزم و سوزاندن درب صورت گرفته است، و این روایات با روایات صحیح السندی^۲ که دال بر هجوم است، همسوئی دارد.

۱- با توجه به روایات مذکور در این باب که بعضی از آنها مورد بررسی سندی قرار گرفت و صحت سندی آنها ثابت شد، به این نتیجه می رسیم که تهدید و هجوم بر خانه دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله واقع شد و این واقعه از مسلمات است که بعضی نتوانسته اند اشاره ای به آن نکنند.

۲- ابن ابی شیبۀ کوفی، المصنّف، کتاب المغازی، ما جاء فی خلافة ابوبکر وسیرته: ج ۸ ص ۵۷۲، الامامه والسیاسة: ج ۱ ص ۳۰، انساب الاشراف بلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، تاریخ طبری: ج ۲ ص ۴۴۳.

بخش چهارم:

بررسی روایات اعتراف ابوبکر

به هجوم به خانه

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

بررسی روایات اعتراف ابوبکر به هجوم به خانه

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

و اظهار پشیمانی در منابع عامه

روایات متعددی از علمای بزرگ عامه وارد شده که خلیفه اول در اواخر عمر خود، از هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام اظهار پشیمانی نمود، از جمله علمایی مانند:

ابن زنجویه در الأموال، ابن قتیبه دینوری در الإمامة والسیاسة، طبری در تاریخش، ابن عبد ربه در العقد الفرید، مسعودی در مروج الذهب، طبرانی در المعجم الکبیر، مقدسی در الأحادیث المختارة، شمس الدین ذهبی در تاریخ الإسلام و...

در بخش های دوم و سوم روایاتی ذکر شد که بنا بر مبنای عامه، صحیح السند بودند که بعضی از بزرگان عامه بدان اعتراف داشتند، و علاوه بر آن قضیه ندامت ابوبکر از هجوم به خانه صدیقه کبری علیها السلام به طرق متعددی نقل شده، که ما در این بخش ابتداء به گزیده ای از اصل حدیث و طرق پنجگانه آن اشاره می کنیم، سپس متن حدیث را از مهم ترین منابع عامه نقل و بررسی می نماییم.

گزیده‌ای از اصل حدیث اعتراف ابوبکر

به هجوم به خانه حضرت علیها السلام

أَنَا حُمَيْدٌ أَنَا عَثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنِي اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْفَهْمِيِّ، حَدَّثَنِي عَلْوَانُ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، أَنَّ أَبَاهُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ (رَحْمَةُ اللَّهِ عَلَيْهِ) فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ... فَقَالَ [أَبُو بَكْرٍ]: «أَجَلٌ إِنِّي لَا أَسَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ تَرَكْتُهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَمَا اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ، وَإِنْ كَانُوا قَدْ أَغْلَقُوا عَلَى الْحَرْبِ...»^۲

عبدالرحمان بن عوف به هنگام بیماری ابوبکر، به دیدارش رفت و پس از سلام و احوال پرسی، با او گفت و گوی داشت. ابوبکر به او چنین گفت:

۱. «أنا» از جمله اصطلاحات رجالی عامه است به معنای «آخرنا».

۲- الأموال، لابن زنجویه: ج ۱، ص ۳۸۷.

من در دوران زندگی بر سه چیزی که انجام داده ام تأسف می‌خورم، دوست داشتم که مرتکب نشده بودم، یکی از آن‌ها هجوم به خانه فاطمه بود، دوست داشتم خانه فاطمه را هتک حرمت نمی‌کردم؛ اگر چه آن را برای جنگ بسته بودند.

مضمون این روایت با چندین سند دیگر نقل شده است:

طریق اول: طریق دینوری

عَنْ ابْنِ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعُرْيَانِيُّ، عَنْ أَبِي عَوْنِ بْنِ عَمْرٍو
بْنِ تَيْمِ الْأَنْصَارِيِّ رضي الله عنه، وَحَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنْ عَفِيرِ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ^۱....^۲

طریق دوم: طریق بلاذری

حَدَّثَنِي حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، ثنا الْهَيْثَمُ بْنُ عَدِيٍّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ
الْأَيْلِيِّ عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ....^۳

۱- عفیر بن عبدالرحمان: در نام این راوی تصحیفی رخ داده، زیرا راوی به این نام در کتب رجالی عامه وجود ندارد، و بر اساس مقایسه سائر روایات و ملاحظه طبقات راوی و مروی عنه، می‌توان گفت نام این راوی عبدالرحمان بن عوف است.

۲- الامامة والسياسة: ج ۱ ص ۱۹.

۳- أنساب الأشراف: ج ۱۰ ص ۳۴۶.

طريق سوم: طريق جوهرى

حَدَّثَنِي أَبُو زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَخِي
سَعِيدُ بْنُ عَبَّادٍ، عَنِ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ رِجَالِهِ، عَنِ أَبِي بَكْرٍ
الصَّدِيقِ....^١

طريق چهارم: طريق ابن عساكر

أَخْبَرَنَا أَبُو الْبَرَكَاتِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ الْفَرَاوِي،
وَأُمُّ الْمُؤَيَّدِ نَازِيِنِ الْمَعْرُوفَةِ بِجَمْعَةِ بِنْتِ أَبِي حَرْبٍ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ
بْنِ أَبِي حَرْبٍ، قَالَا: أَنَا أَبُو الْقَاسِمِ الْفَضْلِيُّ بْنُ أَبِي حَرْبٍ الْجُرْجَانِيُّ، أَنبَأَ
أَبُو بَكْرٍ أَحْمَدُ بْنُ الْحَسَنِ، نَا أَبُو الْعَبَّاسِ أَحْمَدُ بْنُ يَعْقُوبَ، نَا الْحَسَنُ
بْنُ مَكْرَمِ بْنِ حَسَّانِ الْبُرَّازِ أَبُو عَلِيِّ يَبْغَدَادَ، حَدَّثَنِي أَبُو الْهَيْثَمِ خَالِدُ بْنُ
الْقَاسِمِ، قَالَ: حَدَّثَنَا لَيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنِ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنِ حَمِيدِ بْنِ
عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنِ أَبِيهِ أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ الصَّدِيقِ....^٢

طريق پنجم: طريق مشهور

قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ، مَوْلَى
أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ جَرِيرٍ، عَنِ حَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمِيدِ بْنِ

١- السقيفة وفدك: ٧٥.

٢- تاريخ مدينة دمشق: ج ٣٠ ص ٤١٨.

عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ...^۱

بنابراین، این ماجرا دست کم با پنج سند به صورت گوناگون نقل شده است، حتی اگر فرض کنیم که همه این اسناد مشکل داشته باشند، باز هم نمی‌توانیم [بنابر نظر عامه] از حجیت آن دست برداریم،^۲ چون کثرت طرق نزد عامه دلالت بر صحت روایت می‌کند.^۳

مضافاً به این که اساسی‌ترین اشکالی که بر این سند وارد می‌کنند، منکر الحدیث بودن علوان بن داوود است، و عقیلی این جرح را به نقل از آدم بن موسی از بخاری نقل نموده، در حالی که بعضی از اعلام عامه قائل به مجهول الحال بودن آدم بن موسی هستند، و جرح منتسب به بخاری را قبول ندارند، مضافاً به این که بزرگان رجال عامه منکر الحدیث بودن را دلیل بر جرح و قدح راوی نمی‌دانند.^۴

۱- الاموال، ابن سلام: ج ۱ ص ۱۷۴ و...

۲- در این باره بعد از نقل روایات، بطور مفصل بحث خواهیم نمود.

۳- فتح الباری: ج ۸ ص ۴۳۹.

۴- در مقام رد این توهومات، در آخر بخش پنجم، به طور مفصل سخن خواهیم گفت.

بررسی روایات
اظهار پشیمانی ابابکر از هجوم
به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
۱- قاسم بن سلام (متوفای: ۲۲۴هـ)
مؤلف کتاب «الاموال»:

قاسم بن سلام هروی^۱ این عالم عامی، قضیه عیادت عبدالرحمان از ابوبکر را به دو طریق نقل کرده، اما متأسفانه آن فراز از کلام ابوبکر را که دال بر پشیمانی و ندامت، از هجوم به بیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و هتک حرمت آن بیت است را، حذف نموده است:

۱- «قَالَ حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي عَلَوَانُ بْنُ دَاوُدَ، مَوْلَى أَبِي زُرْعَةَ بْنِ عَمْرٍو بْنِ جَرِيرٍ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حَمِيدٍ

۱- أَبُو عُبَيْدِ الْقَاسِمِ بْنِ سَلَامٍ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ:

ذهبی در مورد وی می نویسد: «الإمام، الحافظ، المجتهد، ذو الفنون، كان أبوه سلاماً مملوكاً رومياً لرجل هروبي. له: كتاب (الأموال)، في مجلد كبير، سمعناه بالانصال، قال ابن سعد: كان أبو عبيد مؤدباً، صاحب نحو وعربية، وطلب للحديث والفقه، ولي قضاء طرسوس أيام الأمير ثابت بن نصر الخزازي» (سير أعلام النبلاء: ج ۱۹ ص ۴۸۶).

ابوعبید قاسم بن سلام، امام، حافظ، مجتهد، ذوالفنون، صاحب کتاب «الاموال» در مجلد کبیر. او در طلب حدیث و فقه بود، و در ایام ثابت بن نصر قاضی طرسوس بود.

بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ^١.

٢- «قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحٍ، عَنِ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ عَلْوَانَ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ، ...»^٢.

قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوَفِّي فِيهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَقُلْتُ: مَا أَرَى بِكَ بِأَسَا، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، وَلَا تَأْسَ عَلَيَّ الدُّنْيَا، فَوَاللَّهِ إِنْ عَلِمْتَاكَ إِلَّا كُنْتَ صَالِحًا مُصْلِحًا، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُمْ، وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُمْ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُمْ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُمْ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُمْ، فَأَمَّا الَّتِي فَعَلْتَهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهَا: فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا بِلَخْلَةٍ ذَكَرَهَا - قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: لَا أُرِيدُ ذِكْرَهَا - وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: عُمَرَ، أَوْ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَكَانَ أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ كُنْتُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى أَهْلِ الرِّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي الْقُصَّةِ^٣، فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ

١- كتاب الأموال - كتاب فتوح الأرضين صلحا وسننها وأحكامها - باب الحكم في رقاب

أهل العنوة من الأسارى والسبي...: ج ١ ص ١٧٤ ح ٣٥٤.

٢- همان: ح ٣٥٤.

٣- قَصَّةٌ: بالفتح، وتشديد الصاد،... ذو القصة جبل في سلمى من جبلي طيء عند سقف وغصور، وقال نصر: ذو القصة موضع بينه وبين المدينة أربعة وعشرون ميلا، وهو

ظَفَرُوا وَإِلَّا كُنْتُ بِصَدَدٍ لِقَاءِ، أَوْ مَدَدٍ. وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي تَرَكْتَهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهَا: فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتَيْتُ بِالْأَسْعَثِ بْنِ قَيْسِ أَسِيرًا كُنْتُ ضَرَبْتُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ يُخَيَّلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتَيْتُ بِالْفَجَاءَةِ لَمْ أَكُنْ أَحْرَقْتُهُ، وَكُنْتُ قَتَلْتُهُ سَرِيحًا، أَوْ أَطَلَقْتُهُ نَجِيحًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى أَهْلِ الشَّامِ كُنْتُ وَجَّهْتُ عَمْرًا إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ يَدِي، يَمِينِي وَشِمَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُ عَنْهَا رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: فَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ: فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، فَلَا يُنَازِعُهُ أَهْلُهُ؟ وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ: هَلْ لِلْأَنْصَارِ مِنْ هَذَا الْأَمْرِ مِنْ نَصِيبٍ؟ وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ عَنْ مِيرَاثِ الْعَمَّةِ وَابْنَةِ الْأَخِ، فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهَا حَاجَةٌ»^١.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، پس بر او سلام کردم و گفتم: نگران نباش چیزی نیست، خدا را شکر و تأسف بر

→

طريق الرّبعة، و إلى هذا الموضوع بعث رسول الله صلى الله عليه وآله، محمّد بن مسلمة إلى بني ثعلبة بن سعد، و في كتاب سيف: خرج أبو بكر، إلى ذي القصة، و هو على بريد من المدينة لتقاء نجد فقطع الجنود فيها و عقد فيها الأولوية. (معجم البلدان، ج ٤، ص: ٣٦٦).

١- كتاب الأموال - كتاب فتوح الأرضين صلحا و سننها و أحكامها - باب الحكم في رقاب أهل العنوة من الأسارى و السبي...: ج ١ ص ١٧٤ ح ٣٥٣.

دنیا نخور، به خدا قسم که ما می دانیم که تو صالح و مصلح هستی.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.

۱- دوست داشتم که آن کار را انجام نمی دادم، ابو عبید گفت: نخواستم که آن مطلب را ذکر کنم.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابو عبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۳- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می شدند، چه بهتر و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می رفتم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.

۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می زدم، چرا که گمان می کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می کند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی زدم، بلکه او را می کشتم یا این که آزادش می کردم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر برادر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

۲- ابن منصور (متوفای: ۲۲۷هـ)

مؤلف کتاب «السنن»:

سعید بن منصور،^۱ قضیه ندامت ابوبکر را در کتاب «سنن» ذکر کرده، ولیکن این روایت در طبع جدید حذف شده است.^۲

متقی هندی، نه تنها این روایت را از «سنن» ابن منصور نقل کرده، بلکه می‌گوید: سعید بن منصور پس از نقل روایت، حکم نموده که این روایت، روایتی حسن است.^۳

۱- سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ:

ذهبی در مورد وی می‌نویسد: الحَافِظُ، الإِمَامُ، شَيْخُ الحَرَمِ، أَبُو عُمَرَ الخُرَاسَانِيُّ، المَرْوَزِيُّ - وَيُقَالُ: الطَّالِقَانِيُّ - ثُمَّ البَلْخِيُّ، ثُمَّ المَكِّيُّ المَجَاوِرُ، مَوْلَى كِتَابِ (السَّنَنِ). قَالَ سَلْمَةُ بْنُ شَيْبٍ: ذَكَرْتُ سَعِيدَ بْنَ مَنْصُورٍ لِأَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ، فَأَحْسَنَ الشَّاءَ عَلَيْهِ، وَفَحَّمَ أَمْرَهُ. وَقَالَ أَبُو حَاتِمٍ الرَّازِيُّ: هُوَ ثِقَةٌ، مِنْ الْمُتَقَرِّبِينَ الأَثْبَاتِ، مِمَّنْ جَمَعَ وَصَنَّفَ. وَقَالَ حَزْبُ الكُرْمَانِيِّ: أَمَلَى عَلَيْنَا سَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ نَحْوًا مِنْ عَشْرَةِ آلافِ حَدِيثٍ مِنْ حِفْظِهِ (سير أعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۵۸۷)

سعید بن منصور... حافظ، امام، شیخ الحرم، ابو عثمان خراسانی... سلمه بن شیبب گوید: در نزد احمد بن حنبل یادی از سعید بن منصور نمودم. او ابن منصور را بسیار ثنا گفت. و ابوحاتم توثیقش نموده، و...

۲- این کتاب در دو جزء به چاپ رسیده در حالی که این روایت در آن موجود نیست. سنن سعید بن منصور بن شعبه الخراسانی الجوزجانی (متوفای ۲۲۷) المحقق حبیب الرحمان الاعظمی، الناشر: الدار السلفیه - الهند. الطبعة الاولى: ۱۴۰۳هـ - ۱۹۸۲م. عدد الاجزاء ۲ و ۱.

۳- قَالَ عَنْهُ فِي كِتَابِ الأَعْمَالِ: أَبُو عُبَيْدٍ فِي الأَمْوَالِ، وَالأَعْقَابِ فِي الصُّعْفَاءِ، وَخَيْمَةَ بْنِ

و ما این روایت را از کتاب «کنز العمال» متقی هندی نقل می‌کنیم:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ قَالَ لَهُ فِي مَرَضٍ مَوْتِهِ: إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ، وَثَلَاثٍ لَمْ أَفْعَلُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ، فَأَمَّا اللَّاتِي فَعَلْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهَا فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ...»^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: ابوبکر مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت.

پس [ابوبکر] برایم گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی‌خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، و سه مسأله

→

الْأَطْرَابِلِسِيِّ فِي فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ، وَالطَّبْرَانِيِّ، وَابْنِ عَسَاكِرٍ، وَسَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ فِي سُنَنِهِ. وَقَالَ: إِنَّهُ حَدِيثٌ حَسَنٌ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. وَقَدْ أَخْرَجَ الْبُخَارِيُّ كِتَابَهُ غَيْرَ شَيْءٍ مِنْ فَضَائِلِ الصَّحَابَةِ..

فَسَعِيدُ بْنُ مَنْصُورٍ يَقُولُ: إِنَّهُ حَدِيثٌ حَسَنٌ... (مختصر مفید أسئلة وأجوبة في الدين والعقيدة: ج ۲ ص ۱۲۶).

۱- کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال: ج ۵ ص ۶۳۱-۶۳۲.

بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم. پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم. دوست داشتم خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم، و آنجا را ترک می‌کردم، اگرچه آنها درب خانه را برای جنگ بسته بودند...».

متقی هندی این روایت را به طور مفصل نقل کرده، سپس به صورت اختصار به مصادر و مآخذ روایت اشاره می‌کند و می‌نویسد:

ابوعبید فی کتاب الاموال، ... «ص».

وی در مقدمه‌ی جلد اول، اختصارات خود را این‌گونه شرح می‌دهد: (ص) لسعید بن منصور فی سننه.^۱

۱- «أَبُو عُبَيْدٍ فِي كِتَابِ الْأَمْوَالِ عَقَّ، وَخَيْمَةَ بَنِ سُلَيْمَانَ الْأَطْرَائِلِسِيِّ فِي فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ طَبَّ كَر «ص» وَقَالَ: أَنَّهُ حَدِيثٌ حَسَنٌ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَدْ أُخْرِجَ «خ» كِتَابُهُ غَيْرَ شَيْءٍ مِنْ كَلَامِ الصَّحَابَةِ». كنز العمال: مقدمه ج ۱.

[متقی هندی می‌گوید: این روایت را بعضی از بزرگان در کتب خود نقل کرده‌اند، از جمله] ابوعبید در کتاب اموال، و عقیلی در کتاب ضعفاء، و خیمه بن سلیمان طرابلسی در کتاب فضائل صحابه، و طبرانی و ابن عساکر، و سعید بن منصور در سنن گفت: همانا این حدیث حسن است، الا این‌که در آن کلامی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست.

و بخاری از کتاب [الاموال ابوعبید] چیزی نقل نکرده، الا بعضی از کلمات صحابه را [که متضمن مطاعن صحابه نباشد].

۳- ابن زنجویه (متوفای: ۲۵۱ هـ)

مؤلف کتاب «الاموال»:

ابن زنجویه^۱ این عالم عامی، جریان ندامت ابی بکر را دو مرتبه، به سه طریق ذکر کرده است.

اما طریق اول و دوم:

۱- «أَنَا حُمَيْدٌ أَنَا عَثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ، حَدَّثَنِي اللَّيْثُ بْنُ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْفَهْمِيُّ، حَدَّثَنِي عَلْوَانُ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ.

۲- «ثَنَا عَثْمَانُ بْنُ صَالِحٍ، أَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، أَنَا عَلْوَانُ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ.

أَنَّ أَبَاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قَبِضَ فِيهِ، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: أَصْبَحْتُ، وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِعًا، فَقَالَ لَهُ

۱- ابن زنجویه:

ذهبی در مورد وی می نویسد: حُمَيْدُ بْنُ مَخْلَدِ بْنِ قُتَيْبَةَ الْأَزْدِيُّ، أَبُو أَحْمَدَ بْنِ زَنْجَوِيَةَ النَّسَائِيُّ، صَاحِبُ كِتَابِ (التَّرْغِيبِ وَالتَّرْهِيْبِ)، وَكِتَابِ (الْأَمْوَالِ)، قَالَ النَّسَائِيُّ: ثِقَةٌ. وَقَالَ أَبُو حَاتِمِ الْبُسْتِيُّ: هُوَ الَّذِي أَظْهَرَ الشُّنَّةَ بَنَسَا. (سير أعلام النبلاء: ج ۲۳ ص ۱۷).

حمید بن زنجویه ابواحمد ازدی، نسائی او را توثیق کرده، و ابوحاتم گفته: او کسی بود که سنت را در نساء آشکار کرد.

۲- بارئاً: سلیماً معافاً.

أَبُوبَكْرٍ، «أَتْرَاهُ؟» قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: نَعَمْ، قَالَ: «إِنِّي عَلَى ذَلِكَ لَشَدِيدُ
الْوَجَعِ، وَلَمَّا لَقَيْتُ مِنْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ أَشَدُّ عَلَيَّ مِنْ وَجَعِي؛
لَأَنِّي وَلَيْتُ أَمْرُكُمْ خَيْرُكُمْ فِي نَفْسِي، وَكُلُّكُمْ وَرِمَ مِنْ ذَلِكَ أَنْفَهُ، يُرِيدُ أَنْ
يَكُونَ الْأَمْرُ دُونَهُ، ثُمَّ رَأَيْتُمُ الدُّنْيَا مُقْبِلَةً، وَلَمَّا تَقْبِلُ وَهِيَ مُقْبِلَةٌ، حَتَّى
تَتَّخِذُوا سُتُورَ الْحَرِيرِ وَنَصَائِدَ الدَّبِيحِ^١ وَتَأْلُمُونَ الْإِضْطِجَاعَ عَلَى
الصُّوفِ الْأَذْرَبِيِّ كَمَا يَأْلُمُ أَحَدُكُمْ الْيَوْمَ أَنْ يَنَامَ عَلَى شَوْكِ السَّعْدَانِ،
وَاللَّهِ لَئِنْ يُقَدِّمُ أَحَدُكُمْ؛ فَتَضْرَبَ عُنُقُهُ فِي غَيْرِ حَدِّ خَيْرٍ لَهُ مِنْ أَنْ يَخُوضَ
عَمْرَةَ الدُّنْيَا، وَأَنْتُمْ أَوَّلُ صَالِّ بِالنَّاسِ عَدًّا، تَصَفُّونَهُمْ عَنِ الطَّرِيقِ يَمِينًا
وَسِمَالًا، يَا هَادِي الطَّرِيقِ، إِنَّمَا هُوَ الْفَجْرُ أَوْ الْبَحْرُ»، قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ،
فَقُلْتُ لَهُ: حَفَّضَ عَلَيْكَ رَحِمَكَ اللَّهُ فَإِنَّ هَذَا يَهَيِّضُكَ عَلَى مَا بِكَ، إِنَّمَا
النَّاسُ فِي أَمْرِكَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ، إِمَّا رَجُلٌ رَأَى مَا رَأَيْتَ فَهُوَ مَعَكَ، وَإِمَّا رَجُلٌ
خَالَفَكَ، فَهُوَ يُشِيرُ عَلَيْكَ بِرَأْيِهِ، وَصَاحِبُكَ كَمَا تَحِبُّ، وَلَا نَعْلَمُكَ أَرَدْتَ
إِلَّا الْخَيْرَ، وَإِنْ كُنْتَ لَصَالِحًا مُصْلِحًا، فَسَكَتَ، ثُمَّ قَالَ: مَعَ أَنْكَ،
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ مَا تَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا، فَقَالَ: " أَجَلٌ إِنِّي لَا آسَى مِنَ
الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ
أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، أَمَّا اللَّائِي
وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ،
وَإِنْ كَانُوا قَدْ أَعْلَفُوا عَلَى الْحَرْبِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ حَرَفْتُ الْفُجَاءَةَ

١- الدَّبِيحُ: الثِّيَابُ الْمُتَّخِذَةُ مِنَ الْإِبْرِيَسَمِ، أَيْ الْحَرِيرِ الرَّقِيقِ.

السَّلْمِيِّ، لَيْتَنِي فَتَلْتُهُ سَرِيحًا، أَوْ خَلَيْتُهُ نَجِيحًا، وَلَمْ أُحْرِقْهُ بِالنَّارِ. وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ، كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ، عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ أَوْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ، فَكَانَ أَحَدُهُمَا أَمِيرًا، وَكُنْتُ أَنَا وَزِيرًا، وَأَمَّا اللَّاتِي تَرَكْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتَيْتُ بِالْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكُندِيِّ أَسِيرًا، كُنْتُ ضَرَبْتُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ يُخَيَّلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَنْ يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ.

وَوَدِدْتُ أَنِّي حِينَ سَيَرْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ كُنْتُ أَقَمْتُ بِذِي الْقَصَّةِ، فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ، ظَفَرُوا، وَإِنْ هَزَمُوا كُنْتُ بِصَدَدِ لِقَاءِ أَوْ مَدَدٍ. وَوَدِدْتُ أَنِّي إِذْ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى الشَّامِ وَجَّهْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَكُنْتُ قَدْ بَسَطْتُ يَدَيَّ كِلْتَابَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، فَلَا يَنَازِعُهُ أَحَدٌ، وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ: هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَيْءٌ؟ وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ عَنْ مِيرَاثِ ابْنَةِ الْأَخِ وَالْعَمَّةِ، فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهَا شَيْئًا^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: بر ابوبکر داخل شدم در مرضی که به همان بیماری از دنیا رفت.

پس عبدالرحمان گفت: صبح کردید، و خدا را شکر حالتان خوب است.

۱- الاموال، ابن زنجویه، کتاب فتوح الأرضین و سننها وأحكامها، باب: الحکم فی رقاب أهل الذمة من الأسارى والسبي...، الجزء: ۱، ص ۳۸۷ ح ۳۶۴.

پس ابوبکر برای او گفت: آیا چنین می بینی؟ عبدالرحمان گفت: بله. [ابوبکر] گفت: از آنجا که متولی امر شدم و خیرخواه شما هستم، حال آن که هر یک از شما توقع بی جا داشتید که مستحق آن نبودید، سپس دیدم که دنیا به شما رو آورده، و زمانی که شما رو می آورید، دنیا نیز رو می آورد، تا این که پرده ها و لباسهایی از جنس حریر اتخاذ کردید، و از کثرت خوابیدن بر رختخوابهای پشمی آذربی، به درد آمدید، همان گونه که اکنون از خوابیدن بر خارهای سعدان به درد آمدید.

پس به خدا قسم اگر گردن یکی از شما را بدون حد [استحقاق] می زدم، بهتر از این بود که غرق دنیاطلبی می شدید، و شما اولین گمراه کنندگان آیندگان هستید، که گروهی را به یمین و گروهی را به یسار می افکنید، ای راهنما! این طریق فجر است یا بحر؟

عبدالرحمان گفت: خودت را اذیت نکن، خدا تو را رحمت کند، این طرز تفکر باعث آزار و اذیت شما می شود، مردم نسبت به شما دو گروهند، گروهی هم رأی تو هستند، و گروهی هم مخالف تواند، پس آن مخالف، تو را با رأیش راهنمایی می کند، و همراهی می کند تو را، آن طور که دوست داری، و ما غیر از خوبی، از تو چیزی ندیدیم، چون تو صالح و مصلح هستی.

پس لحظه ای سکوت کرد و گفت: با این حال خدا را شکر، بر امری از دنیا تأسف نمی خورم.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.

۱- دوست داشتم خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی زدم، بلکه او را می کشتم یا این که آزادش می کردم.

۳- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.

۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می زدم، چرا که گمان می کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می کند.

۲- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می رفتم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر برادر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

و اما طریق سوم:

ابن زنجویه به طریق سوم همین ماجرا را به صورت تحریف شده بیان می کند و می گوید:

۳- «ثَنَا عُمَانُ بْنُ صَالِحٍ، أَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، أَنَا عَلْوَانُ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، أَنَّ أَبَاهُ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ، دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي قُبِضَ فِيهِ، فَرَأَاهُ مُفِيقًا، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي لَا أَسَى مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ لَوْ أَنِّي كُنْتُ فَعَلْتُهُنَّ.

أَمَّا اللَّاتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُ كَذَا وَكَذَا

لِشَيْءٍ ذَكَرَهُ. وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ حَرَقْتُ الْفَجَاءَةَ السُّلَمِيَّ، لَيْتَنِي قَتَلْتُهُ
سَرِيحًا، أَوْ خَلَيْتُهُ نَجِيحًا، وَلَمْ أُحَرِّقْهُ بِالنَّارِ.

وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرِي عُنُقِ أَحَدِ
الرَّجُلَيْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، أَوْ أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ، فَكَانَ أَحَدَهُمَا
أَمِيرًا وَكُنْتُ أَنَا وَزِيرًا.

وَأَمَّا اللَّاتِي تَرَكْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتَيْتُ بِالْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ
الْكِنْدِيِّ أَسِيرًا كُنْتُ ضَرَبْتُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ يُحْيِلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ
عَلَيْهِ.

وَوَدِدْتُ أَنِّي حِينَ سَيَّرْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ، كُنْتُ
أَقَمْتُ بِذِي الْقَصَّةِ، فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفِرُوا، وَإِنْ هَزُمُوا كُنْتُ بِصَدَدِ
لِقَاءٍ أَوْ مَدَدٍ.

وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ إِذْ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى الشَّامِ وَجَّهْتُ عُمَرَ بْنَ
الْخَطَّابِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَكُنْتُ قَدْ بَسَطْتُ يَدَيَّ كِلْتَيْهِمَا فِي سَبِيلِ
اللَّهِ...»^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت
کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، و حال آنکه
هوشیار بود.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر

۱. الاموال لابن زنجویه، کتاب فتوح الارضین، باب ما امر به من قتل الاساری: ص ۴۵۴

سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم.

- ۱- دوست داشتم که آن کار را انجام نمی‌دادم، و چنین نمی‌کردم.
- ۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا اینکه آزادش می‌کردم.
- ۳- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می‌انداختم، پس آنها امیر می‌بودند و من وزیر.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می‌دادم.

- ۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می‌زدم، چرا که گمان می‌کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می‌کند.

- ۲- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می‌کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می‌رفتم.

- ۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می‌فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می‌شد...».

۴- ابن قتیبه دینوری^۱ (متوفای: ۲۷۶هـ)

مؤلف کتاب «الامامة والسياسة»:

«عَنِ ابْنِ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا الْعُرْبَانِيُّ، عَنْ أَبِي عَوْنِ بْنِ عَمْرٍو بْنِ تَيْمِ الْأَنْصَارِيِّ رضی اللہ عنہ، وَحَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ كَثِيرٍ، عَنْ عَفِيرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ قَالَ: حَدَّثَنَا بِقِصَّةِ اسْتِخْلَافِ رَسُولِ اللَّهِ صلی اللہ علیہ وسلم لِأَبِي بَكْرٍ، وَشَأْنِ السَّقِينَةِ...»

مَرَضِ أَبِي بَكْرٍ وَاسْتِخْلَافِهِ عُمَرَ قَالَ: ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ عَمِلَ سَتَيْنِ وَشُهُورًا، ثُمَّ مَرَضَ مَرَضَهُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَدَخَلَ عَلَيْهِ أَنَاسٌ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صلی اللہ علیہ وسلم، فِيهِمْ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ، فَقَالَ لَهُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنِّي أَرْجُو أَنْ تَكُونَ بَارِنًا؟...»

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ: حَفِضْ عَلَيْكَ مِنْ هَذَا يَرْحَمُكَ اللَّهُ، فَإِنَّ هَذَا يَهَيِّضُكَ عَلَى مَا بِكَ، وَإِنَّمَا النَّاسُ رَجُلَانِ: رَجُلٌ رَضِيَ مَا صَنَعْتَ، فَرَأَيْتُهُ كَرَامًا، وَرَجُلٌ كَرِهَ مَا صَنَعْتَ، فَأَشَارَ عَلَيْكَ بِرَأْيِهِ، مَا رَأَيْنَا مِنْ صَاحِبِكَ الَّذِي وَلَّيْتَ إِلَّا خَيْرًا، وَمَا زِلْتَ صَالِحًا مُصْلِحًا، وَلَا أَرَاكَ تَأْسَى عَلَى شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا فَاتَكَ. قَالَ: أَجَلُ، وَاللَّهِ مَا أَسِي إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ، لَيْتَنِي كُنْتُ تَرَكْتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ تَرَكْتُهُنَّ لَيْتَنِي فَعَلْتُهُنَّ،

۱- عبدالله بن مسلم بن قتیبه، ابو محمد کاتب دینوری، شخصی ثقه، متدین، فاضل، صاحب تصانیف مشهوره بوده است (تاریخ بغداد: ج ۱۱ ص ۴۱۱). برای آگاهی بیشتر به بخش روایات تهدید هجوم، حدیث دوم رجوع شود.

وَتَلَاثٍ لَّيْتَنِي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ عَنْهُنَّ.

فَأَمَّا اللَّاتِي فَعَلْتُهُنَّ وَلَيْتَنِي لَمْ أَفْعَلَهُنَّ، فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ
وَإِنْ كَانَ أَعْلَنَ عَلِيَّ الْحَرْبَ، وَلَيْتَنِي يَوْمَ سَقِيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ صَرَبْتُ
عَلَى يَدِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ أَوْ عُمَرَ فَكَانَ هُوَ الْأَمِيرُ وَكُنْتُ أَنَا
الْوَزِيرُ، وَلَيْتَنِي حِينَ أُتِيتُ بِذِي الْفُجَاءَةِ السَّلْمِيِّ أُسِيرًا أَنِّي قَتَلْتُهُ ذَيْحًا أَوْ
أَطْلَقْتُهُ نَجِيحًا، وَلَمْ أَكُنْ أَحْرَقْتُهُ بِالنَّارِ.

وَأَمَّا اللَّاتِي تَرَكْتُهُنَّ وَلَيْتَنِي كُنْتُ فَعَلْتُهُنَّ، لَيْتَنِي حِينَ أُتِيتُ
بِالْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ أُسِيرًا أَنِّي قَتَلْتُهُ وَلَمْ أَسْتَحِيهِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ مِنْهُ، وَأَرَاهُ
لَا يَرِي عِيًّا وَلَا شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ، وَلَيْتَنِي حِينَ بَعَثْتُ حَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى
الشَّامِ، أَنِّي كُنْتُ بَعَثْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ
يَدَيَّ جَمِيعًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ:

وَأَمَّا اللَّاتِي كُنْتُ أَوْدُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عَنْهُنَّ، فَلَيْتَنِي
سَأَلْتُهُ لِمَنْ هَذَا الْأَمْرُ مِنْ بَعْدِهِ؟ فَلَا يُنَازِعُهُ فِيهِ أَحَدٌ، وَلَيْتَنِي كُنْتُ سَأَلْتُهُ:
هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِيهَا مِنْ حَقٍّ؟ وَلَيْتَنِي سَأَلْتُهُ عَنْ مِيرَاثِ بِنْتِ الْأَخِ وَالْعَمَّةِ،
فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا»^۱.

در زمان بیماری ابوبکر، گروهی از اصحاب به عیادتش رفتند.

یکی از آنان عبدالرحمان بن عوف بود.

وی به ابو بکر گفت: جانشین رسول خدا صلى الله عليه وآله شب را چگونه به

روز آوردی؟ امید آن دارم که بهبود یافته باشی.

ابو بکر گفت: چنین می بینی؟

عبدالرحمان گفت: آری.

ابو بکر گفت: درد شدیدی را تحمل می کنم. شما گروه مهاجران بدانید، چیزی که دردناک تر از درد و بیماری خود باشد، تاکنون از شما ندیده ام. کار شما را به آن کس واگذاردم که نزد خود بهترین شما می دانم. همه شما این اندیشه را در دماغ خود می پرورانید که به خلافت دست یابید، و دلیل آن نیز این بود که می دیدید دنیا به شما روی آورده است. سوگند به خدا، شما اراده کردید که زیراندازهایی از حریر داشته باشید و پوشش هایی از ابریشم. هر يك از شما در آرزوی این بود که بر پشم آذربایجانی بخوابد. چون خوابیدن بر روی خارهای بیابان را دوست نمی داشتید. سوگند به خدا، اگر فردی از شما پیش آید گردن او را خواهیم زد، در این صورت این نوع مردن برای او بهتر است تا در کشمکش های دنیایی از میان برود.

عبدالرحمان به ابو بکر گفت: خدا تو را رحمت کند، مقداری از کار خود کم کن در غیر این صورت بیماری تو باز خواهد گشت. مردم دو گروهند، گروهی از آنچه تو انجام دادی راضی و خشنودند، رأی و نظر او هم چون رأی و نظر توست و گروهی دیگر از آنچه تو انجام دادی ناخشنودند که نظر خود را به اطلاع تو رسانیده اند، ما از آن کس که تو بر ما گمارده ای جز نیکی ندیده ایم، و از کار نیک دوری نخواهد کرد و او را

نخواهیم دید که به کار دنیا مشغول گردد. ابو بکر گفت آری، سوگند به خدا، بر سه کار اندوهناکم و دوست می‌داشتم آن کارها را انجام نمی‌دادم. و سه کار است که انجام ندادم و دوست می‌داشتم آن کارها را انجام می‌دادم، و سه سؤال نیز بود که دوست می‌داشتم در مورد آنان از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسش می‌کردم.

اما سه کاری که انجام دادم و دوست می‌داشتم آنها را انجام نمی‌دادم عبارتند از:

۱- دوست می‌داشتم خانه علی را ترك می‌کردم، اگر چه او آشکارا با من جنگ می‌کرد.

۲- دوست می‌داشتم در روز سقیفه با یکی از مردان هم‌چون ابوعبیده و عمر بیعت می‌کردم و او امیر می‌شد و من وزیر.

۳- دوست می‌داشتم روزی که بر فجاة سلمی دست یافتم، یا او را می‌کشتم و یا این که آزادش می‌کردم، و هرگز او را به آتش نمی‌کشیدم.

و سه کاری که انجام ندادم و دوست می‌داشتم آن کارها را انجام می‌دادم عبارتند از:

۱- وقتی که اشعث بن قیس را اسیر کردم، او را می‌کشتم زیرا شنیده بودم هیچ شری نیست مگر این که وی آن را یاری دهد.

۲- دوست می‌داشتم خالد بن ولید را به شام می‌فرستادم.

۳- عمر به خطاب را نیز به عراق می‌فرستادم که در این صورت دستان خود را در راه خدا باز کرده بودم.

اما آن سه پریشی که دوست می‌داشتم از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پرسیده
بودم عبارتند از:

۱- دوست می‌داشتم از او پرسیده بودم چه کسی کار خلافت را بر
عهده بگیرد تا کسی با او نزاع برنخیزد.

۲- دوست می‌داشتم از او پرسیده بودم آیا انصار در کار خلافت
حقی دارند.

۳- دوست می‌داشتم از پیامبر خدا در مورد میراث و سهم الارث
دختر برادر و عمه پرسیده بودم، زیرا در این مورد در خود احساس شك
و دودلی دارم.

۵- بلاذری^۱ (متوفای: ۲۷۹هـ)

مؤلف کتاب «انساب الأشراف»:

«حَدَّثَنِي حَفْصُ بْنُ عُمَرَ، ثنا الهَيْثِمُ بْنُ عَدِيٍّ عَنْ يُونُسَ بْنِ يَزِيدَ الْأَيْلِيِّ عَنِ الزُّهْرِيِّ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ فَقَالَ: قَدْ اجْتَمَعَ عَلَيَّ مَعَ مَرَضِي مَرَضٌ آخَرٌ، يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ إِنِّي وَلَيْتُ عَلَيْكُمْ خَيْرُكُمْ فَكُلُّكُمْ وَرَمَ مِنْ ذَلِكَ أَنْفَهُ يَوَدُّ أَنْ الْأَمْرَ يَكُونَ لَهُ، إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يُرِدْ الدُّنْيَا وَلَمْ تُرِدْهُ، وَقَدْ أَشْرَفَتْ لَكُمْ، وَلَمَّا تَأْتِيكُمْ، وَكَأَنَّ قَدْ أَتَيْتُمْ حَتَّى تَتَّخِذُوا نَصَائِدَ الدِّيْبَاجِ وَسُتُورَ الْحَرِيرِ، وَحَتَّى يَأْلَمَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَنَامَ عَلَى الصُّوفِ كَمَا يَأْلَمُ أَنْ يَنَامَ عَلَى شَوْكِ السَّعْدَانِ، إِنَّكُمْ أَوْلُ مَنْ يَضِلُّ مِنَ النَّاسِ بَعْدَ أَنْ كُنْتُمْ هُدَاتِهِمْ.

ثُمَّ قَالَ: وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْتَنَّ مَنْزِلَ فَاطِمَةَ وَلَوْ نَصَبَ عَلِيٌّ لِي الْخَرْبَ. وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَحْرِقِ الْفُجَاءَةَ السَّلْمِيَّ وَقَتْلُهُ قِتْلًا مُرِيحًا، أَوْ أَطْلَقْتُهُ إِطْلَاقًا سَرِيحًا.

وَوَدِدْتُ أَنِّي قَتَلْتُ الْأَشْعَثَ حِينَ أُتِيتُ بِهِ، فَإِنَّهُ يُلْقَى فِي رُوعِي أَنَّهُ لَا يَرَى غِيًّا إِلَّا اتَّبَعَهُ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ السَّقِيفَةِ أَخَذْتُ بِيَدِ أَحَبِّ الرَّجُلَيْنِ

۱- احمد بن يحيى بن جابر ابوبکر، علامه، اديب، کاتب، شاعری بلیغ و سخنور، صاحب تاریخ الكبير بوده است (سير أعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۱۶۳). برای آگاهی بیشتر به بخش روایات تهدید هجوم، حدیث سوم رجوع شود.

فَبَايَعْتُهُ فَكَنتُ وَزِيرًا، وَلَمْ أَكُنْ أَمِيرًا...»^۱.

عبدالرحمان گفت: بر ابوبکر داخل شدم، اومبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، ابوبکر گفت: ای گروه مهاجر، از آنجا که متولی امر شدم و خیرخواه شما هستم، حال آن که هر یک از شما توقع بی جا داشتید که مستحق آن نبودید.

سپس دیدم که دنیا به شما رو آورده، تا این که پرده‌ها و لباسی از جنس حریر اتخاذ کردید، و از کثرت خوابیدن بر رختخوابهای پشمی به درد آمدید، همان گونه که اکنون از خوابیدن بر خارهای سعدان به درد آمدید، و شما اولین همراه کنندگان آیندگان هستید.

سپس [ابوبکر] گفت:

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را تفتیش نمی کردم، اگر چه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم فجاء را آتش نمی زدم، و او را می کشتم یا این که آزادش می کردم.

۳- دوست داشتم، اشعث را به قتل می رساندم چرا که او هر شری را ببیند، اعانت می کند.

۴- دوست داشتم در روز سقیفه، با یکی از این دو مرد بیعت می کردم، پس من وزیر می بودم و امیر نمی بودم...».

۱- أنساب الأشراف: ج ۳، ص ۴۰۶.

۶- مبرد^۱ (متوفای: ۲۸۵هـ)

مؤلف کتاب «الکامل»:

قضیه ندامت ابوبکر در کتاب «الکامل» بصورت ناقص ذکر شده، یعنی آن کلامی که دلالت بر پشیمانی ابوبکر از هجوم به خانه فاطمه زهرا علیها السلام داشته را حذف نموده‌اند،

«كَلِمَةُ أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ لِعَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ»

قَالَ أَبُو الْعَبَّاسِ: وَمِمَّا يُؤْتَرُ مِنْ حَكِيمِ الْأَخْبَارِ، وَبَارِعِ الْأَدَابِ، مَا حَدَّثَنَا بِهِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ وَهُوَ أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ فِي عِلَّتِهِ الَّتِي مَاتَ فِيهَا، فَقُلْتُ لَهُ: أَرَأَيْتَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي عَلَى ذَلِكَ لَشَدِيدُ الْوَجَعِ، وَلَمَّا لَقِيتُ مِنْكُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ أَشَدَّ عَلَيَّ مِنْ وَجَعِي. إِنِّي وَلَيْتُ أُمُورَكُمْ حَيْرَكُمْ فِي نَفْسِي، فَكَلُّكُمْ وَرِمَ أَنْفَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ الْأَمْرُ مِنْ دُونِهِ، وَاللَّهِ لَتَتَّخِذَنَّ نَضَائِدَ الدِّيَابِجِ، وَسُتُورَ الْحَرِيرِ، وَلَتَأَلَمَنَّ النَّوْمَ عَلَى الصُّوفِ الْأَذْرَبِيِّ كَمَا يَأْلَمُ أَحَدُكُمْ النَّوْمَ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ، وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

۱- المبرّد:

ذهبی در مورد وی می نویسد: أَبُو الْعَبَّاسِ مُحَمَّدُ بْنُ يَزِيدَ بْنِ عَبْدِ الْأَكْبَرِ: إِمَامُ النَّحْوِ، الْأَرْدِيُّ، الْبَصْرِيُّ، النَّحْوِيُّ، الْأَخْبَارِيُّ، صَاحِبُ (الْكَامِلِ). وَكَانَ إِمَامًا، عَلَامَةً، جَمِيلًا، وَسِيمًا، فَصِيحًا، مُفَوِّهًا، مُوثِقًا (سير أعلام النبلاء: ج ۱۳ ص ۵۷۶).

ابوالعبّاس محمد بن یزید، امام نحو، اخباری، علامه، فصیح، موثق، صاحب الکامل.

لَيْسَ يَقْدُمُ أَحَدُكُمْ فَتَضْرِبَ عُنُقَهُ فِي غَيْرِ حَدِّ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَحُوضَ
 غَمْرَاتِ الدُّنْيَا. يَا هَادِي الطَّرِيقِ جَرَّتْ، إِنَّمَا هُوَ وَاللَّهُ الْفَجْرُ، أَوْ الْبَحْرُ.
 فَقُلْتُ: خَفِضْ عَلَيْكَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ، فَإِنَّ هَذَا يَهَيِّضُكَ إِلَى مَا بِكَ،
 فَوَاللَّهِ مَا زِلْتُ صَالِحاً مُصْلِحاً، لَا تَأْسَ عَلَى شَيْءٍ فَاتَكَ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا،
 وَلَقَدْ تَخَلَّيْتُ بِالْأَمْرِ وَحَدِّكَ فَمَا رَأَيْتَ إِلَّا خَيْرًا^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر، او مریض بود
 و به همان مرض از دنیا رفت.

پس عبدالرحمان گفت: خدا را شکر حالتان خوب است.

[ابوبکر] گفت: از آنجا که متولی امر شدم و خیرخواه شما هستم،
 حال آن که هر یک از شما توقع بی جا داشتید که مستحق آن نبودید. به
 خدا قسم، پرده‌ها و لباسهایی از جنس حریر اتخاذ کردید، و از کثرت
 خوابیدن بر رختخوابهای پشمی آذربی، به درد آمدید، همان گونه که
 اکنون از خوابیدن بر خارهای سعدان به درد آمدید.

پس به خدا قسم اگر گردن یکی از شما را بدون حد [استحقاق]
 می‌زدم، بهتر از این بود که غرق دنیاطلبی می‌شدید، ای راهنما! این
 طریق فجر است یا بحر؟

عبدالرحمان گفت: خودت را اذیت نکن، ای خلیفه رسول خدا،

۱- الکامل في اللغة والأدب: ج ۱ ص ۱۰.

این طرز تفکر باعث آزار و اذیت شما می‌شود، و ما غیر از خوبی، از تو چیزی ندیدیم، چون تو صالح و مصلح هستی.

حدیث فوق در طبع جدید کتاب الکامل، به صورت کامل ذکر نشده است، و با مراجعه به روایات دیگر درمی‌یابیم، قسمتی که ابوبکر در آن اظهار پشیمانی از هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام کرده است، حذف شده.

اما ابن ابی الحدید همین روایت را به نقل از مبرد به صورت کامل ذکر کرده است، که در برگزیده پشیمانی ابوبکر از هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است....

قَالَ ابْنُ أَبِي الْحَدِيدِ: رَوَى أَحْمَدُ^۱ وَرَوَى الْمُبَرِّدُ فِي «الْكَامِلِ»، صَدَرَ هَذَا الْحَبْرِ عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، فَسَلَّمْتُ وَسَأَلْتُهُ: كَيْفَ بِهِ؟ فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقُلْتُ: لَقَدْ أَصْبَحْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا؟... فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: لَا تَكْتَبِرْ عَلَى مَا بِكَ فِيهِضُكَ، وَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا خَيْرًا، وَإِنَّ صَاحِبَكَ لَذُو خَيْرٍ وَمَا النَّاسُ إِلَّا رَجُلَانِ، رَجُلٌ رَأَى مَا رَأَيْتَ فَلَا خِلَافَ عَلَيْكَ مِنْهُ، وَرَجُلٌ رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ، وَإِنَّمَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِرَأْيِهِ فَسَكِّنْ، وَسَكَتَ هُنَيْهَةً، فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: مَا أَرَى بِكَ بَأْسًا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الدُّنْيَا،

۱- أَحْمَدُ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ الْجَوْهَرِيُّ الْبَصْرِيُّ الْبُعْدَادِي (المتوفى ۳۲۳) في السقيفة وفدك:

فَوَاللَّهِ إِنْ عَلِمْنَاكَ إِلَّا صَالِحاً مُّصْلِحاً، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي لَا آسَى إِلَّا عَلَى
ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي
فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ، فَأَمَّا الثَّلَاثُ
الَّتِي فَعَلْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُهَا، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ عَنْ
بَيْتِ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ وَلَوْ أُغْلِقَ عَلَى حَرْبٍ.

وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقِينَةَ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ
الرَّجُلَيْنِ عَمَرَ أَوْ أَبِي عُبَيْدَةَ فَكَانَ أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي إِذْ أَتَيْتُ
بِالْفَجَاءَةِ لَمْ أَكُنْ أَحْرَقْتُهُ، وَكُنْتُ قَتَلْتُهُ بِالْحَدِيدِ أَوْ أَطْلَقْتُهُ.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي تَرَكْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهَا، فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أَتَيْتُ
بِالْأَسْعَثِ كُنْتُ صَرَبْتُ عُنُقَهُ فَإِنَّهُ يُحْيِلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ،
وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي الْقَصَّةِ فَإِنْ
ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ وَإِلَّا كُنْتُ رِدَاءَ لَهُمْ.

وَوَدِدْتُ حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى الشَّامِ كُنْتُ وَجَّهْتُ عَمَرَ إِلَى
الْعِرَاقِ فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ كِلْتَا يَدَيَّ الْيَمِينَ وَالشَّمَالَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّوَاتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
عَنْهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ فَكُنَّا لَا نُنَازِعُهُ أَهْلَهُ، وَوَدِدْتُ
أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبٌ، وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ
عَنْ مِيرَاثِ الْعَمَّةِ وَابْنَةِ الْأَخْتِ فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا حَاجَةٌ^١.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت

کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت.
پس عبدالرحمان گفت: صبح کردید، و خدا را شکر حالتان خوب است.

... پس عبدالرحمان گفت: خودت را اذیت نکن، خدا تو را رحمت کند، این طرز تفکر باعث آزار و اذیت شما می شود، مردم نسبت به شما دو گروهند، گروهی هم رأی تو هستند، و گروهی هم مخالف تو هستند، پس آن مخالف، تو را با رأیش راهنمایی می کند، و همراهی می کند تو را آن طور که دوست داری، و ما غیر از خوبی، از تو چیزی ندیدیم، چون تو صالح و مصلح هستی. خدا را شکر شما بر امری از دنیا تأسف نمی خورید.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

پس آن سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۳- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا اینکه آزادش می‌کردم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می‌دادم.
 ۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می‌زدم، چرا که گمان می‌کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می‌کند.

۲- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصه، اقامت می‌کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند چه بهتر و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می‌رفتم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می‌فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می‌شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی‌شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر خواهر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

٧- یعقوبی^١ (متوفای: ٢٩٢هـ)

مؤلف کتاب «تاریخ یعقوبی»:

«وَدَخَلَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ عَوْفٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّيَ فِيهِ، فَقَالَ:
كَيْفَ أَصْبَحْتَ يَا خَلِيفَةَ رَسُولِ اللَّهِ؟»

فَقَالَ: أَصْبَحْتُ مُوَلِّبًا، وَقَدْ زِدْتُمُونِي عَلَى مَا بِي أَنْ رَأَيْتُمُونِي
اسْتَعْمَلْتُ رَجُلًا مِنْكُمْ فَكَلَّمْتُمْ قَدْ أَصْبَحَ وَارِمَ أَنْفِهِ، وَكُلُّ يَطْلُبُهَا لِنَفْسِهِ.

فَقَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: وَاللَّهِ مَا أَعْلَمُ صَاحِبَكَ إِلَّا صَالِحًا مُصْلِحًا، فَلَا
تَأْسَ عَلَى الدُّنْيَا!

قَالَ: مَا آسَى إِلَّا عَلَى ثَلَاثِ خِصَالٍ صَنَعْتُهَا لَيْتَنِي لَمْ أَكُنْ صَنَعْتُهَا،
وَتَلَاثٍ لَمْ أَصْنَعْهَا لَيْتَنِي كُنْتُ صَنَعْتُهَا، وَتَلَاثٍ لَيْتَنِي كُنْتُ سَأَلْتُ رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهَا.

فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي صَنَعْتُهَا، فَلَيْتَ أَنِّي لَمْ أَكُنْ تَقَلَّدْتُ هَذَا الْأَمْرَ.

١- أحمد بن إسحاق (أبي يعقوب) بن جعفر بن وهب بن واضح اليعقوبی:

مُؤَرِّخٌ جُغْرَافِيٌّ كَثِيرُ الْأَسْفَارِ، مِنْ أَهْلِ بَغْدَادَ. كَانَ جَدُّهُ مِنْ مُوَالِي الْمُنْصُورِ الْعَبَّاسِيِّ.
رَحَلَ إِلَى الْمَغْرِبِ وَأَقَامَ مُدَّةً فِي أَرْمِينِيَّةَ. وَدَخَلَ الْهِنْدَ. وَزَارَ الْأَقْطَارَ الْعَرَبِيَّةَ. وَصَنَّفَ كُتُبًا
جَيِّدَةً مِنْهَا (تَارِيخُ الْيَعْقُوبِيِّ) اِنْتَهَى بِهِ إِلَى خِلَافَةِ الْمُعْتَمِدِ عَلَى اللَّهِ الْعَبَّاسِيِّ، وَكِتَابُ
الْبُلْدَانِ، وَ... (مقدمه كتاب البلدان).

احمد بن اسحاق يعقوبی، مورخ، جغرافی دان، کثیر السفر، اهل بغداد بوده و صاحب
کتاب نیک (تاریخ یعقوبی) بوده است.

وَقَدَّمْتُ عُمَرَ بَيْنَ يَدَيْ، فَكُنْتُ وَزِيْرًا خَيْرًا مِنِّي أَمِيرًا، وَلَيْتَنِي لَمْ أُفْتَشْ
بَيْتَ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَدْخَلَهُ الرِّجَالَ، وَلَوْ كَانَ أُغْلِقَ عَلَيَّ
حَرْبٍ، وَلَيْتَنِي لَمْ أُحْرِقِ الْفُجَاءَةَ السُّلَمِيَّ، إِمَّا أَنْ أَكُونَ قَتَلْتُهُ سَرِيحًا، أَوْ
أَطْلَقْتُهُ نَجِيحًا، وَالثَّلَاثُ الَّتِي لَيْتَ أَنِّي كُنْتُ فَعَلْتُهَا، فَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ
الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ تُضْرِبُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ يُخَيَّلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى شَيْئًا مِنَ الشَّرِّ
إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ، وَلَيْتَ أَنِّي بَعَثْتُ أَبَا عُبَيْدَةَ إِلَى الْمَغْرِبِ وَعَمَرَ إِلَى أَرْضِ
الْمَشْرِقِ فَأَكُونَ قَدَّمْتُ يَدَيَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَلَيْتَ أَنِّي مَا بَعَثْتُ خَالِدَ بْنَ
الْوَلِيدِ إِلَى بُرَاخَةَ،^۱ وَلَكِنْ خَرَجْتُ فَكُنْتُ رِدَاءَ لَهْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.
وَالثَّلَاثُ الَّتِي وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ: فَلِمَنْ هَذَا
الْأَمْرُ، فَلَا يُنَازِعُهُ فِيهِ، وَهَلْ لِلْأَنْصَارِ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ، وَعَنِ الْعَمَّةِ وَالْحَالَةِ
أَنْوَرْتَانِ أَوْ لَا تَرْتَانِ»^۲.

عبدالرحمان بن عوف در بیماری مرگ ابوبکر در آمد و گفت: ای
جانشین پیامبر خدا، بچه حالی صبح کردی؟ گفت: با معرفی کردن
جانشین خود صبح کردم و شما هم بر آنچه بدان گرفتارم افزودید، چه
مرا دیدید که مردی از شما را برگماشتم و اکنون همه تان بر آشفته و
خشمگین شده اید و آن را برای خود خواستارید.

۱- بُرَاخَةَ: بالضم والخاء معجمة: ماء لطيف باَرْضِ نَجْد. وقال أبو عمرو: ما لبني أسد
كانت فيه وقعة عظيمة في أيام أبي بكر مع طليحة بن خويلد الأسدي (معجم البلدان:
ج ۱ ص ۴۰۸).

۲- تاریخ اليعقوبی: ج ۲ ص ۱۳۷.

عبدالرحمان گفت: بخدا قسم برگزیده تو را جز شایسته و مرد اصلاح نمی دانم پس بر دنیا افسوس مدار.

گفت: بر دنیا افسوسی ندارم جز برای [سه] کار که آنها را انجام دادم و کاش انجام نداده بودم، و سه کار دیگر که آنها را انجام ندادم و کاش انجام داده بودم، و سه چیز که کاش خودم پیامبر خدا را از آنها پرسش می کردم،

اما آن سه کاری که انجام داده ام.

۱- پس کاش من این کار را بعهدہ نمی گرفتم و عمر را بر خویش مقدم می داشتم، و من وزیر می بودم بهتر بود تا امیر باشم.

۲- و کاش خانه فاطمه دختر پیامبر خدا را بازرسی نمی کردم و مردان را بدان راه نمی دادم اگر چه برای جنگ کانونی در بسته بود.

۳- و کاش من فجاءه سلمی را نمی سوزاندم، یا او را می کشتم یا هم از او درگذشته آزادش می کردم.

و سه کاری که کاش آنها را انجام می دادم.

۱- پس کاش اشعث بن قیس را پیش می داشتم و گردن او را می زدم، چه گمانم چنان است که او شری را نمی بیند جز اینکه آن را یاری کند.

۲- و کاش ابو عبیده را بمغرب و عمر را به سرزمین مشرق می فرستادم تا دو دست خویش را در راه خدا پیش می داشتم.

- ۳- و کاش من خالد بن ولید را به بزازه نمی فرستادم [لیکن] خود بیرون می رفتم و در راه خدا یاور او می بودم.
- و سه امری که دوست داشتم از رسول خدا پرسیده باشم.
- ۱- این امر حق کیست تا با او گیر و دار نکنیم.
- ۲- و آیا انصار را هم در آن حقی هست؟
- ۳- و از عمه و خاله که آیا ارث می برند یا ارث نمی برند.

۸- طبری^۱ (متوفای: ۳۱۰هـ)

مؤلف کتاب «تاریخ طبری»:

«حَدَّثَنَا يُونُسُ بْنُ عَبْدِ الْأَعْلَى، قَالَ: حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَلْوَانُ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ عَمْرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوَفِّي فِيهِ، فَأَصَابَهُ مُهْتَمًّا، فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: أَصَبَحْتَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِتًا! فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَتَرَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ، قَالَ: إِنِّي وَلَيْتَ أَمْرُكُمْ خَيْرٌكُمْ فِي نَفْسِي، فَكُلُّكُمْ وَرِمَ أَنْفُهُ مِنْ ذَلِكَ، يُرِيدُ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ لَهُ دُونَهُ، وَرَأَيْتُمْ الدُّنْيَا قَدْ أَقْبَلَتْ وَلَمَّا تَقَبَّلْ، وَهِيَ مُقْبِلَةٌ حَتَّى تَتَّخِذُوا سُتُورَ الْحَرِيرِ وَنَضَائِدَ الدِّيَابِجِ وَتَأَلَّمُوا الاضْطِجَاعَ عَلَى الصُّوفِ الْأَذْرِيِّ، كَمَا يَأْتُمُّ أَحَدَكُمْ أَنْ يَنَامَ عَلَى حَسَكٍ، وَاللَّهِ لَئِنْ يَتَّقِدُمْ أَحَدَكُمْ فَتَضْرِبُ عُنُقَهُ فِي غَيْرِ حَدِّ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَحُوضَ فِي غَمْرَةِ الدُّنْيَا وَأَنْتُمْ أَوْلَ ضَالِّ بِالنَّاسِ عَدَا، فَتَضُدُّوهُمْ عَنِ الطَّرِيقِ يَمِينًا وَشِمَالًا يَا هَادِي الطَّرِيقِ، إِنَّمَا هُوَ الْفَجْرُ أَوْ الْبَجْرُ، فَقُلْتُ لَهُ: خَفِّضْ عَلَيْكَ رَحِمَكَ اللَّهُ، فَإِنَّ هَذَا يَهْبِضُكَ فِي أَمْرِكَ إِنَّمَا النَّاسُ فِي أَمْرِكَ بَيْنَ رَجُلَيْنِ: إِمَّا رَجُلٌ رَأَى مَا رَأَيْتَ فَهُوَ مَعَكَ، وَإِمَّا رَجُلٌ خَالَفَكَ فَهُوَ مُشِيرٌ عَلَيْكَ وَصَاحِبُكَ كَمَا تُحِبُّ،

۱- محمد بن جریر طبری، امام، علم، مجتهد، عالم عصر، یکی از ائمه و علماء... (سیر)

اعلام النبلاء: ج ۱۴ ص ۲۷۰) برای آگاهی بیشتر به بخش دوم، حدیث چهارم رجوع

وَلَا نَعْلَمُكَ أَرَدْتَ إِلَّا خَيْرًا، وَلَمْ تَزَلْ صَالِحًا مُصْلِحًا، وَأَنْتَ لَا تَأْسَى عَلَيَّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا. قَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَجَلُ، إِنِّي لَا آسَى عَلَيَّ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنْي تَرَكَتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ تَرَكَتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنْي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ وَوَدِدْتُ أَنْي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، فَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَوَدِدْتُ أَنْي تَرَكَتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنْي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ، وَوَدِدْتُ أَنْي لَمْ أَكُنْ حَرَقْتُ الْفَجَاءَةَ السُّلَمِيَّ وَأَنْي كُنْتُ قَتَلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ خَلَيْتُهُ نَجِيحًا وَوَدِدْتُ أَنْي يَوْمَ سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ - يُرِيدُ عُمَرَ وَأَبَا عُبَيْدَةَ - فَكَانَ أَحَدُهُمَا أَمِيرًا، وَكُنْتُ وَزِيرًا وَأَمَّا اللَّاتِي تَرَكَتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنْي يَوْمَ أُتِيْتُ بِالْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ أُسِيرًا كُنْتُ صَرَبْتُ عَنْقَهُ، فَإِنَّهُ تَخَيَّلَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ وَوَدِدْتُ أَنْي حِينَ سَيَّرْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ، كُنْتُ أَفَمْتُ بِذِي الْقِصَّةِ، فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفَرُوا، وَإِنْ هُزِمُوا كُنْتُ بِصَدْرِ لِقَاءٍ أَوْ مَدَدًا وَوَدِدْتُ أَنْي كُنْتُ إِذْ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى الشَّامِ كُنْتُ وَجَّهْتُ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى الْعِرَاقِ، فَكُنْتُ قَدْ بَسَطْتُ يَدَيَّ كِلَيْتَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ - وَمَدَّ يَدِيهِ - وَوَدِدْتُ أَنْي كُنْتُ سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: لِمَنْ هَذَا الْأَمْرُ؟

فَلَا يُنَازِعُهُ أَحَدٌ، وَوَدِدْتُ أَنْي كُنْتُ سَأَلْتُهُ: هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبٌ؟ وَوَدِدْتُ أَنْي كُنْتُ سَأَلْتُهُ عَنْ مِيرَاثِ ابْنَةِ الْأَخِ وَالْعَمَّةِ، فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا سَنِيًّا.

قَالَ لِي يُونُسُ: قَالَ لَنَا يَحْيَى: ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْنَا عَلْوَانُ بَعْدَ وَفَاةِ اللَّيْثِ، فَسَأَلْتُهُ عَنْ هَذَا الْحَدِيثِ، فَحَدَّثَنِي بِهِ كَمَا حَدَّثَنِي اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ حَرْفًا

حَرْفًا، وَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ هُوَ حَدَّثَ بِهِ اللَّيْثَ بْنِ سَعْدٍ، وَسَأَلْتُهُ عَنِ اسْمِ أَبِيهِ، فَأَخْبَرَنِي أَنَّهُ عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ.

وَحَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ الْمُرَادِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ صَالِحِ الْمِصْرِيِّ، قَالَ حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، عَنْ عَلْوَانَ بْنِ صَالِحٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصَّدِيقَ، قَالَ - ثُمَّ ذَكَرَ نَحْوَهُ، وَلَمْ يَقُلْ فِيهِ: عَنْ أَبِيهِ. ^۱

عبد الرحمان بن عوف در مرض مرگ پیش ابو بکر رفت و او را غمگین دید و گفت: «شکر خدای که بهبود یافتی.» ابو بکر گفت: «چنین می پنداری؟» گفت: «آری» گفت: «من کار شما را به کسی سپردم که به نظرم از همه بهتر بود، هر کدامتان باد در بینی کردید و می خواستید خلافت را داشته باشید که اقبال دنیا را دیده اید، اما اقبال دنیا پس از این است وقتی که پرده های حریر و مخده های دیبا داشته باشید و از خفتن بر پارچه پشم آذری چنان ناراحت شوید که گویی بر خار خفته اید بخدا اگر یکی از شما را بیارند و بی گناه گردنش را بزنند بهتر از آنست که در کار دنیا فرو رود. فردا شما نخستین ضالالتگران مردمید و آنها را از راه درست به راست و چپ می برید که راهبر طریق یا به راه درست می رود یا سوی خطر». عبد الرحمان گوید: بدو گفتم: «خدایت رحمت کند آرام باش که بیماریت باز نگردد، مردم در باره تو

دو گونه‌اند، یکی با رای تو موافق است و یکی که مخالف است از تو و رفیقت چنانکه می‌خواهی اطاعت می‌کند، تو پیوسته صالح و مصلح بوده‌ای و از آنچه شده تأسف نداری» ابو بکر گفت: «آری از آنچه شده تأسف ندارم مگر سه کار که کرده‌ام و خوش بود که نکرده بودم و سه کار که نکردم و خوش بود که کرده بودم و سه چیز بود که ای کاش از پیغمبر صلی الله علیه و آله پرسیده بودم.

آن سه کار که دوست دارم نکرده بودم.

۱. ای کاش خانه فاطمه را اگر هم به قصد جنگ بسته بودند نگشوده بودم.

۲. ای کاش فجاه سلمی را زنده در آتش نسوزانیده بودم، یا کشته بودم یا آزاد کرده بودم.

۳. ای کاش به روز سقیفه بنی ساعده کار خلافت را به گردن یکی از دو مرد، یعنی عمر و ابو عبیده انداخته بودم که یکیشان امیر شده بود و من وزیر شده بودم.

اما آن سه کار که نکردم.

۱. ای کاش وقتی اشعث را که اسیر بود پیش من آوردند گردنش را زده بودم که پندارم هر جا شری بیند به کمک آن شتابد،

۲. ای کاش وقتی خالد بن ولید را به جنگ مرتدان فرستادم، در ذوالقصره مانده بودم که اگر مسلمانان ظفر نمی‌یافتند، آماده جنگ و کمک بودم.

۳. ای کاش وقتی خالد بن ولید را به شام فرستادم، عمر بن خطاب را نیز به عراق فرستاده بودم و هر دو دست خویش را در راه خدا گشوده بودم».

گوید: در اینجا دو دست خود را دراز کرد و باز گفت: «ای کاش از پیمبر خدا پرسیده بودم خلافت از آن کیست که کس در باره آن اختلاف نکند.

ای کاش از او صلی الله علیه و آله پرسیده بودم آیا انصار نیز در این کار سهمی دارند؟

ای کاش در باره میراث خواهر زاده و عمه از او پرسیده بودم که در باره آن دلم آرام نیست.»

۹- عقیلی (متوفای: ۳۲۲هـ)
مؤلف کتاب «الضعفاء الكبير»:

عقیلی^۱ بعد از ترجمه «علوان بن داود»، روایت ندامت ابوبکر را به چهار طریق ذکر می‌کند:

۱- وَهَذَا الْحَدِيثُ حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ الْعَلَّافُ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ كَثِيرٍ بْنُ عَفَيْرٍ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدٍ، عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ،

۲- حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عُمَرَ، حَدَّثَنَا أَبُو صَالِحٍ، حَدَّثَنِي اللَّيْثُ، حَدَّثَنِي عَلْوَانُ بْنُ صَالِحٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، أَخْبَرَهُ أَنَّ عَبْدَ الرَّحْمَنِ بْنَ عَوْفٍ دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ،....

۱- ذهبی در مورد وی می‌نویسد: مُحَمَّدُ بْنُ عَمْرٍو بْنِ مُوسَى بْنِ حَمَادٍ، أَبُو جَعْفَرِ الْعَقِيلِيِّ الْحَافِظُ: لَهُ مُصَنَّفٌ جَلِيلٌ فِي «الضَّعْفَاءِ»، وَعِدَادُهُ فِي الْحِجَازِيِّينَ. قَالَ مُسْلِمَةُ بْنُ الْقَاسِمِ: كَانَ الْعَقِيلِيُّ جَلِيلُ الْقَدْرِ، عَظِيمُ الْحَطَرِ، مَا رَأَيْتُ مِثْلَهُ. وَكَانَ كَثِيرُ النَّصَائِفِ، قَالَ أَبُو الْحَسَنِ ابْنُ الْقَطَّانِ: أَبُو جَعْفَرٍ مَكِّيٌّ ثِقَةٌ، جَلِيلُ الْقَدْرِ، عَالِمٌ بِالْحَدِيثِ، مُقَدَّمٌ فِي الْحَفِظِ. (سير أعلام النبلاء: ج ۷ ص ۴۶۷).

محمد بن عمرو ابو جعفر عقیلی، حافظ، صاحب کتاب الضعفاء، سلمه بن قاسم گوید: عقیلی شخص جلیل القدری بود که مانندش را ندیدم، و ابن قطان گوید: عقیلی ثقه، جلیل القدر و عالم به حدیث بود.

٣- وَحَدَّثَنَا رُوْحُ بْنُ الْفَرَجِ، حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ، حَدَّثَنَا عَلْوَانُ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ، فَذَكَرَ نَحْوَهُ. قَالَ ابْنُ بُكَيْرٍ: ثُمَّ قَدِمَ عَلَيْنَا عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ فَحَدَّثَنَا بِهِ كَمَا حَدَّثَنَا اللَّيْثُ....

٤- حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ مُحَمَّدٍ بْنِ مَيْسَانَ الْخَوْلَانِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ رُمَحٍ، حَدَّثَنَا اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ عَلْوَانَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوْفِّي فِيهِ...»^١.

قال: «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوْفِّي فِيهِ فَسَلَّمْتُ وَسَأَلْتُ عَنْهُ، فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقُلْتُ: أَصْبَحْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا، فَقَالَ: أَمَا إِنِّي عَلَى مَا تَرَى، بِي وَجَعٌ، وَجَعَلْتُ لِي مَعْشَرَ الْمُهَاجِرِينَ شُغْلًا مَعَ وَجْعِي، وَجَعَلْتُ لَكُمْ عَهْدًا مِنْ بَعْدِي، وَاخْتَرْتُ لَكُمْ خَيْرَكُمْ فِي نَفْسِي، فَكُلُّكُمْ وَرَمٍ مِنْ ذَلِكَ أَنَّهُ رَجَاءٌ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ لَهُ، وَرَأَيْتُمُ الدُّنْيَا قَدْ أَقْبَلَتْ وَلَمَّا تَقَبَّلَتْ وَهِيَ جَائِيَةٌ فَتَتَّخِذُونَ سِتُورَ الْحَرِيرِ وَنَقَائِدَ الدِّيَبَاجِ، وَتَأَلَّمُونَ مِنْ صَجَائِعِ الصُّوفِ الْأَذْرَبِيِّ، حَتَّى كَانَ أَحَدُكُمْ عَلَى حَسَكِ السَّعْدَانِ، وَاللَّهِ لَأَنْ يُقَدَّمَ أَحَدُكُمْ فَتَضْرَبَ عُنُقُهُ فِي غَيْرِ حَدِّ خَيْرٍ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْبَحَ فِي غَمْرَةِ الدُّنْيَا، وَأَنْتُمْ أَوْلُ صَالٍ بِالنَّاسِ، تُصَفِّقُونَ بِهِمْ عَنِ الطَّرِيقِ يَمِينًا وَشِمَالًا، يَا هَادِي الطَّرِيقِ إِنَّمَا هُوَ الْفَجْرُ أَوْ الْبَجْرُ. قَالَ:

فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: لَا تُكْثِرْ عَلَيَّ مَا بَكَ، فَوَاللَّهِ مَا أَرَدْتُ إِلَّا الْخَيْرَ، وَإِنِّ صَاحِبَكَ عَلَيَّ الْخَيْرِ، وَمَا النَّاسُ إِلَّا رَجُلَانِ: إِمَّا رَجُلٌ رَأَى مَا رَأَيْتَ فَلَا خِلَافَ عَلَيْكَ مِنْهُ، وَإِمَّا رَجُلٌ رَأَى غَيْرَ ذَلِكَ فَإِنَّمَا يُشِيرُ عَلَيْكَ بِرَأْيِهِ، فَسَكَتُ وَسَكَتَ هُنَيْهَةً فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ بِنِ عَوْفٍ: مَا أَرَى بِكَ بِأَسَا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، فَلَا تَأْسَ عَلَى الدُّنْيَا، فَوَاللَّهِ إِنْ عَلِمْنَاكَ إِلَّا كُنْتَ صَالِحًا مُصْلِحًا، فَقَالَ: إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ، وَثَلَاثٍ لَمْ أَفْعَلُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ.

فَأَمَّا اللَّاتِي فَعَلْتَهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهَا: وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهَا، وَإِنْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقِيفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدْ ذُفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: أَبِي عُبَيْدَةَ أَوْ عَمْرٍو فَكَانَ أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرِّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي الْقُصَّةِ فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفَرُوا وَإِلَّا كُنْتُ بِصَدَدِ اللَّقَاءِ أَوْ مَدَدًا.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي تَرَكْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتَهَا: فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتَيْتُ بِالْأَشْعَثِ أُسِيرًا صَرَبْتُ عُنُقَهُ فَإِنَّهُ قَدْ حُيِّلَ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتَيْتُ بِالْفَجَاءَةِ لَمْ أَكُنْ حَرَفْتُهُ وَقَتَلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ أَطْلَقْتُهُ نَجِيحًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى الشَّامِ كُنْتُ وَجَّهْتُ عَمْرًا إِلَى الْعِرَاقِ، فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ يَدَيَّ بِيَمِينِي وَشِمَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: فَوَدِدْتُ

أَنِّي سَأَلْتُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ، فَلَا يَتَنَازَعُهُ أَهْلُهُ، وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ: هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا مِنْ شَيْءٍ؟ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ عَنِ مِيرَاثِ الْعَمَّةِ وَبِنْتِ الْأُخْتِ فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا حَاجَةٌ».

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت.

پس گفتم: صبح کردید، و خدا را شکر حالتان خوب است.

پس [ابوبکر] گفت: از آنجا که متولی امر شدم و خیرخواه شما هستم، حال آن که هر یک از شما توقع بی جا داشتید که مستحق آن نبودید.

سپس دیدم که دنیا به شما رو آورده، و زمانی که شما رو می آورید، دنیا نیز رو می آورد، تا این که پرده‌ها و لباسهایی از جنس حریر اتخاذ کردید، و از کثرت خوابیدن بر رختخوابهای پشمی آذری، به درد آمدید، همان گونه که اکنون از خوابیدن بر خارهای سعدان به درد آمدید.

پس به خدا قسم اگر گردن یکی از شما را بدون حد [استحقاق] می زدم، بهتر از این بود که غرق دنیاطلبی می شدید، و شما اولین گمراه کنندگان آیندگان هستید، که گروهی را به یمین و گروهی را به یسار افکندید، ای راهنما! این طریق فجر است یا شر؟

عبدالرحمان گفت: خودت را اذیت نکن، خدا تو را رحمت کند، این طرز تفکر باعث آزار و اذیت شما می شود، مردم نسبت به شما دو

گروهند، گروهی هم رأی تو هستند، و گروهی هم مخالف تواند، پس آن مخالف، تو را با رأیش راهنمایی می‌کند، و همراهی می‌کند تو را آن طور که دوست داری، و ما غیر از خوبی، از تو چیزی ندیدیم، چون تو صالح و مصلح هستی.

پس لحظه‌ای سکوت کرد و گفت: خدا را شکر شما بر امری از دنیا تأسف نمی‌خورید.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی‌خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم.
۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می‌انداختم، پس آنها امیر می‌بودند و من وزیر.

۳- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قاصه، اقامت می‌کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند، چه بهتر و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می‌رفتم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.
 ۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند،
 گردنش را می زدم، چرا که گمان می کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر
 را اعانت می کند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی زدم،
 بلکه او را می کشتم یا این که آزادش می کردم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را
 به سوی عراق می فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز
 می شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال
 کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت)
 کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این
 امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر
 خواهر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

۱۰- جوهری^۱ (متوفای: ۳۲۳هـ)

مؤلف کتاب «السقیفة و فدک»:

«وَحَدَّثَنِي أَبُو زَيْدٍ قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي أَحِي سَعِيدُ بْنُ عَبَّادٍ، عَنِ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ عَنْ رَجَالِهِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ... أَنَّهُ قَالَ: لِيُنْتَبِي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَلَوْ أَعْلَنَ عَلَى الْحَرْبِ»^۲.

ابوبکر گفت: ای کاش به خانه فاطمه هجوم نمی‌بردم، هر چند آنان برای نبرد در خانه را بسته بودند.

۱- أبو بكر الجوهري:

ابن ابی الحدید در مورد وی می‌نویسد: هذا عالمٌ مُحدِّثٌ كَثِيرُ الْأَدَبِ ثِقَّةٌ وَرِعٌ أُنْسِي عَلَيْهِ الْمُحَدِّثُونَ وَرَوَوْا عَنْهُ مُصَنَّفَاتَهُ. (شرح نهج البلاغة - ابن ابی الحدید: ج ۴ ص ۷۸).

جوهری شخصی عالم، محدثی کبیر، اهل ادب، ثقه و پرهیزگار بود، محدثین او را ثنا گفته و از او نقل روایت می‌کردند.

۲- السقیفة وفدک: ۷۵.

۱۱ - ابن عبدربه (متوفای: ۳۲۸هـ)

مؤلف کتاب «العقد الفريد»:

ابن عبدربه اندلسی^۱ به نقل از عبدالرحمان بن عوف نقل می کند:
 «قَالَ أَبُو صَالِحٍ: أَخْبَرَ مُحَمَّدُ بْنُ وَصَّاحٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ
 رُمحِ بْنِ مُهَاجِرِ التَّجِيبِيِّ، قَالَ: حَدَّثَنِي اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ عَلْوَانَ، عَنْ
 صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ
 دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوْفِيَ فِيهِ، فَأَصَابَهُ مُفِيقًا، فَقَالَ:
 أَصْبَحْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا...»

فَقَالَ: أَجَلٌ، إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ
 فَعَلْتُهُنَّ، وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ
 وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ:

فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ: فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ
 أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ؛ وَإِنْ كَانُوا أَعْلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ، وَوَدِدْتُ
 أَنِّي لَمْ أَكُنْ حَرَفْتُ الْفُجَاءَةَ السَّلْمِيَّ، وَأَنِّي قَتَلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ حَلِيَّتَهُ
 نَجِيحًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدٍ

۱- صاحب سیر اعلام النبلاء می نویسد: ابن عبدربه شخص موثق و هوشیار و ادیب و شاعر... بود (سیر اعلام النبلاء: ج ۲۹ ص ۲۶۵). برای آگاهی بیشتر به بخش روایات هجوم، حدیث ششم رجوع شود.

الرَّجُلَيْنِ، فَكَانَ أَحَدُهُمَا أَمِيرًا وَكُنْتُ لَهُ وَزِيرًا. يَعْنِي بِالرَّجُلَيْنِ: عَمْرَ بْنَ
الخطاب، وَأَبَا عُبَيْدَةَ بْنَ الْجَرَّاحِ.
وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ: فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ
أُتَيْتُ بِالْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسٍ أَسِيرًا صَرَبْتُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ يُخَيَّلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى
شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ؛ وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَيَّرْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ
أَقَمْتُ بِذِي الْقِصَّةِ؛ فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفَرُوا، وَإِنْ أَنْهَرَمُوا كُنْتُ بِصَدَدِ
لِقَاءٍ أَوْ مَدَدٍ...»^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر، او مبتلا به
مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت.

پس عبدالرحمان گفت: صبح کردید، و خدا را شکر حالتان خوب
است... پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر
بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه
کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود
که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

۱- العقد الفريد - كتاب العسجدة الثانية في الخلفاء وتواريخهم وأيامهم - أبي بكر
الصدیق - استخلاف أبي بكر لعمر - ج ۵ ص ۲۰-۲۱.

پس آن سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم.

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا اینکه آزادش می‌کردم.

۳- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می‌انداختم، پس آنها امیر می‌بودند و من وزیر...».

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می‌دادم.

۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می‌زدم، چرا که گمان می‌کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می‌کند.

۲- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می‌کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند چه بهتر و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می‌رفتم...».

۱۲- ابن خثیمه^۱ (متوفای: ۳۴۳هـ)

مؤلف کتاب «فضائل الصحابة»:

متقی هندی، این روایت را از کتاب ابن خثیمه نقل کرده، ولكن این روایت اکنون در طبع جدید حذف شده است. و ما فرازی از این روایت را از کتاب «کنز العمال» متقی هندی نقل می‌کنیم:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ الصِّدِّيقَ قَالَ لَهُ فِي مَرَضٍ مَوْتِهِ: إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ، فَأَمَّا اللَّاتِي فَعَلْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهَا فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْنَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَإِنْ كَانُوا قَدْ غَلَقُوا عَلَيَّ الْحَرْبِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَذَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ...»^۲.

۱- ابن خثیمه:

ذهبی در مورد وی می‌نویسد: خَيْمَةُ بْنُ سَلِيمَانَ بْنِ حَيْدَرَةَ الْإِمَامِ مُحَمَّدِ بْنِ الشَّامِ أَبُو الْحَسَنِ الْقَرَشِيِّ الطَّرَابُلْسِيُّ الثَّقَاتِ... قَالَ الْحَطِيبُ خَيْمَةُ ثِقَةٌ ثَقَّةٌ، قَدْ جَمَعَ فَضَائِلَ الصَّحَابَةِ. (تذكرة الحفاظ: ج ۳ ص ۸۵۸).

خثیمه بن سلیمان، امام، محدث شام، ابوالحسن قرشی طرابلسی، یکی از ثقات بوده و خطیب دو مرتبه او را توثیق نمود.

۲- کنز العمال في سنن الأفعال والأفعال: ج ۵ ص ۶۳۱-۶۳۲.

عبدالرحمان بن عوف گوید: ابوبکر مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت.

[ابوبکر] برای او گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی‌خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم.
 ۱- دوست داشتم که آن کار را انجام نمی‌دادم، دوست داشتم بیت فاطمه را کشف نمی‌کردم و آنجا را ترک می‌کردم، اگرچه آنها درب خانه را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر می‌انداختم...».

متقی هندی، این روایت را به طور مفصل در «کنز العمال» نقل کرده، و در ذکر مصادر و مآخذ حدیث می‌نویسد: وخثیمة بن سلیمان الاطرابلسی فی «فضائل الصحابة»^۱.

۱۳ - مسعودی (متوفای: ۳۴۶هـ)

مؤلف کتاب «مروج الذهب»:

مسعودی^۱ در مروج الذهب می نویسد:

«... كَلَامٌ لَهُ: لَمَّا احْتَضَرَ، قَالَ: مَا آسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنْي تَرَكَتُهَا، وَثَلَاثٍ تَرَكَتُهَا وَوَدِدْتُ أَنْي فَعَلْتُهَا، وَثَلَاثٍ وَوَدِدْتُ أَنْي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهَا، فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهَا، وَوَدِدْتُ أَنْي تَرَكَتُهَا، فَوَدِدْتُ أَنْي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنْي لَمْ أَكُنْ حَرَفْتُ الْفُجَاءَةَ، وَأَطْلَقْتُهُ نَجِيحًا أَوْ قَتَلْتُهُ صَرِيحًا، وَوَدِدْتُ أَنْي يَوْمَ سَقَيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ قَذَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ فَكَانَ أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا...»^۲.

ابوبکر در حال احتضار گفت: بر چیزی تأسف نمی خورم، الا بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم آن را ترک می کردم، و سه کاری را که ترک کردم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال می کردم.

۱- تقی الدین سبکی در کتاب «الطبقات الشافعية» نام او [مسعودی] را در زمره علمای شافعی مذهب می آورد؛ از این رو، اشکال شیعه بودن وی مردود است. (الطبقات الشافعية: ج ۳، ص ۴۵۶ و ۴۵۷، رقم ۲۲۵، چاپ دار احیاء الکتب العربیة).
 ۲- مروج الذهب ومعادن الجواهر: ج ۱ ص ۲۹۰.

اما آن سه کاری را که دوست داشتم ترک می کردم.

۱- دوست داشتم بیت فاطمه را تفتیش نمی کردم، و در این باره سخن بسیار گفتم.

۲- دوست داشتم فجاء را آتش نمی زدم، یا آزادش می کردم یا سریع می کشتمش.

۳- دوست داشتم در روز سقیفه امر خلافت را به گردن یکی از آن دو مرد می افکندم. پس او امیر و من وزیر می بودم...».

مسعودی، به دلیل ملاحظاتی که بر آگاهان به تاریخ پوشیده نیست، از بازگویی تمام سخنان خلیفه اول خود داری کرده.

و تنها به ذکر این مطلب اکتفا نموده که خلیفه در این مورد سخن زیادی گفت، اما این که چه چیزی را گفته کتمان کرده است.

۱۴- طبرانی (متوفای: ۳۶۰هـ)
مؤلف کتاب «المعجم الكبير»:

طبرانی^۱ درباره‌ی آرزوهای ابوبکر در هنگام مرگ می‌نویسد:
«حَدَّثَنَا أَبُو الرَّبِيعِ رَوْحُ بْنُ الْفَرَجِ الْمِصْرِيُّ، ثنا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ، حَدَّثَنِي عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ الْبَجَلِيُّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ، أَعُوذُهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوفِّي فِيهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ، فَاسْتَوَى جَالِسًا، فَقُلْتُ: أَصْبَحْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا... ثُمَّ قَالَ: «أَمَا إِنِّي لَا آسَى عَلَى شَيْءٍ، إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ، وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ»

۱- سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَيُّوبَ بْنِ مُطَيْرِ اللَّحْمِيِّ أَبُو الْقَاسِمِ الطَّبْرَانِيُّ من أهل طبرية. سمع بالشام ومصر والحجاز واليمن والعراق فأكثر وسكن أصفهان إلى حين وفاته... قَالَ أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: سليمان بن أحمد الطبراني أشهر من يدل على فضله وعلمه... وكان واسع العلم، كثير التصانيف. وقيل: ذهب عيناه في آخر أيامه. فكان يقول: الزنادقة سحروني. (تاريخ بغداد وذبوله: ج ۲۱ ص ۹۱)
سُلَيْمَانُ بْنُ أَحْمَدَ لَحْمِيَّ أَبُو الْقَاسِمِ طَبْرَانِيٍّ از اهالی طبریه بود، در شام و مصر و... استماع حدیث کرد، و در اصفهان سکونت گزید... أَبُو بَكْرٍ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ گويد: فضل و شهرت سليمان بن أحمد طبرانی بیش از آن است که نیازی به تعریف داشته باشد. او واسع العلم بود و تالیفات بسیار داشت، گویند: در اواخر عمر نابینا شد و او می‌گفت: زنادقه مرا سحر کردند.

وَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ،
فَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْنَهُنَّ: فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ
بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ، وَإِنْ أَغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبَ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقِيفَةِ
بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ فَذْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: أَبِي عُبَيْدَةَ أَوْ عُمَرَ،
فَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ، وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ كُنْتُ وَجَّهْتُ
خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ، أَقَمْتُ بِذِي الْقَصَّةِ فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ
ظَفَرُوا، وَإِلَّا كُنْتُ رِدْءًا أَوْ مَدْدًا.

وَأَمَّا اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ: فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتِيتُ بِالْأَشْعَثِ
أَسِيرًا صَرَبْتُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ يَحْتَلُّ إِلَيَّ أَنَّهُ يَكُونُ شَرًّا إِلَّا طَارَ إِلَيْهِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي
يَوْمَ أُتِيتُ بِالْفَجَاءَةِ السُّلَمِيِّ لَمْ أَكُنْ أَحْرَفُهُ، وَقَتَلْتُهُ سَرِيحًا، أَوْ أَطْلَقْتُهُ
نَجِيحًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى الشَّامِ وَجَّهْتُ
عُمَرَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ يَدَيَّ يَمِينِي وَشِمَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ
وَجَلَّ.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: عَنْهُنَّ،
فَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ فَلَا يَتَّزِعُهُ أَهْلُهُ، وَوَدِدْتُ أَنِّي
كُنْتُ سَأَلْتُهُ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ سَبَبٌ، وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ عَنِ
الْعَمَّةِ وَبِنْتِ الْأَخِ، فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا حَاجَةٌ^١.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر، او مبتلا به

مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت. گفتم: صبح کردید، و خدا را شکر حالتان خوب است.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

پس آن سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۳- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می رفتم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.
۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می زدم، چرا که گمان می کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می کند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا این‌که آزادش می‌کردم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می‌فرستادم، تا این‌که دستم از هر جهت در راه خدا باز می‌شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی‌شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر برادر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

۱۵ - أبو عبید اندلسی (متوفای: ۴۸۷هـ)

مؤلف کتاب «معجم ما استعجم»:

ابوعبید اندلسی^۱ این روایت را به صورت تحریف شده از کتاب
«الاموال» ابن سلام نقل کرده است:

وَرَوَى أَبُو عَبِيدٍ الْفَاسِمِيُّ بِنُ سَلَامٍ فِي كِتَابِ «الْأَمْوَالِ»، مِنْ طَرِيقِ
صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ أَبِيهِ، أَنَّهُ قَالَ: دَخَلْتُ
عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوَفِّي فِيهِ، فَقُلْتُ: مَا أَرَى بِكَ بِأَسَاءَ
وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، فَوَلَّى اللَّهُ إِنْ عَلِمْنَاكَ إِلَّا كُنْتُ صَالِحًا مُصْلِحًا.

فَقَالَ: أَمَا إِنِّي مَا أَسَى إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ،
وَثَلَاثٌ لَمْ أَسْأَلْ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص. وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْ كَذَا، لِيُخَلِّتَ
ذِكْرَهَا. قَالَ أَبُو عَبِيدٍ: لَا أُرِيدُ ذِكْرَهَا.

قَالَ: وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ
أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ: عُمَرَ أَوْ أَبِي عُبَيْدَةَ، فَكَانَ أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا.
وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ كُنْتُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى أَهْلِ الرِّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي

۱- ابوعبید عبدالله بن عبدالعزیز بن محمد بن ایوب، یکی از بزرگترین جغرافی دانان و
فضلاى اندلسى قرن پنجم مى باشد. بیشتر عمرش را وقف جغرافى کرد. او در عین
حال در کلام و فقه اللغة و گیاهشناسی نیز متخصص و نمونه کامل عیاری از «مُشارِك»
(=ذوفنون) بود. او در شاعری نیز دست داشت، چنان که برخی از نویسندگان شرح
حال او و بعضی از خمربیه هایش را نقل کرده اند.

الْقِصَّةُ؛ فَإِنَّ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفَرُوا، وَإِلَّا كُنْتُ تَلْقَاءَ صَدْرٍ أَوْ مَدَدٍ.
 وَوَدِدْتُ أَنِّي إِذْ أُتِيتُ بِالْأَسْعَثِ أَسِيرًا أَنِّي كُنْتُ صَرَبْتُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ لَا
 يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ. وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أُتِيتُ بِالْفُجَاءَةِ لَمْ أَكُنْ أَحْرَفْتُهُ،
 وَكُنْتُ قَتَلْتُهُ سَرِيحًا، أَوْ أَطَلَقْتُهُ نَجِيحًا.

وَوَدِدْتُ أَنِّي إِذْ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى الشَّامِ، كُنْتُ وَجَّهْتُ عَمْرًا إِلَى
 الْعِرَاقِ، فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ يَمِينِي وَشِمَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ. وَوَدِدْتُ أَنِّي
 سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ نَصِيبٌ وَأَنِّي سَأَلْتُهُ
 عَنْ مِيرَاثِ الْعَمَّةِ، وَابْنَةِ الْأَخِ، فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا حَاجَةٌ^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، پس بر او سلام کردم و گفتم: نگران نباش چیزی نیست، خدا را شکر، به خدا قسم که ما می دانیم که تو صالح و مصلح هستی.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

۱- معجم ما استعجم من أسماء البلاد والمواضع: ج ۳ ص ۱۰۷۶.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.

۱- دوست داشتم که آن کار را انجام نمی دادم، ابوعبید گفت: نخواستم که آن مطلب را ذکر کنم.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۳- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می رفتم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.
۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می زدم، چرا که گمان می کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می کند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی زدم، بلکه او را می کشتم یا این که آزادش می کردم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی‌شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر برادر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

۱۶- ابن عساکر (متوفای: ۵۷۱هـ)

مؤلف کتاب «تاریخ مدینه دمشق»:

ابن عساکر^۱ قضیه ندامت ابوبکر را به طرق متعدد نقل کرده است
از جمله:

أَخْبَرَنَا أَبُو الْبَرَكَاتِ... عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ أَبِيهِ
أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ يُعُودُهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ فَوَجَدَهُ مُقْتَفِيًا
فَقَالَ: أَصَبَحْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا فَقَالَ أَتَرَى ذَاكَ؟

... فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهُنَّ فَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ، أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةَ
بَنِي سَاعِدَةَ أَلْقَيْتُ هَذَا الْأَمْرَ فِي عُنُقِ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ يَعْنِي عُمَرَ
وَأَبَا عُبَيْدَةَ، فَكَانَ أَحَدُهُمَا أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ
بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ مَعَ أَنَّهُمْ أَعْلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ
أَكُنْ حَرَقْتُ الْفَجَاءَةَ السَّلْمِيَّ وَأَنِّي كُنْتُ قَتَلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ خَلَيْتُهُ
نَجِيحًا...»^۲.

۱- ابوالقاسم علی بن حسن بن هبة الله شافعی دمشقی (م ۵۷۱ ق)، برجسته ترین فرد از
خانندان ابن عساکر که در دمشق زاده شد و همانجا درگذشت. وی به سبب حفظ و
روایت احادیث بسیار، کثرت سفرهای علمی و استفاده از مشایخ بزرگ در شهرهای
اسلامی و نیز تألیف اثر چشمگیر تاریخ بزرگ دمشق در شمار یکی از بزرگ ترین
حافظان حدیث و نویسندگان تاریخ در روزگار خویش درآمد.

۲- تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰ ص ۴۱۸.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، پس بر او سلام کردم و گفتم: نگران نباش چیزی نیست، خدا را شکر... ابوبکر گفت:...

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.
۱- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۲- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۳- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی زدم، بلکه او را می کشتم یا اینکه آزادش می کردم...».

ابن عساکر پس از نقل روایت می گوید:

كَذَا رَوَاهُ خَالِدُ بْنُ الْقَاسِمِ الْمَدَائِنِيُّ عَنِ اللَّيْثِ وَأَسْقَطَ مِنْهُ عَلْوَانَ بْنَ دَاوُدَ وَقَدْ وَقَعَ لِي عَالِيًا مِنْ حَدِيثِ اللَّيْثِ وَفِيهِ ذِكْرُ عَلْوَانَ^۱.

مدائنی نیز این روایت را از لیث نقل کرده، و در آن «علوان بن داوود» نامی نبرده، و روایتی که من از لیث نقل کرده‌ام و علوان در آن وجود دارد، با سلسه سند کوتاه‌تری نقل شده است.

۱- تاریخ مدینه دمشق: ج ۳۰ ص ۴۱۹.

۱۷- ضیاء الدین مقدسی^۱ (متوفای: ۶۴۳هـ)

مؤلف کتاب «الأحادیث المختارة»:

أَخْبَرَنَا أَبُو الْفَخْرِ أَسْعَدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مَحْمُودِ الْأَصْبَهَانِيِّ... حَدَّثَنَا أَبُو الزُّبَاعِ رَوْحُ بْنُ الْفَرَجِ الْمِصْرِيُّ حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ حَدَّثَنِي عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ الْبَجَلِيُّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ أَبِيهِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوْفِّي فِيهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقُلْتُ أَصْبَحْتَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِنًا... ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنِّي لَا آسِي عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْهُنَّ.

۱- ذهبی در مورد وی می نویسد:

«الضیاء الإمام العالم الحافظ الحجة محدث الشام... قال تلميذه عمر بن الحجاج: شيخنا أبو عبد الله شيخ وفته ونسيح وخدم علما وحفظا وثقة ودينا من العلماء الربانيين وهو أكبر من أن يدل عليه مثلي كان شديد التحري في الرواية مجتهدا في العبادة كثير الذكر منقطعاً متواضعاً سهلاً العارية. (تذكرة الحفاظ: ج ۴ ص ۱۴۰۵).

ضیاء مقدسی، پیشوای حافظ، دانشمند و محدث اهل شام... عمر بن حجاج، شاگرد مقدسی در باره وی گفته است: استاد ما ابو عبدالله یگانه روزگار و تنها دانشمند زمانش از نظر عمل و دین بود، مورد اعتماد و از دانشمندان بنام به شمار می رفت، من کوچک تر از آن هستم که در باره او سخن بگویم، او روایت شناس، در راز و نیاز با خداوند پرتلاش و از دنیا بریده بود و اهل تواضع و فروتنی بود.

فَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ
كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ أَوْ تَرَكَتُهُ وَإِنْ أَغْلِقَ عَلَى الْحَرْبِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ
سَقَيْفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ أَبُو عُبَيْدَةَ أَوْ
عُمَرَ فَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ كُنْتُ وَجَّهْتُ
خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي الْقِصَّةِ فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ
ظَفَرُوا، وَإِلَّا كُنْتُ رِذَاءً وَمَدَدًا، وَأَمَّا اللَّاتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهَا، فَوَدِدْتُ
أَنِّي يَوْمَ آتَيْتُ بِالْأَسْعَثِ أَسِيرًا صَرَبْتُ عُنُقَهُ فَإِنَّهُ يُحْيِلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَكُونُ شَرًّا
إِلَّا طَارَ إِلَيْهِ وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ آتَيْتُ بِالْفَجَاءَةِ السَّلْمِي لَمْ أَكُنْ أَحْرَقْتُهُ
وَقَتَلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ أَطْلَقْتُهُ نَجِيحًا وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ
الْوَلِيدِ إِلَى الشَّامِ وَجَّهْتُ عُمَرَ إِلَى الْعِرَاقِ فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ يَدَيَّ يَمِينِي
وَشِمَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ عَنْهُنَّ فَوَدِدْتُ
أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ فَلَا يُنَازِعُهُ أَهْلُهُ وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ
هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ سَبَبٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَمَّةِ وَبِنْتِ
الْأَخِ فَإِنَّ فِي نَفْسِي فِيهِمَا حَاجَةٌ.

قَالَ الْإِمَامُ أَبُو الْحَسَنِ الدَّارِقُطَنِيُّ وَذَكَرَ هَذِهِ الرَّوَايَةَ وَقَالَ: خَالَفَهُ
اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ فَرَوَاهُ عَنْ عَلْوَانَ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ بِهَذَا الْإِسْنَادِ إِلَّا أَنَّهُ
لَمْ يَذْكُرْ بَيْنَ عَلْوَانَ وَبَيْنَ صَالِحِ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ فَيْشِبُهُ أَنْ يَكُونَ
سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ صَبَطَهُ عَنْ عَلْوَانَ، لِأَنَّهُ زَادَ فِيهِ رَجُلًا وَكَانَ سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ
مِنَ الْحِفَاطِ الثَّقَاتِ قُلْتُ وَهَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ عَنْ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ
فِيهِ شَيْءٌ مِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ ﷺ وَقَدْ رَوَى الْبُخَارِيُّ فِي كِتَابِهِ غَيْرَ شَيْءٍ مِنْ

كَلَامِ الصَّحَابَةِ فَمِنْ ذَلِكَ...»^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، پس بر او سلام کردم و گفتم: نگران نباش چیزی نیست.

... پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی‌خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم. پس آن سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم.

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می‌انداختم، پس آنها امیر می‌بودند و من وزیر.

۳- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می‌کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می‌رفتم.

۱- الأحادیث المختارة: ج ۱ ص ۱۱.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.
 ۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند،
 گردنش را می زدم، چرا که گمان می کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر
 را اعانت می کند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی زدم،
 بلکه او را می کشتم یا این که آزادش می کردم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را
 به سوی عراق می فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز
 می شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا صلی الله علیه و آله حکمش را
 سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت)
 کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این
 امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر
 برادر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

۱۸- ابن ابی الحديد^۱ (متوفای: ۶۵۶هـ)

مؤلف کتاب «شرح نهج البلاغه»:

«قَالَ أَبُو بَكْرٍ: وَحَدَّثَنِي: أَبُو زَيْدٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي: مُحَمَّدُ بْنُ عَبَّادٍ، قَالَ: حَدَّثَنِي: أَخِي سَعِيدُ بْنُ عَبَّادٍ، عَنِ اللَّيْثِ بْنِ سَعْدٍ، عَنِ رِجَالِهِ، عَنْ أَبِي بَكْرٍ قَالَ: أَبُو بَكْرٍ الصَّدِيقُ إِنَّهُ قَالَ لِيَتَّبِعْنِي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَلَوْ أَعْلَنَ عَلَيَّ الْحَرْبَ».

ابوبکر گفت: ای کاش حرمت خانه فاطمه را زیر پا نمی نهادم، اگر چه اعلان جنگ بر علیه من کرده بودند.

و ابن ابی الحديد بار دیگر می نویسد:

«.... وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ: وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ

۱- ابن ابی الحديد (۵۸۶ - ۶۵۶ هـ = ۱۱۹۰ - ۱۲۵۸ م)

عبد الحمید بن هبة الله بن محمد بن الحسین بن ابی الحديد، أبو حامد، عز الدین: عالم بالأدب، من أعیان المعتزلة، له شعر جيد واطلاع واسع على التاريخ. ولد في المدائن، وانتقل إلى بغداد، وخدم في الدواوين السلطانية، وبرز في الإنشاء، وكان حظيا عند الوزير ابن العلقمي. له (شرح نهج البلاغة - ط) و... توفي ببغداد. (الاعلام ج ۳ ص ۲۸۹).

عبد الحمید أبو حامد، عز الدین معروف به ابن ابی الحديد: ادیب، از بزرگان معتزله، شعر نکو می گفت و در تاریخ ید طولایی داشت، در مداین متولد و به بغداد نقل مکان کرد، و در دیوانخانه سلطانیه خدمت می کرد، و دارای انشا نکویی بود، و در نزد وزیر ابن العلقمی مقام و منزلتی داشت، و سرانجام در بغداد وفات یافت.

بَيْتَ فَاطِمَةَ وَلَوْ كَانَ أُغْلِقَ عَلَيَّ حَرْبٌ، فَندِمَ وَالنَّدَمُ لَا يَكُونُ إِلَّا عَن ذَنْبٍ، ثُمَّ يَنْبَغِي لِلْعَاقِلِ أَنْ يُفَكِّرَ فِي تَأَخُّرِ عَلِيِّ عليه السلام، عَن بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ سِتَّةَ أَشْهُرٍ إِلَى أَنْ مَاتَتْ فَاطِمَةَ، فَإِنْ كَانَ مُصِيبًا فَأَبُو بَكْرٍ عَلَيَّ الْحَطَاءُ»^۱.

.... ابوبکر در مرضی که از دنیا رفت، گفت: دوست داشتم خانه فاطمه را کشف نمی کردم اگر چه برای جنگ بسته بودند، پس نادم شد، و ندامت نیست الا از گناه، سپس سزاوار است برای عاقل که در مورد تأخیر علی علیه السلام از بیعت با ابوبکر فکر کند که شش ماه تا وفات فاطمه طول کشید، پس اگر این تأخیر کار درستی بوده پس ابوبکر بر خطاء بوده است.

۱- شرح نهج البلاغة ابن أبي الحديد: ج ۲۰ ص ۲۴.

۱۹ - محمد بن مکرم (متوفای: ۷۱۱هـ)
مؤلف کتاب «مختصر تاریخ مدینه دمشق»:

علی بن حسن بن هبه الله معروف به ابن عساکر دمشقی (متوفای ۵۷۱) کتابی تألیف نموده به نام «تاریخ مدینه دمشق» که محمد بن مکرم^۱ معروف به ابن منظور (۶۳۰ - ۷۱۱) آن را تلخیص کرده، او نیز داستان دیدار عبدالرحمان را با ابی بکر یادآور شده، و چنین می گوید:

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّهُ دَخَلَ عَلَى أَبِي بَكْرٍ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوُفِّيَ فِيهِ فَأَصَابَهُ مُفِيقًا فَقَالَ لَهُ عَبْدُ الرَّحْمَنِ: أَصْبَحْتَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ بَارِنًا فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: تَرَاهُ؟ قَالَ: نَعَمْ...»

فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ: أَجَلٌ، لَا أَسَىٰ عَلَىٰ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا عَلَىٰ ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَوْ تَرَكْتُهُنَّ وَثَلَاثٍ تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَوْ فَعَلْتُهُنَّ وَثَلَاثٍ وَوَدِدْتُ لَوْ أَنِّي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

فَأَمَّا الَّتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي تَرَكْتُهُنَّ: يَوْمَ سَقَيْتُهُ بَنِي سَاعِدَةَ وَوَدِدْتُ لَوْ أَنِّي

۱- جلال الدین ابوالعز، محمد بن مکرم... مصری، در محرم سال ۶۳۰ هجری به دنیا آمد. ابن منظور، دانشمندی بزرگ و لغوی و ادیبی مشهور است. وی بیشتر عمر خود را در دیوان انشا گذرانده است و پس از آن منصب قضا را در طرابلس غرب به عهده گرفت.. ابن منظور عمری طولانی داشت و دارای شخصیتی بزرگ بود. افراد فراوانی از او روایت شنیده‌اند. او کتاب‌های ادبی بزرگی را خلاصه کرده است مانند: الاغانی، العقد، الذخیره، نشوار المحاضرة و مفردات ابن بیطار.

أَلْقَيْتُ هَذَا الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ هَذَيْنِ الرَّجُلَيْنِ - يَعْنِي عَمْرَ وَأَبَا عُبَيْدَةَ - فَكَانَ أَحَدُهُمَا أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ مَعَ أَنَّهُمْ أَغْلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَوْ لَمْ أَكُنْ حَرَفْتُ الْفُجَاءَةَ السَّلْمِيَّ وَأَنِّي كُنْتُ فَتَلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ حَلَيْتُهُ نَجِيحًا.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ فَعَلْتُهُنَّ: وَدِدْتُ لَوْ أَنِّي حِينَ سَيَّرْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ كُنْتُ أَقَمْتُ بِذِي الْقِصَّةِ وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى الشَّامِ وَجَّهْتُ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى الْعِرَاقِ فَكُنْتُ قَدْ بَسَطْتُ كِلْتَا يَدَيَّ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَوَدِدْتُ أَنِّي حِينَ أُتِيتُ بِالْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ أَسِيرًا صَرَبْتُ عَنْقَهُ فَإِنَّهُ يُحْيِلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَرَى شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِمَنْ هَذَا الْأَمْرُ بَعْدَهُ؟ فَلَا يُنَازِعُهُ أَحَدٌ، وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِيهِ شَيْءٌ؟ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ مِيرَاثِ بَنَاتِ الْأَخِ وَالْعَمَّةِ فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهَا شَيْئًا^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت.

پس عبدالرحمان گفت: صبح کردید، و خدا را شکر حالتان خوب است.

پس ابوبکر گفت: آیا چنین می بینی؟ [عبدالرحمان] گفت: بله...

پس ابوبکر گفت: بله، همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.
 ۱- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۲- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه آنها درش را برای جنگ بسته بودند.

۳- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی زدم، بلکه او را می کشتم یا این که آزادش می کردم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.
 ۱- دوست داشتم زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می کردم.

۲- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می شد.

۳- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند،

گردنش را می‌زدم، چرا که گمان می‌کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می‌کند.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی‌شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر برادر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

۲۰- شمس الدین ذهبی (متوفای: ۷۴۸هـ) مؤلف کتاب
«تاریخ الاسلام، و میزان الاعتدال فی نقد الرجال»:

ذهبی^۱ در کتاب «تاریخ الاسلام» در تاریخ زندگی ابوبکر چنین می نویسد:

«وَقَالَ عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ الْبَجَلِيُّ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ. وَقَدْ رَوَاهُ اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ، عَنْ عَلْوَانَ، عَنْ صَالِحِ نَفْسِهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُ فِي مَرَضِهِ، فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ... ثُمَّ قَالَ: أَمَا إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٍ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَثَلَاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ ص عَنْهُنَّ؛ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَإِنْ أُغْلِقَ عَلَى الْحَرْبِ، وَ...»^۲.

عبدالرحمان گوید: بر ابوبکر داخل شدم تا او را عیادت کنم، پس سلام کردم... سپس [ابوبکر] گفت: من بر چیزی تأسف نمی خورم، الا بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه

۱- سبکی گفت: و اما استاد ما ابو عبدالله بصیر بی نظیری بود، گنجی بود، او ملجأ و پناهگاه در مشاغل بود، در زمان خود گنجی به تمام معنی بود... برای توضیحات بیشتر به بخش روایات هجوم، حدیث دوازدهم مراجعه شود.

۲- تاریخ الاسلام: ج ۳ ص ۱۱۷.

کاری که ترک کردم و دوست داشتم انجام می‌دادم، و سه امری که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

پس آن سه کاری که کردم و دوست داشتم ترکش می‌کردم.

دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم و ترک می‌کردم،

اگرچه درفش را برای جنگ بسته بودند، و...

شمس الدین ذهبی بار دیگر همین ماجرا را در کتاب «میزان

الاعتدال» نقل نموده که:

«حَدَّثَنَا يَحْيَى بْنُ أَيُّوبَ الْعَلَّافُ، حَدَّثَنَا سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ، حَدَّثَنَا عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ الْبَجَلِيُّ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ، عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ، عَنْ أَبِيهِ، دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُهُ فِي مَرَضِهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَ... ثُمَّ قَالَ: «أَمَا إِنِّي لَا أَسَى إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ. فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَعَلْتُهُنَّ، فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ عَنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَتَرَكْتُهُ وَتَوَّأَعْتُ عَلَى حَرْبٍ...»^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت

کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، پس بر او

سلام کردم....

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می کردم.

پس آن سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را ترک می کردم، ولو این که درش را برای جنگ بسته بودند...

۲۱- هیثمی (متوفای: ۸۰۷هـ)

مؤلف کتاب «مجمع الزوائد»:

هیثمی^۱ مؤلف کتاب «مجمع الزوائد و منبع الفوائد»، در باب «کراهه الولایه» می نویسد:

وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُهُ فِي مَرَضِهِ الَّذِي تُوْفِّي فِيهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ: كَيْفَ أَصْبَحْتَ؟ فَاسْتَوَى جَالِسًا فَقَالَ: أَصْبَحْتُ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتًا. ثُمَّ قَالَ: أَمَّا إِنِّي لَا آسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلَهُنَّ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلَهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ.

فَأَمَّا الثَّلَاثُ الَّتِي وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلَهُنَّ: فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ، وَإِنْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبُ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ أَبِي عُبَيْدَةَ أَوْ عُمَرَ وَكَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حِينَ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ

۱- أبو الحسن نور الدين علي بن أبي بكر بن سليمان الهيثمي، قال السخاوي: «كان عجباً في الدين والتقوى والزهد والإقبال على العلم والعبادة والأوراد وخدمة الشيخ وعدم مخالطة الناس في شيء من الأمور والمعجة في الحديث وأهله». و من تاليفاته: مجمع الزوائد و منبع الفوائد. (الضوء اللامع، ج ۵ ص ۲۰۱).

نور الدين هيثمى، در امر دين و تقوى و زهد و عشق به كسب علم و عبادت و بندگى و خدمتگزارى به شيوخ، و عدم مجالست با عوام الناس، اعجاب برانگيز بود.

الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرِّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي الْقَصَبَةِ، فَإِنْ ظَفِرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفِرُوا، وَإِلَّا كُنْتُ رِدْءًا وَمَدْدًا.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهَا: فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ آتَيْتُ بِالْأَشْعَثِ أُسِيرًا صَرَبْتُ عُنُقَهُ، فَإِنَّهُ يُحْيِلُ إِلَيَّ أَنَّهُ لَا يَكُونُ سَرًّا إِلَّا طَارَ إِلَيْهِ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ آتَيْتُ بِالْفَجَاءَةِ السُّلَمِيِّ لَمْ أَكُنْ أَحْرَفْتُهُ وَقَتْلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ أَطْلَقْتُهُ نَجِيحًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي حِينَ وَجَّهْتُ حَالِدَ بَنِ الْوَلِيدِ إِلَى الشَّامِ وَجَّهْتُ عَمْرًا إِلَى الْعِرَاقِ فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ يَمِينِي وَشِمَالِي فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.

وَأَمَّا الثَّلَاثُ اللَّاتِي وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ: فَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ فَيَمَنَ هَذَا الْأَمْرُ؟ فَلَا يُتَازَعُهُ أَهْلُهُ، وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ سَأَلْتُهُ: هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ سَبَبٌ؟ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ عَنِ الْعَمَّةِ وَبِنْتِ الْأَخِ فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا حَاجَةٌ. رَوَاهُ الطَّبْرَانِيُّ، وَفِيهِ عُلُوانُ بَنِ دَاوُدَ الْبَجَلِيِّ، وَهُوَ ضَعِيفٌ، وَهَذَا الْأَثَرُ مِمَّا أَنْكَرَ عَلَيْهِ^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت.

پس بر او سلام کردم و گفتم: چگونه صحیح کردی؟

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر

سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم، و سه کاری

۱- مجمع الزوائد ومنبع الفوائد: ج ۵ ص ۲۰۲.

را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می‌دادم، و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

پس آن سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم.

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می‌انداختم، پس آنها امیر می‌بودند و من وزیر.

۳- زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصه، اقامت می‌کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند، چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می‌رفتم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می‌دادم.

۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می‌زدم، چرا که گمان می‌کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می‌کند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا این که آزادش می‌کردم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را

به سوی عراق می فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر برادر، چرا که حکم این مسائل مبتلابه من بود.

۲۲- ابن حجر عسقلانی (متوفای: ۸۵۲هـ)

مؤلف کتاب «لسان المیزان»:

ابن حجر^۱ در کتاب «لسان المیزان» در شرح حال «علوان و علی»، داستان عیادت عبدالرحمان بن عوف را از ابی بکر می نویسد، او در موضوعات سه گانه ای که ابوبکر انجام داده و آرزو می کرد که ای کاش انجام نمی دادم، چنین می نویسد:

«... ثُمَّ قَالَ عَبْدُ الرَّحْمَنِ لَهُ: مَا أَرَى بِكَ بِأَسَاءَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ، فَلَا تَأْسَ عَلَى الدُّنْيَا فَوَاللَّهِ إِنْ عَلِمْنَاكَ إِلَّا كُنْتَ صَالِحًا مُصْلِحًا فَقَالَ: إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ، وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَإِنْ أُغْلِقَ عَلَى الْحَرْبِ.

وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ السَّقِينَةِ كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَبِي عُبَيْدَةَ أَوْ عُمَرَ، فَكَانَ أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا، وَوَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرَّدَّةِ، أَقَمْتُ بِذِي الْقِصَّةِ فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ ظَفَرُوا وَإِلَّا كُنْتُ بِصَدْرِ اللَّقَاءِ أَوْ مَدَدًا، وَثَلَاثٌ تَرَكَتُهَا وَدِدْتُ أَنِّي كُنْتُ فَعَلْتُهَا، فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ آتَيْتُ بِالْأَشْعَثِ أَسِيرًا صَرَبْتُ عَنْقَهُ...»^۲.

عبدالرحمان بن عوف گوید: [داخل شدم بر ابوبکر تا او را عیادت

۱- به بخش روایات هجوم، حدیث پانزدهم مراجعه شود.

۲- لسان المیزان - تابع حرف العین - من اسمه علوان وعلی - ج ۴ ص ۱۸۹.

کنم، او مبتلا به مرضی بود که با همان بیماری از دنیا رفت، پس بر او سلام کردم و [گفتم: نگران نباش چیزی نیست، خدا را شکر و تأسف بر دنیا نخور، به خدا قسم که ما می دانیم که تو صالح و مصلح هستی.

پس [ابوبکر] گفت: همانا من بر چیزی تأسف نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی دادم.

۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۳- زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصه، اقامت می کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می رفتم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می دادم.

۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می زدم، چرا که گمان می کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می کند...

۲۳- جلال الدین سیوطی (متوفای: ۹۱۱ هـ) مؤلف کتاب «جامع الاحادیث»:

سیوطی^۱، خبر عبدالرحمان بن عوف را به طور مفصل نقل کرده، و آرزوهای خلیفه را در موارد نه گانه، به روشنی بیان کرده است.

عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ: أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لَهُ فِي مَرَضٍ مَوْتِهِ إِنِّي لَا أَسَى عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ وَثَلَاثٌ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ فَأَمَّا اللَّاتِي فَعَلْتُهَا.

وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهَا: وَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَإِنْ كَانُوا قَدْ أَغْلَقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ.

وَوَدِدْتُ يَوْمَ سَقِيْفَةِ بَنِي سَاعِدَةَ أَنِّي كُنْتُ قَدَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ أَحَدِ الرَّجُلَيْنِ إِلَى أَبِي عُبَيْدَةَ بْنِ الْجَرَّاحِ أَوْ عُمَرَ فَكَانَ أَمِيرًا وَكُنْتُ وَزِيرًا.

۱- جلال الدین سیوطی:

ابوالفضل جلال الدین عبدالرحمان بن کمال الدین ابی بکر بن محمد سیوطی، معروف به ابن السیوطی شافعی مصری است، وی دانشمند فرزانه حافظ، در احاطه نسبت به علوم و فضایل، از نوابغ عصر خود به شمار می‌رفت و از علوم و فنون مختلف بهره داشت می‌گویند: تألیفات وی افزون بر پانصد جلد کتاب بوده که از رساله‌های یک ورقی و دو ورقی تا کتابهای چند جلدی را شامل می‌شده است. او در تحریم منطق نیز کتابی نگاشته است.

وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَىٰ أَهْلِ الرَّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي الْقِصَّةِ
فَإِنْ ظَهَرَ الْمُسْلِمُونَ ظُهُورًا وَإِلَّا كُنْتُ بِصَدَدٍ لِقَاءٍ أَوْ مَدَدٍ،
وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّتِي تَرَكْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ،
فَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أَتَيْتُ بِالْأَشْعَثِ أَسِيرًا صَرَبْتُ عَنْقَهُ فَإِنَّهُ يُخَيَّلُ إِلَيَّ
أَنَّهُ لَا يَرَىٰ شَرًّا إِلَّا أَعَانَ عَلَيْهِ
وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ أَتَيْتُ بِالْفَجَاءَةِ لَمْ أَكُنْ أَحْرَقْتُهُ وَقَتَلْتُهُ سَرِيحًا أَوْ
أَطْلَقْتُهُ نَجِيحًا،

وَوَدِدْتُ أَنِّي حَيْثُ وَجَّهْتُ خَالِدًا إِلَى الشَّامِ كُنْتُ وَجَّهْتُ عُمَرَ إِلَى
العِرَاقِ فَأَكُونُ قَدْ بَسَطْتُ يَدَيَّ يَمِينًا وَشِمَالًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ، وَأَمَّا الثَّلَاثَةُ
الَّتِي وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ ص ع ع
فَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ فِيمَنْ هَذَا الْأَمْرُ فَلَا يُنَازِعُهُ أَهْلُهُ، وَوَدِدْتُ أَنِّي
كُنْتُ سَأَلْتُهُ هَلْ لِلْأَنْصَارِ فِي هَذَا الْأَمْرِ شَيْءٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُهُ عَنْ
مِيرَاثِ الْعَمَّةِ وَأَبْنَةِ الْأَخْتِ فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهُمَا حَاجَةٌ (أَبُو عُبَيْدٍ فِي
كِتَابِ الْأَمْوَالِ) ١.

عبدالرحمان بن عوف گوید: ابوبکر مبتلا به مرضی بود که با
همان بیماری از دنیا رفت، برایم گفت: همانا من بر چیزی تأسف
نمی خورم، مگر بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام
نمی دادم، و سه کاری را که انجام ندادم و دوست داشتم انجام می دادم،

١- جامع الأحادیث: ج ٢٤ ص ٣٥٩ ح ٢٧٣١٢ مسند ابی بکر.

و سه مسأله بود که دوست داشتم حکمش را از رسول خدا سؤال می‌کردم.

پس آن اموری که انجام دادم و دوست داشتم که انجام نمی‌دادم.
۱- دوست داشتم که خانه فاطمه را کشف نمی‌کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می‌انداختم، پس آنها امیر می‌بودند و من وزیر.

۳- زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصه، اقامت می‌کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می‌شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می‌رفتم.

و اما آن سه کاری که ترک کردم و دوست داشتم که انجام می‌دادم.
۱- دوست داشتم آن روز که اشعث بن قیس را اسیر آوردند، گردنش را می‌زدم، چرا که گمان می‌کنم، هر شری را اشعث ببیند، آن شر را اعانت می‌کند.

۲- دوست داشتم آن روز که فجاء را آوردند، او را آتش نمی‌زدم، بلکه او را می‌کشتم یا این که آزادش می‌کردم.

۳- دوست داشتم آن روز که خالد را به سوی شام فرستادم، عمر را به سوی عراق می‌فرستادم، تا این که دستم از هر جهت در راه خدا باز می‌شد.

و اما سه مطلبی که دوست داشتم از رسول خدا حکمش را سؤال کنم.

۱- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، لایق این امر (خلافت) کیست؟ تا تنازعی با اهلش واقع نمی شد.

۲- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، آیا برای انصار از این امر (خلافت) نصیبی هست؟

۳- دوست داشتم از رسول خدا سؤال کنم، از میراث عمه و دختر خواهر، چرا که حکم این مسائل مبتلا به من بود.

۲۴- متقی هندی (متوفای: ۹۷۵هـ)

مؤلف کتاب «کنز العمال»:

متقی هندی^۱ از علمای بزرگ عامه، در دائره المعارف حدیثی خود به نام «کنز العمال فی سنن الأقوال والافعال» ماجرای عبدالرحمان بن عوف را به طور مفصل نقل کرده، و آرزوهای خلیفه را در موارد نه گانه، به روشنی بیان کرده است.

«عَنْ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ قَالَ لَهُ فِي مَرَضٍ مَوْتِهِ: إِنِّي لَا أَسْئِلُ عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ، وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلُهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي فَعَلْتُهُنَّ، وَثَلَاثٌ وَوَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ،

فَأَمَّا اللَّائِي فَعَلْتُهَا وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْهَا

فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكْتُهُ وَإِنْ كَانُوا قَدْ

۱- علی بن حسام‌الدین بن عبدالملک بن قاضی خان متقی شاذلی برهانپوری، در سال ۸۸۵ و یا ۸۸۸ق، در شهر برهانپور هندوستان، به دنیا آمد. وی نزد شیخ بهاء‌الدین صوفی برهانپوری کسب عمل کرد. سپس مقیم مکه شد و از شیوخ آنجا کسب حدیث کرد. وی در ایام پادشاهی محمود شاه صغیر گجراتی، به هند بازگشت تا در باره ادعای طرف‌داران سید محمد بن سید خان جونپوری هندی مبنی بر مهدی بودن وی تحقیق کند. او دارای تالیفاتی است از جمله: جوامع الکلم فی المواعظ و الحکم؛ کنز العمال فی سنن الأقوال و الافعال؛...

غَلَّقُوهُ عَلَى الْحَرْبِ...»^۱.

عبدالرحمان بن عوف گوید: ابابکر در مرض موتش گفت: من بر چیزی تأسف نمی خورم، الا بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم ترکش می کردم، و سه کاری که نکردم و دوست داشتم انجام می دادم، و دوست داشتم حکم سه مسأله را از رسول خدا سؤال می کردم.

اما آن سه کاری که کردم و دوست داشتم ترکش می کردم.

۱- دوست داشتم خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بوده اند، و...

۱- کنز العمال في سنن الأقوال والأفعال: ج ۵ ص ۶۳۱-۶۳۲.

۲۵- عبدالملک عمامی (متوفای: ۱۱۱۱هـ)

مؤلف «سمط النجوم»:

«وَرَوَى اللَّيْثُ بْنُ سَعْدٍ عَنْ عَلْوَانَ عَنْ صَالِحِ بْنِ كَيْسَانَ عَنْ حُمَيْدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ عَنْ أَبِيهِ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ أَعُوذُهُ فِي مَرَضِهِ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ وَسَأَلْتُهُ كَيْفَ أَصْبَحْتَ فَقَالَ بِحَمْدِ اللَّهِ بَارِتاً أَمَا إِنِّي عَلَى مَا تَرَى وَجِعٌ وَجَعَلْتُمْ لِي شُغْلًا مَعَ وَجْعِي جَعَلْتُمْ لَكُمْ عَهْدًا بَعْدِي وَأَخْتَرْتُ لَكُمْ أَحَبَّكُمْ لِنَفْسِي فَكُلُّكُمْ وَرِمَ لِذَلِكَ أَنَّهُ رَجَاءٌ أَنْ يَكُونَ الْأَمْرُ لَهُ ثُمَّ قَالَ أَمَا إِنِّي لَا أَسِي عَلَى شَيْءٍ إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَثَلَاثٌ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَثَلَاثٌ وَدِدْتُ أَنِّي سَأَلْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُنَّ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ كَشَفْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَتَرَكَتُهُ وَإِنْ أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبُ، وَوَدِدْتُ أَنِّي يَوْمَ سَقَيْفَةَ بَنِي سَاعِدَةَ قَذَفْتُ الْأَمْرَ فِي عُنُقِ عُمَرَ وَأَبِي عُبَيْدَةَ وَوَدِدْتُ أَنِّي لَمَا كُنْتُ وَجَّهْتُ خَالِدَ بْنَ الْوَلِيدِ إِلَى أَهْلِ الرِّدَّةِ أَقَمْتُ بِذِي الْقِصَّةِ فَإِنْ ظَفَرَ الْمُسْلِمُونَ وَإِلَّا كُنْتُ لَهُمْ مَدَدًا وَرِذَاءً...»^۱

عبدالرحمان بن عوف گوید: برای عیادت به نزد ابوبکر رفتم،

سلام کردم و گفتم: چگونه صبح کردی؟

پس گفت: الحمد لله خوبم، ناراحتی من از اینجاست که وقتی

شخصی از شما را برای کاری انتخاب می‌کنم، همه شما توقع بی جا

۱- سمط النجوم العوالي في أنباء الأوائل والتوالي: ج ۲ ص ۴۶۵.

داشته و خواهان آن منصب می شوید.

سپس گفت: من بر چیزی تأسف نمی خورم، الا بر سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم انجام نمی دادم، و سه کاری را که ترک کردم و دوست داشتم انجام می دادم، و دوست داشتم حکم سه مسئله را از رسول خدا سؤال می کردم.

اما آن سه کاری که انجام دادم و دوست داشتم ترک کنم.

۱- دوست داشتم خانه فاطمه را کشف نمی کردم، اگرچه درش را برای جنگ بسته بودند.

۲- دوست داشتم که من در روز سقیفه بنی ساعده، امر خلافت را به گردن یکی از این دو نفر عمر یا ابوعبیده می انداختم، پس آنها امیر می بودند و من وزیر.

۳- زمانی که خالد را به جنگ با اهل رده فرستادم، خود در [منطقه] ذی قصبه، اقامت می کردم، پس اگر مسلمانان پیروز می شدند چه بهتر، و الا خودم به دیدار یا کمک آنها می رفتم..

بخش پنجم:

رد ادعای تکذیب

حدیث شامی ابوبکر

از هجوم به خانه وحی

شبهه

عده‌ای از علماء عامه، برای تکذیب واقعه پشیمانی ابوبکر از هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، با نقل قولی منسوب به بخاری خواسته‌اند «علوان بن داوود» که یکی از راویان حدیث مذکور است را به عنوان کسی که به حدیث او عمل نمی‌شود، معرفی نمایند؛ لذا به نقل از بخاری می‌گویند:

«عُلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ، وَيُقَالُ: ابْنُ صَالِحٍ. مَنكَرُ الْحَدِيثِ»^۱.

بخاری گفته: علوان بن داوود منکر الحدیث است.

یعنی کسی است که احادیثش مورد قبول نمی‌باشد.

۱- لسان المیزان: ج ۴، ص ۱۸۹.

جواب شبهه

اولاً: حدیث ندامت ابوبکر را بزرگان عامه نقل کرده‌اند:

این حدیث [ندامت ابوبکر از هجوم] را سعید بن منصور و ابوعبید و ابن قتیبه و ابن عساکر و حاکم و ابن عبدربه و بلاذری و طبری و مسعودی و دیگران، روایت کرده‌اند. و این‌ها حفاظ بزرگ عامه هستند، و هیچ یک از این‌ها حدیث را تکذیب نکرده، بلکه بعضی حدیث را معتبر دانسته که در ادامه ذکر خواهد شد.^۱

ثانیاً: علوان ضعیف نیست:

آنچه که از علماء عامه در خصوص علوان بن داود نقل شده است این است که «علوان بن داود، منکر الحدیث».^۲

یعنی متن حدیث منقول از علوان اشکال دارد، لکن نسبت به خود علوان تضعیفی وجود ندارد و کسی قائل نشده است که علوان کذاب است، بلکه ابن حبان،^۳ و ابوالفداء زین‌الدین

۱- برای آگاهی بیشتر به جواب هفتم رجوع شود.

۲- لسان المیزان: ج ۴، ص ۱۸۹.

۳- ابن حبان در کتاب «الثقات» از علوان این‌گونه یاد می‌کند: «علوان بن داود البجلي من اهل الكوفة، يروي عن مالك بن مغول، روى عنه عمر بن عثمان الحمصي» (الثقات: ج ۸ ص ۵۲۶).

سودونی،^۱ علوان را توثیق کردند، و از طرف دیگر این حدیث مشهور می‌باشد، و همین امر کافی در اخذ حدیث است.

ثالثاً: استناد سخن ناروا به بخاری:

استناد چنین سخنی به بخاری ثابت نیست، با تفحص در کتابهای بخاری؛ از جمله: «التاریخ الكبير، الكنى، التاريخ الأوسط و ضعفاء الصغیر»، هیچ شرح حالی از علوان بن داوود پیدا نکردیم، تا به صحت نسبت «منکر الحدیث» بودن علوان، از دیدگاه بخاری؛ اطمینان پیدا کنیم. نخستین کسی که این مطلب را ذکر کرده، عقیلی در کتاب «الضعفاء الكبير» است که چنین نقل کرده است:

«حَدَّثَنِي آدَمُ بْنُ مُوسَى قَالَ: سَمِعْتُ الْبُخَارِيَّ قَالَ: عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ الْبَجَلِيِّ، وَيُقَالُ: عَلْوَانُ بْنُ صَالِحٍ مُنْكَرَ الْحَدِيثِ»^۲.

آدم بن موسی می‌گوید: از بخاری شنیدم که می‌گفت: علوان بن داوود بجلی که به او «علوان بن صالح» نیز می‌گویند، روایات وی غیر قابل قبول است.

اشکال اساسی این است که نامی از «آدم بن موسی» ناقل سخن

۱- أبو الفداء زین الدین سودونی (متوفای ۸۷۹) در کتاب «الثقات ممن لم يقع في الكتب الستة» می‌نویسد: علوان بن داود البجلي من اهل الكوفة (الثقات ممن لم يقع في الكتب الستة: ج ۱ ص ۱۵۶ و ج ۷ ص ۱۷۶).

۲- الضعفاء الكبير: ج ۳، ص ۴۱۹.

بخاری، در هیچ یک از کتاب های رجالی عامه نیامده است، و در حقیقت او مجهول الحال است؛ چنانچه محمد ناصر البانی در «ارواء الغلیل» در رد روایتی که آدم بن موسی در سلسله سند آن وجود دارد می نویسد:

«لَكِنَّ أَدَمَ بْنَ مُوسَى لَمْ أَحِدْ لَهُ تَرْجَمَةً الْآنَ»^۱.

در باره آدم بن موسی تا کنون شرح و توضیحی ندیده ام. بنابراین اصل استناد چنین سخنی به بخاری قابل اثبات نیست.

رابعاً: اثبات روایت بنابر مبنای رجالی عامه:

روایت اقرار ابوبکر به هجوم به خانه حضرت زهرا ع بنابر مبنای عامه قابل اثبات است، زیرا این روایت دست کم با پنج سند گوناگون نقل شده است، و طبق قواعد علم رجال عامه، اگر سند روایت از سه عدد گذشت، حتی اگر همه آنها ضعیف باشند، یکدیگر را تقویت کرده و حجیت پیدا می کنند. چنانچه ابن حجر می گوید:

«قَالَ ابْنُ حَجْرٍ: وَأُورِدَهَا الطَّبْرِيُّ أَيْضاً مِنْ طَرِيقِ الْعُوفِيِّ، عَنْ ابْنِ عَبَّاسٍ، وَمَعْنَاهُمْ كُلُّهُمْ فِي ذَلِكَ وَاحِدٌ، وَكُلُّهَا - سَوَى طَرِيقِ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ - إِمَّا ضَعِيفٌ، وَإِلَّا مُنْقَطِعٌ، لَكِنَّ كَثْرَةَ الطَّرِيقِ تَدُلُّ عَلَى أَنَّ لِلْقِصَّةِ أَصْلًا»^۲.

۱- إرواء الغلیل: ج ۵، ص ۲۴۲.

۲- فتح الباری: ج ۸ ص ۴۳۹.

«وَقَالَ أَيْضًا: إِنَّ الطُّرُقَ إِذَا كَثُرَتْ وَتَبَايَعَتْ مَحَارِبَهَا، دَلَّ ذَلِكَ عَلَى أَنَّ لَهَا أَصْلًا»^۱.

ابن حجر می‌گوید: اگر روایت از طرق متعدد، و مصادر مختلفی نقل شده باشد، دلالت بر این دارد که قضیه نقل شده، دارای اصلی است.

و هم‌چنین ابن حجر می‌گوید: کثرت طرق و اختلاف راه‌های اخراج حدیث دلالت بر آن می‌کند که حدیث اصل دارد.

خامساً: نقل حدیث منکر، دال بر تضعیف راوی نیست:

نقل هر روایت منکری، توسط راوی نمی‌تواند دال بر تضعیف بودن راوی باشد؛ چرا که این اصطلاح، درباره بسیاری از راویان ثقه نیز، به کار رفته است.

ذهبی و ابن حجر نیز در جایی که تقویت و توثیق راوی به نفع آنها بوده، تصریح کرده‌اند که هر منکر الحدیثی، ضعیف نیست.

ذهبی در میزان الاعتدال در ترجمه «احمد بن عتاب المروزی» می‌گوید:

«مَا كُلُّ مَنْ رَوَى الْمُنَاكِرَ يُضَعَّفُ»^۲.

هر کسی که روایت منکر نقل کند، نباید تضعیف شود.

۱- همان.

۲- میزان الاعتدال فی نقد الرجال: ج ۱ ص ۲۵۹.

ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان در ترجمه «الحسین بن الفضل البجلی» می‌گوید:

«فَلَوْ كَانَ كُلُّ مَنْ رَوَى شَيْئاً مُنْكَرًا اسْتَحَقَّ أَنْ يُذَكَّرَ فِي الضُّعْفَاءِ، لَمَا سَلِمَ مِنَ الْمُحَدِّثِينَ أَحَدٌ»^۱.

«اگر بنا باشد هر کسی که روایت منکری را نقل کرده است، ضعیف بدانیم و نام او را در ردیف ضعیفا بیاوریم، هیچ یک از محدثان و راویان سالم نخواهند ماند».

دارقطنی در کتاب «سؤالات الحاکم» می‌نویسد:

«فَسَلِيمَانُ بْنُ بِنْتِ شَرْحِبِيلَ؟ قَالَ: ثِقَّةٌ. قُلْتُ: أَلَيْسَ عِنْدَهُ مَنَّاكِبٌ؟ قَالَ: يُحَدِّثُ بِهَا عَنْ قَوْمِ ضُعْفَاءٍ؛ فَأَمَّا هُوَ فَهُوَ ثِقَّةٌ»^۲.

حاکم نیشابوری گوید: از دارقطنی درباره سلیمان پسر دختر شرحبیل پرسیدم؟ پاسخ داد: او مورد اعتماد است. گفتم: مگر وی روایات منکر ندارد؟

پاسخ داد: احادیث منکر را از راویان ضعیف نقل می‌کند؛ ولی خود او مورد اعتماد است.

۱- لسان المیزان: ج ۲، ص ۳۰۷.

۲- سؤالات الحاکم النیسابوری: ج ۱ ص ۲۱۷.

شمس الدین سخاوی می نویسد:
 «وَقَدْ يُطْلَقُ ذَلِكَ [مُنْكَرُ الْحَدِيثِ] عَلَى الثَّقَّةِ إِذَا زَوَى الْمَنَاقِبَ عَنِ الضُّعَفَاءِ»^۱.

اگر راوی مورد اعتماد، روایات منکر از ضعفا نقل کند، واژه «منکر الحدیث» به وی اطلاق می شود.

سادساً: بخاری و نقل روایت از منکر الحدیث:

بخاری، از منکر الحدیث، و بلکه از ضعفاء به حدی روایت نقل کرده است که بعضی از اعلام عامه بر او اعتراض کرده و گفته اند:
 «إِنَّ الْبُخَارِيَّ قَدْ اِحْتَجَّ بِجَمَاعَةٍ سَبَقَ مِنْ غَيْرِهِ الطَّعْنُ فِيهِمْ وَالْجُرْحُ لَهُمْ ك: عكرمة مولى بن عباس في التابعين، وكاسماعيل بن أبي أويس، وعاصم بن علي، وعمرو بن مرزوق في المتأخرين، وهكذا فعل مسلم بن الحجاج فإنه احتج بسويد بن سئد، وجماعة غيره واشتهر عن ينظر في حال الرواة الطعن عليهم...»^۲.

خطیب بغدادی می نویسد: بخاری به روایات کسانی احتجاج نموده که دیگران آنها را مورد طعن و خدشه قرار داده اند.

«قَالَ بَدْرُ الدِّينِ: فِي الصَّحِيحِ جَمَاعَةٌ جَرَحَهُمْ بَعْضُ الْمُتَقَدِّمِينَ»^۳.

۱- فتح المغیث شرح ألفیة الحدیث: ج ۱ ص ۳۷۳.

۲- الکفایة فی علم الدراية: ۱۰۸.

۳- عمدة القاری: ج ۱ ص ۸.

بدرالدین عینی در عمدة القاری می‌نویسد: در صحیح بخاری،
راویانی هستند که برخی از متقدمین، آنها را جرح کرده‌اند.

سابعاً: شهادت بعضی از علماء بر صحت این روایت:

شهادت برخی از عالمان عامه بر صحت قضیه ندامت ابوبکر از
هجوم به خانه فاطمه علیها السلام خود دلیل قاطعی است بر صحت وقوع این
حادثه‌ی جانگداز.

۱- سعید بن منصور^۱، از بزرگان حدیث در قرن سوم هجری در
سنن خود این روایت را نقل کرده، و گفته است: این روایت «حسن»
است.^۲

۲- جلال الدین سیوطی در جامع الأحادیث^۳ و مسند فاطمة،^۴ و
متقی هندی در کنز العمال^۵ پس از نقل این روایت می‌گویند:

۱- سعید بن منصور، حافظ و امام و شیخ حرم بود... وی فردی دانشمند، مورد اعتماد و
راست گو بود، ابوحاتم رازی او را مورد اعتماد و از نویسندگان و مؤلفان قوی معرفی
کرده است (سیر أعلام النبلاء: ج ۱۰ ص ۵۸۶) برای آگاهی بیشتر به بخش روایات
اعتراف ابوبکر به هجوم، حدیث دوم رجوع شود.

۲- بحث رجالی و صحت سندی روایت سعید بن منصور در بخش روایات اعتراف
ابوبکر به هجوم، حدیث دوم به طور مفصل گذشت.

۳- جامع الاحادیث (الجامع الصغیر وزوائده والجامع الکبیر): ج ۱۳ ص ۱۰۱ و ج ۱۷
ص ۴۸.

۴- مسند فاطمة: ص ۳۴ و ۳۵.

۵- کنز العمال فی سنن الأقوال والأفعال: ج ۵ ص ۲۵۲.

«أَبُو عُبَيْدٍ فِي كِتَابِ الْأَمْوَالِ، عَقَّ وَخَيْشَمَةُ بْنُ سُلَيْمَانَ الطَّرَابُلْسِيِّ فِي فَصَائِلِ الصَّحَابَةِ، طَب، كَر، ص، وَقَالَ: إِنَّهُ حَدِيثٌ حَسَنٌ إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ عَنِ النَّبِيِّ».

این روایت را ابو عبید در کتاب الأموال، عقیلی، طرابلسی در فضائل الصحابة، طبرانی در معجم الكبير، ابن عساکر در تاریخ مدینه دمشق، و سعید بن منصور در سنن خود نقل کرده‌اند، و سعید بن منصور گفته: این حدیث «حسن» است؛ مگر این که در آن سخنی از رسول خدا نیست.

طبق آن چه سیوطی^۱ و متقی هندی^۲ در مقدمه کتابشان گفته‌اند، مقصود از (ص) سعید بن منصور در سنن او است؛ چنانچه می‌گوید:

(ص) لسعيد ابن منصور في سننه.

اعتراف شخصی مانند: سعید بن منصور در قرن سوم هجری، و تعبیر او از این روایت به «حسن»، نشان دهنده این است که این روایت، در قرون نخستین اسلامی، مطرح و مورد قبول دانشمندان عامه بوده است.

۱- الشمانل الشریفه: ج ۱ ص ۱۶.

۲- کنز العمال فی سنن الأفعال والأفعال: ج ۱ ص ۱۵.

ثامناً: تحسین روایت اعتراف ابوبکر توسط ضیاء الدین

المقدسی:

مقدسی حنبلی^۱، که از مشاهیر قرن هفتم هجری، و از بزرگان علم حدیث عامه است، این روایت را «حسن» دانسته، می گوید:

«قُلْتُ: وَهَذَا حَدِيثٌ حَسَنٌ عَنْ أَبِي بَكْرٍ، إِلَّا أَنَّهُ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ

قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»^۲.

این روایت از ابوبکر «حسن» است؛ گرچه در آن سخنی از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست.

نقل این روایت توسط مقدسی که از بزرگان حدیث، و اساتید بی نظیر روایت محسوب می شده، خود دلیل متقنی بر صحت این روایت است.

تاسعاً: تحریف روایت، توسط عامه:

با نظر به روایات مشهور در این باب، به این نتیجه می رسیم که بعضی از عالمان عامه، در نقل روایت تحریف کرده اند، برای نمونه به

۱- ابن نجار او را با وصف حافظ، حجّت، آگاه به علم رجال، اهل ورع و تقوایی که مانند او ندیدم، می ستاید. و شرف نابلسی در حق وی گفته است: مانند استادم ضیاء مقدسی کسی را ندیدم... برای توضیحات بیشتر به بخش روایات هجوم، حدیث هشتم مراجعه شود.

۲- الأحادیث المختارة: ج ۱ ص ۹۰.

دو مورد آن اشاره می‌شود:

ابوعبید قاسم بن سلام در کتاب «الأموال» و بکری اندلسی در کتاب «معجم ما استعجم» می‌نویسند:

«أَمَا إِنِّي مَا آسَى إِلَّا عَلَى ثَلَاثٍ فَعَلْتُهُنَّ وَثَلَاثٍ لَمْ أَفْعَلْهُنَّ وَثَلَاثٍ لَمْ أَسْأَلْ عَنْهُنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَدَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلْ كَذَا لِخَلَّةٍ ذَكَرَهَا. قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: لَا أُرِيدُ ذِكْرَهَا»^۱.

آگاه باشید که من بر سه چیز که انجام دادم غصه می‌خورم، و سه چیز که انجام نداده‌ام، و سه چیز که دوست داشتم آن را از رسول خدا می‌پرسیدم.

دوست داشتم که من فلان کار را نمی‌کردم!!!

آن گاه آن مورد را ذکر کرده.

در نهایت ابوعبیده می‌گوید: من نمی‌خواهم بگویم ابوبکر چه گفت.

و حاکم نیشابوری هم بحث ندامت ابوبکر از هجوم به خانه صدیقه شهیده ع را به صورت کامل از روایت حذف کرده، تا خیال همه راحت شود، و اصلاً نیازی به بحث‌های رجالی نباشد.

«أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ أَيُّوبَ، أُنْبَأَ عَلِيُّ بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ، ثنا أَبُو عُبَيْدٍ، حَدَّثَنِي سَعِيدُ بْنُ عَفِيرٍ، حَدَّثَنِي عَلْوَانُ بْنُ دَاوُدَ، عَنْ صَالِحِ بْنِ

۱- کتاب الأموال ابن سلام: ج ۱ ص ۱۷۴؛ معجم ما استعجم: ج ۳ ص ۱۰۷۶.

كَيْسَانَ، عَنْ حَمِيدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عُوفٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ ع فِي مَرَضِهِ الَّذِي مَاتَ فِيهِ، أَعُوذُ فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ: وَدِدْتُ أَنْي سَأَلْتُ النَّبِيَّ ص عَنْ مِيرَاثِ الْعَمَّةِ وَالْخَالَاتِ فَإِنَّ فِي نَفْسِي مِنْهَا حَاجَةٌ^۱.

سند این روایت همان سندی است که از مصادر دیگر نقل شد، و قضیه ملاقات عبدالرحمان بن عوف نیز همانند روایات گذشته مربوط به آخرین روزهای حیات ابوبکر است؛ ولی متأسفانه ناقلین تاریخ، متن روایت را کاملاً تحریف کردند.

این تحریفات در متن روایت بهترین دلیل بر صحت آن است؛ چرا که اگر روایت ضعیف بود، نیازی به تحریف نبود، و می توانستند به جای دست بردن در متن روایت، ضعف آن را گوشزد کنند.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۴ ص ۳۸۱، ح ۷۹۹۹.

بخش هشتم:

ایراد شهر مخالفین و جواب آن

- ۱- در هنگام هجوم با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام، چرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به پشت درب رفت؟
- ۲- واکنش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
- ۳- چرا امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن به خلافت، فدک را به اهل بیت علیهم السلام باز نگرداند؟
- ۴- آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به دنبال بازپس گیری فدک بود؟

شبهه اول:

در هنگام هجوم با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام، چرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به پشت درب رفت؟

یکی از شبهات مخالفین این است که، می‌گویند: چگونه ممکن است در هنگام هجوم به خانه وحی با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام [آن صحابی دلیر و شجاع] در خانه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به پشت درب خانه آمده باشد، تا مانع هجوم شود؟

قبل از ارائه پاسخ قاطع به این شبهه، سؤالی به ذهن خطور می‌کند که عامه باید پاسخ‌گوی آن باشند! و آن این که اگر قبول کنیم که هنگام هجوم، با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام در خانه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمده باشد، خلیفه اول و دوم به چه دلیل به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هجوم بردند؟

مگر خانه حضرت علیها السلام، خانه وحی نبود؟

مگر خانه بضعه رسول الله صلی الله علیه و آله از برترین خانه‌ها، به نص رسول

اکرم صلی الله علیه و آله نبود؟

مگر نه آن است که (به شهادت خلیفه اول) ^۱ خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از مصادیق ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ وَيُذَكِّرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾ ^۲ بوده است؟!

مگر قرآن کریم نمی فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْنِسُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكَ خَيْرٌ لَكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ ^۳.

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید، و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است، شاید متذکر شوید!

۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَعَنْ بُرَيْدَةَ قَالَا قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ هَذِهِ الْآيَةَ: فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تَرْفَعَ إِلَى [قَوْلِهِ] وَ الْأَبْصَارُ فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا لَيْسَتْ عَلَيَّ وَ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا» (شواهد التنزيل وقواعد التفضيل: ص ۵۳۳ ح ۵۶۷ و ص ۵۳۴ ح ۵۶۸).

رسول خدا ﷺ این آیه ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ...﴾ را تلاوت فرمود، شخصی پرسید: این کدام خانه‌ها است؟ فرمود: خانه‌های پیامبران. ابوبکر پرسید: آیا خانه علی و فاطمه هم از همان خانه‌ها است؟ حضرت فرمود: بلی، از برترین آنها است.

۲- «در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آن‌ها رفعت یابد، و نامش در آن‌ها یاد شود. در آن [خانه]‌ها هر بامداد و شامگاه او را نیایش می‌کنند.» النور: ۳۶.

و با توجه به آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾^۱.

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه داده شود.

پس چگونه است که امر الهی را نادیده گرفتند، و به خانه حضرت ﷺ هجوم بردند؟

بعضی از عامه مانند: ابن تیمیه، در مواجهه با این سؤال، ضمن قبول هجوم به خانه حضرت ﷺ؛ خواسته است این گونه پاسخ دهد که:

«إِنَّهُ كَبَسَ الْبَيْتَ لِيَنْظُرَ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي يُقَسَّمُهُ، وَأَنْ يُعْطِيَهُ لِمُسْتَحِقِّهِ...»^۲.

همانا او (ابوبکر) به خانه (حضرت فاطمه ﷺ) یورش برد، تا ببیند آیا از اموال خداوند (بیت المال) چیزی آنجا هست که آن را تقسیم کرده، و به مستحقش عطا کند.

درباره این غیب‌گویی ابن تیمیه که با گذشت هشت قرن^۳ توانسته

۱- الأحزاب: ۵۳.

۲- منهاج السنة: ج ۸ ص ۲۹۱.

۳- تقی الدین أبو العباس احمد بن عبدالحلیم... ابن تیمیه الحرانی الحنبلی الدمشقی، المتوفی: ۷۲۸هـ.

نیت و اندرون ابوبکر را بخوانند! باید گفت: این گونه توجیهاات را باید از ویژگی های مختص به ابن تیمیه دانست، که جز دشمنی و حقد با اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ چیز دیگری نداشت، و کتاب «منهاج السنه» او شاهد بر صحت این گفتار است.

ابن تیمیه بدون هیچ دلیل و منطقی، این ادعای واهی را مطرح نموده است، مگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ و حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ جزء صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نبودند؟!

پس چگونه شد که ابن تیمیه ادعای علماء خود را در حق صحابه فراموش کرده، و ضمن تأیید هجوم به خانه حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ، از هتک حرمت به گرامی ترین صحابه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دفاع نکرده؟!

مگر عامه همه صحابه را عادل و اهل بهشت نمی دانند؟
مگر صحابه همگی عادل، و جزو اولیای الهی، و برترین مخلوقات بعد از انبیا نیستند؟!

قرطبی در این زمینه می نویسد:

«فَالصَّحَابَةُ كُلُّهُمْ عُدُوٌّ، أَوْلِيَاءُ اللَّهِ تَعَالَى وَأَصْفِيَاؤُهُ، وَخَيْرُهُ مِنْ خَلْقِهِ بَعْدَ أَنْبِيَائِهِ وَرَسُولِهِ. هَذَا مَذْهَبُ أَهْلِ السُّنَّةِ، وَالَّذِي عَلَيْهِ الْجَمَاعَةُ مِنْ أُمَّةِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱.

۱- « همه صحابه عادلند، و از اولیای الهی و برگزیدگان او، و برترین مردم بعد از انبیا و

و بخاری در تعریف صحابه می گوید:

«وَمَنْ صَحِبَ النَّبِيَّ ﷺ، أَوْ رَأَاهُ مِنَ الْمُسْلِمِينَ، فَهُوَ مِنْ أَصْحَابِهِ».^۱

هر مسلمانی که با رسول خدا ﷺ همراه بوده، یا ایشان را دیده است، پس او از اصحاب حضرت ﷺ است.

با توجه به تعریفات قرطبی و بخاری و... از صحابه، حال سؤال می کنیم، مگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عليه السلام و حضرت فاطمه زهرا عليها السلام جزء صحابه رسول خدا ﷺ نبودند؟!

و علاوه بر این ادعای عامه در مورد صحابه، روایات دیگری وجود دارد که رسول خدا ﷺ، اهل بیت عليهم السلام را امان امت معرفی کرده است:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: الشُّجُومُ أَمَانٌ لِأَهْلِ الْأَرْضِ، وَأَهْلُ بَيْتِي أَمَانٌ لِأُمَّتِي».^۲ ستارگان مایه امنیت اهل زمین، و اهل بیت من مایه امنیت امت من هستند.^۳

→

رسول! این نظر مذهب عامه است، و آنچه همه امامان این امت به آن اعتقاد داشته اند! «الجامع لأحكام القرآن: ج ۱۶ ص ۲۹۹.

۱- صحیح البخاری: ج ۵ ص ۲.

۲- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۴۹.

۳- قال الحاكم: هذا حديث صحيح الاسناد، ولم يخبره (المستدرک: ج ۳ ص ۱۴۹).

اهل بیت علیهم السلام که امان امت هستند حرمتشان حفظ نشد، خلیفه اول و دوم به بدترین صورت به خانه آنان علیهم السلام هجوم بردند، و بهترین بندگان خدا را مورد آزار و اذیت قرار دادند، و امر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیر پا گذاشتند، به طوری که طبق روایات شیعه و سنی غضب خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله شامل حالشان شد.^۱

و طبق گفته امام حنابله، نزدیکترین اشخاص به رسول الله صلی الله علیه و آله که بیشترین مصاحبت را با ایشان صلی الله علیه و آله داشته‌اند، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشند، چرا که وی در تعریف صحابه گفته است:

«أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : كُلُّ مَنْ صَحِبَهُ شَهْرًا، أَوْ يَوْمًا، أَوْ سَاعَةً، أَوْ رَأَهُ».^۲

اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله کسانی هستند که یک ماه، یا یک روز، یا یک ساعت، همراه حضرت صلی الله علیه و آله بوده، و یا ایشان را دیده‌اند!^۳

۱- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : إِنَّمَا فَاطِمَةٌ بِضَعَةٌ مِنِّي، مَنْ أَعْضَبَهَا فَقَدْ أَعْضَبَنِي». این روایت، از جمله روایات صحیح و متفق بین فریقین می‌باشد که در مقدمه کتاب، صحت سندی آن را اثبات نمودیم.

۲- أسد الغابة: ج ۱ ص ۱۹.

۳- ابن کثیر در بیان تعداد اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله گفته است:

«فَقِيلَ عَنْ أَبِي زُرْعَةَ أَنَّهُ قَالَ: يَبْلُغُونَ مِائَةَ أَلْفٍ وَعِشْرِينَ أَلْفًا» (البدايه والنهائيه: ج ۸

حال که ثابت شد مصداق بارز صحابه رسول خدا ﷺ امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله عنه، و حضرت فاطمه زهرا رضی الله عنها هستند، چگونه عامه، اهل بیت علیهم السلام را به تخلف از بیت المال متهم کرده، و دیگر صحابه را از هر گونه خطاء و نقص مبرا می‌کنند؟!

جای بسی تعجب است که عامه، افرادی مانند: معاویه بن ابی سفیان را به عنوان صحابه رسول خدا ﷺ تجلیل می‌کنند؟! و حال آن‌که تاریخ مملو از جنایت این صحابی است.

ابن ابی الحدید از ابوالحسن مدائنی روایت می‌کند: وفات

→

ص ۳۶۰). عدد آنان به صد و بیست هزار نفر می‌رسد!

ابن حجر عسقلانی می‌نویسد:

«وَقَرَأَ ابْنُ حَجْرٍ بِحِطِّ «الدَّهْيِيِّ» مِنْ ظَهْرِ كِتَابِ «التَّجْرِيدِ» لَعَلَّ الْجَمِيعَ ثَمَانِيَةَ آلَافٍ إِنْ لَمْ يَزِيدُوا لَمْ يُنْقُصُوا، ثُمَّ رَأَى يَحْطئه أَنَّ جَمِيعَ مَنْ فِي «أَسَدِ الْغَابَةِ» سَبْعَةُ آلَافٍ وَخَمْسِمِائَةٍ وَأَرْبَعَةٌ وَخَمْسُونَ نَفْسًا» (الإصابة في تمييز الصحابة: ج ۱ ص ۱۲۹).

ابن حجر می‌گوید: به خط دهی در پشت کتاب تجرید دیدم که شاید تمام صحابه هشت هزار (۸۰۰۰) نفر باشند که اگر بیشتر نباشند کمتر نیستند؛ سپس به خط وی دیدم که تمام کسانی که در کتاب «اسدالغابة» معرفی شده‌اند، هفت هزار و پانصد و پنجاه و چهار (۷۵۵۴) نفرند. وی در ادامه می‌گوید: علت اینکه اکثر صحابه شناخته نشده‌اند، آن است که بیشتر آنها بیابان نشین بودند (و با جامعه آن روز ارتباطی نداشتند)؛ و تنها رسول خدا ﷺ را (یک بار آن هم) در حجه الوداع دیده بودند.

حسن بن علی^۱ در سال ۴۹ هجری روی داد. او چهل روز بیمار بود، و ۴۷ سال سن داشت. معاویه سَمی برای جَعَدَه - دختر اشعث بن قیس - فرستاد، و گفت: اگر او را کشتی، صد هزار درهم به تو خواهم داد، و تو را به عقد یزید درمی آورم.

چون حسن بن علی وفات یافت، معاویه مبلغ مذکور را برای او فرستاد، ولی او را برای یزید، تزویج نکرد، و گفت: «می ترسم آنچه را که با پسر پیغمبر انجام دادی، با پسر من نیز انجام دهی!!»^۲

و نیز مدائنی از حصین بن منذر رقاشی روایت می کند که گفت: به خدا قسم؛ معاویه آنچه را که در عهدنامه صلح با حسن بن علی متعهد شده بود، عمل نکرد. او حجر بن عدی و اصحاب او را به قتل رسانید، و برای پسرش یزید بیعت گرفت، و حسن بن علی را مسموم ساخت!!»^۳.

۱- برای حفظ امانت در نقل اسامی معصومین علیهم السلام همان گونه که در متن حدیث آمده، ترجمه شده است.

۲- «قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الْمَدَائِنِيُّ: وَكَانَتْ وَقَاتُهُ فِي سَنَةِ تِسْعٍ وَأَرْبَعِينَ، وَكَانَ مَرَضُهُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا، وَكَانَتْ سِنُهُ سَبْعًا وَأَرْبَعِينَ سَنَةً، دَسَّ إِلَيْهِ مُعَاوِيَةُ سَمًّا عَلَى يَدِ جَعْدَةَ بِنْتِ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ زَوْجَةِ الْحَسَنِ، وَقَالَ لَهَا: إِنْ قَتَلْتِيهِ بِالسَّمِّ فَلَاكَ مِائَةُ أَلْفٍ وَأَرْوَجُكَ يَزِيدَ ابْنِي، فَلَمَّا مَاتَ وَفِي لَهَا بِالْمَالِ وَلَمْ يُزَوِّجْهَا مِنْ يَزِيدَ قَالَ أَحْسَنِي أَنْ تَصْنَعَ بَائِنِي كَمَا صَنَعْتَ بَائِنِ رَسُولِ اللَّهِ» (شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۱۱).

۳- «قَالَ أَبُو الْحَسَنِ وَكَانَ الْحُصَيْنُ بْنُ الْمُؤَذَّرِ الرَّقَاشِيِّ يَقُولُ: وَاللَّهِ مَا وَفَى مُعَاوِيَةُ لِلْحَسَنِ

ابوالفرج اصفهانی مروانی در کتاب «مقاتل الطالبین» نوشته است: معاویه خواست برای پسرش یزید بیعت بگیرد. برای او در این خصوص چیزی مشکل تر از وجود حسن بن علی، و سعد وقاص نبود. پس هر دو را مسموم کرد، و در اثر آن درگذشتند.^۱

ابن عبدالبر در کتاب «استیعاب» در شرح حال امام حسن علیه السلام از قتاده و ابوبکر بن حفص روایت می کند که: دختر اشعث بن قیس، حسن بن علی را مسموم کرد. عده ای می گویند: این عمل او به تحریک معاویه بوده است.^۲

بِشَيْءٍ مِّمَّا أَعْطَاهُ، قَتَلَ حُجْرًا وَأَصْحَابَ حُجْرٍ، وَبَايَعَ لِابْنِهِ يَزِيدَ، وَسَمَّ الْحَسَنَ» (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱۶ ص ۱۷).

۱- «عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ: أَنَّ مُعَاوِيَةَ أَمَرَ الْحَسَنَ أَنْ يَخْطُبَ لَمَّا سَلَّمَ الْأَمْرَ إِلَيْهِ، وَظَنَّ أَنْ سَيُحْضَرُ، فَقَالَ فِي حُطْبَتِهِ: إِنَّمَا الْخَلِيفَةُ مِنْ سَارٍ بِكِتَابِ اللَّهِ، وَسُنَّةِ نَبِيِّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، وَلَيْسَ الْخَلِيفَةُ مِنْ سَارٍ بِالْبُحُورِ، ذَلِكَ مَلِكٌ مَلِكٌ مُلْكًا يَمْتَعُ بِهِ قَلِيلًا ثُمَّ تَنْقَطِعُ لَدُنْهُ وَتَبْقَى تَبَعَتُهُ: وَإِنْ أَدْرِي لَعَلَّهُ فِتْنَةٌ لَكُمْ وَمَتَاعٌ إِلَى حِينٍ. قَالَ: وَأَنْصَرَفَ الْحَسَنُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِلَى الْمَدِينَةِ فَأَقَامَ بِهَا، وَأَرَادَ مُعَاوِيَةَ الْبَيْعَةَ لِابْنِهِ يَزِيدَ، فَلَمْ يَكُنْ سَيِّءٌ أَثْقَلَ مِنْ أَمْرِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ، وَسَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ، فَدَسَّ إِلَيْهِمَا سَمًّا فَمَاتَا مِنْهُ» (مقاتل الطالبین: ص ۸۰).

۲- «وَقَالَ قَتَادَةُ وَأَبُو بَكْرٍ بْنُ حَفْصٍ: سَمَّ الْحَسَنَ بْنِ عَلِيٍّ، سَمَّهُ امْرَأَتُهُ جَعْدَةُ بِنْتُ الْأَشْعَثِ بْنِ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ. وَقَالَتْ طَائِفَةٌ: كَانَ ذَلِكَ مِنْهَا بِتَدْسِيسِ مُعَاوِيَةَ إِلَيْهَا وَمَا بَدَّلَ لَهَا فِي ذَلِكَ، وَكَانَ لَهَا صَرَاوِئِرٌ، وَاللَّهُ أَعْلَمُ» (الاستیعاب فی معرفة الأصحاب فی ترجمة الامام الحسن علیه السلام).

از دیگر جنایات معاویه این است که در نقطه‌ای از شام به نام «مَرْجُ عَدْرَا»^۱ در سال ۵۱ هـ، حجر بن عدی کندی صحابی معروف، و یاران او را به جرم این که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع را لعن نکردند، به قتل رسانید.^۲ صحابه، تابعین و خردمندان اهل ایمان و یقین، این عمل معاویه را مورد نکوهش و اعتراض قرار دادند.

گمان نمی‌کنم خواننده عزیز، بتواند قتل عمرو بن حمت خزاعی - عابد پارسای مشهور - را به وسیله معاویه فراموش کند. سر بریده او اولین سری بود که در اسلام حمل شد.

عمرو بن حَمِق از برگزیدگان صحابه پیغمبر ص بود. و گناهی جز محبت به امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب ع نداشت، چون امیرالمؤمنین ع، خداوند جل و ذکراه، و پیغمبر ص را دوست

۱- مرج عذراء: بالشام بمقربة من دمشق بينهما اثنا عشر ميلا. وفي سنة ثلاث و خمسين قتل معاوية بن أبي سفيان حجر ابن عددي الكندي، وهو أول من قتل صبيرا في الإسلام. (الروض المعطار في خبر الاقطار: ص ۵۳۶).

۲- «حُجْرُ بْنُ عَدِيٍّ بْنِ حَبَلَةَ بْنِ عَدِيٍّ بْنِ رَبِيعَةَ الْكِنْدِيِّ... وَسَمِعَ مِنْ: عَلِيِّ وَعَمَارٍ... وَكَانَ شَرِيفًا، أَمِيرًا مَطَاعًا، أَمَارًا بِالْمَعْرُوفِ، مُقَدِّمًا عَلَى الْإِنْكَارِ، مِنْ شَيْعَةِ عَلِيٍّ - رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمَا - شَهِدَ صَفِيْنَ أَمِيرًا، وَكَانَ ذَا صَلَاحٍ وَتَعَبُدٍ... وَقِيلَ: لَمَّا حَجَّ مُعَاوِيَةَ، اسْتَأْذَنَ عَلَى عَائِشَةَ، فَقَالَتْ: أَقْتَلْتِ حُجْرًا؟ قَالَ: وَجَدْتُ فِي قَتْلِهِ صَلَاحَ النَّاسِ، وَخَفْتُ مِنْ فَسَادِهِمْ. وَكَانَ قَتْلُهُمْ فِي سَنَةِ إِحْدَى وَحَمْسِينَ، وَمَشْهُدُهُمْ ظَاهِرٌ بِعَدْرَاءَ، يُرَازُ» (سير اعلام النبلاء: ج ۳ ص ۴۶۷).

می داشت، و خدا و پیغمبر هم او را دوست می داشتند.^۱

در مورد عمل ننگین خالد بن ولید چه می گوید؟ واقعاً جایی برای توجیه دارد؟ چگونه است مثل این شخص را تبرئه می کنید، اما خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام را با بافتهای واهی متهم می کنید؟ مگر جریان دلخراش مالک بن نویره قابل توجیه است؟ در صورتی که خالد بن ولید از صحابه بود.^۲

۱- «عَمْرُو بْنُ الْحَمَقِ بْنِ الْكَاهِنِ بْنِ حَبِيبِ الْخَزَاعِيِّ مِنْ خُزَاعَةَ... وَالْحَمَقُ هُوَ سَعْدُ بْنُ كَعْبٍ هَاجَرَ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ بَعْدَ الْحُدَيْبِيَّةِ. وَقِيلَ: بَلْ أَسْلَمَ عَامَ حَجَّةِ الْوُدَاعِ وَالْأَوَّلِ أَصْحَحُ. صَحِبَ النَّبِيُّ ﷺ وَحَفِظَ عَنْهُ أَحَادِيثَ وَسَكَنَ الشَّامَ ثُمَّ انْتَقَلَ إِلَى الْكُوفَةِ فَسَكَنَهَا... ثُمَّ صَارَ مِنْ شِيعَةِ عَلِيِّ ﷺ وَشَهِدَ مَعَهُ مُشَاهِدَهُ كُلَّهَا: الْجَمَلُ وَالنَّهْرَوَانُ وَصَفِّينَ وَأَعَانَ حُجْرَ بْنَ عَدِيٍّ ثُمَّ هَرَبَ فِي زَمَنِ زِيَادٍ إِلَى الْمُوصِلِ وَدَخَلَ غَارًا فَتَهَشَّتْهُ حَيَّةٌ فَقَتَلَتْهُ فَبَعَثَتْ إِلَى الْغَارِ فِي طَلَبِهِ فَوُجِدَ مَيِّتًا فَأَخَذَ عَامِلُ الْمُوصِلِ رَأْسَهُ وَحَمَلَهُ إِلَى زِيَادٍ فَبَعَثَ بِهِ زِيَادٌ إِلَى مُعَاوِيَةَ وَكَانَ أَوَّلَ رَأْسِ حُمَيْلٍ فِي الْإِسْلَامِ مِنْ بَلَدٍ إِلَى بَلَدٍ. وَكَانَتْ وَفَاةَ عَمْرٍو بْنِ الْحَمَقِ الْخَزَاعِيِّ سَنَةَ خَمْسِينَ» (الاستيعاب في معرفة الأصحاب، في ترجمة عمرو بن حمق).

۲- خالد بن الوليد:

مزی در مورد وی می نویسد: خَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ بْنِ الْمُغِيرَةَ... الْقَرَشِيُّ، الْمَخْزُومِيُّ، أَبُو سَلِيمَانَ الْحِجَازِيِّ. أَسْلَمَ بَعْدَ الْحُدَيْبِيَّةِ وَقَبْلَ الْفَتْحِ... رَوَى عَنِ النَّبِيِّ ﷺ. (تهذيب الكمال: ج ۸ ص ۱۸۷).

خالد بن ولید، قرشی، مخزومی، أبو سلیمان حجازی. بعد از حدیبیه و قبل از فتح مکه) اسلام آورد. او از پیامبر ﷺ روایاتی را نقل کرده است.

ابن حجر عسقلانی در کتاب «الإصابة» در مورد مالک می نویسد:
 «... كَانَ شَاعِرًا شَرِيفًا فَارِسًا مَعْدُودًا فِي فُرْسَانَ بَنِي يَرْبُوعٍ فِي
 الْجَاهِلِيَّةِ وَأَشْرَافِهِمْ، وَكَانَ مِنْ أَرْذَافِ الْمُلُوكِ، وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اسْتَعْمَلَهُ
 عَلَى صَدَقَاتِ قَوْمِهِ، فَلَمَّا بَلَغَتْهُ وَفَاةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَسَكَ الصَّدَقَةَ، وَفَرَّقَهَا
 فِي قَوْمِهِ»^۱.

مالک بن نویره شاعر و از شخصیت‌های برجسته و جنگجو بود، و جزو نام‌آوران بنی یربوع در جاهلیت بود. وقتی که ایشان مسلمان شد، پیغمبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دستور داد که او نماینده حضرت صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در قبیله خودش باشد، و در زمان پیامبر اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او زکوات و صدقات و غیره را جمع می‌کرد و به مدینه می‌فرستاد.

طبری در تاریخش، (در حوادث سال ۱۱ هجری) قضیه کشتن مالک بن نویره را به طور مفصل آورده و می‌گوید:

«... وَكَانَ يُحَدِّثُ أَنَّهُمْ لَمَّا غَشَا الْقَوْمَ رَاعُوهُمْ تَحْتَ اللَّيْلِ، فَأَخَذَ الْقَوْمُ السَّلَاحَ قَالَ: فَقُلْنَا: إِنَّا الْمُسْلِمُونَ، فَقَالُوا: وَنَحْنُ الْمُسْلِمُونَ، قُلْنَا: فَمَا بَالُ السَّلَاحِ مَعَكُمْ! قَالُوا لَنَا: فَمَا بَالُ السَّلَاحِ مَعَكُمْ! قُلْنَا: فَإِنْ كُنْتُمْ كَمَا تَقُولُونَ فَضَعُوا السَّلَاحَ، قَالَ: فَوَضَعُوهَا، ثُمَّ صَلَّيْنَا وَصَلُّوا...»^۲.

۱- الإصابة: ج ۵ ص ۵۶۰ رقم ۷۷۱۲.

۲- «وقتی که ما حمله کردیم بر قبیله مالک بن نویره، اینها در برابر ما سلاح کشیدند، و ما گفتیم: که ما مسلمانیم، آنها هم گفتند: ما نیز مسلمانیم. گفتیم: اگر مسلمان هستید

ابن‌اعثم نیز قضیه خالد را به طور مفصل نقل کرده، و می‌گوید: وقتی که خالد بن ولید وارد منطقه بنی تمیم شد، با سپاهش از همه طرف آنان را محاصره کرد، و در آن جا مسائلی پیش آمد تا آن جایی که دستور داد: پسرعموهای مالک را گردن بزنند.

قوم مالک گفتند: ما همه مسلمان هستیم. چرا دستور به قتل ما می‌دهی؟ پیرمردی از آنها گفت: آیا ابوبکر دستور نداده کسی را که به سوی قبله نماز خواند، حق کشتنش را ندارد؟ خالد بن ولید گفت: شما اصلاً یک لحظه هم نماز نخوانده‌اید. ابوقتاده که از صحابه است، در مقابل خالد ایستاد و گفت: خالد تو حق نداری دستور کشتن اینها را صادر کنی. خالد گفت: چطور؟

ابوقتاده گفت: من خود شاهد بودم اینان پشت سر ما نماز خواندند. ولی خالد نپذیرفت و دستور داد آنها را یکی پس از دیگری گردن زدند.

ابن‌اعثم در ادامه می‌آورد: ابوقتاده با خداوند عهد کرد که در هیچ سفری همراه خالد بن ولید نباشد. خالد دستور داد گردن مالک را نیز

→

پس این سلاحها چیست؟ پس آنها اسلحه‌ها را به زمین گذاشته سپس نماز خواندیم و آنها نیز نماز خواندند.» (تاریخ الطبری: ج ۲ ص ۵۰۳؛ تاریخ الإسلام ذهبی: ج ۳ ص ۳۳).

بزنند. مالک گفت: آیا دستور قتل مرا صادر می‌کنی، و حال آن‌که من مسلمانم، و رو به قبله نماز می‌خوانم؟

خالد گفت: اگر مسلمان هستی، چرا زکات نمی‌دهی؟

مالک گفت: پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دستور داد که زکات را به نائب و خلیفه واقعی برسانیم. و از این گونه سخنان بین مالک و خالد ردّ و بدل شد، تا این‌که خالد گفت: هیچ راهی ندارم جز این‌که تو را بکشم. مالک نگاهی به همسرش کرد، و گفت: به خاطر جمال زنم می‌خواهی مرا بکشی تا بعد از من او را تصاحب کنی. خالد گفت: نه، تو را به خاطر رجوعت از اسلام می‌کشم.^۱

ابوالفداء به صراحت می‌گوید: خالد به ضرار بن ازور گفت: گردن او را بزن، مالک به همسرش نگاه می‌کرد... و همسرش در نهایت زیبایی بود. او را کشت و همان شب به همسر مالک بن نویره تجاوز کرد، و سر بریده مالک بن نویره را که از شرفاء قومش بود، برای پختن طعام در زیر دیگ قرار داد....^۲

۱- الفتح: ج ۱ ص ۲۰.

۲- فقال خالد: لا أقالني الله إن أفلتتک، وتقدم إلى ضرار بن الأزور بضرب عنقه، فالتفت مالک إلى زوجته وقال لخالد: هذه التي قتلتني، وكان في غاية الجمال، فقال خالد: بل الله قتلك برجوعك عن الإسلام. فقال مالک: أنا على الإسلام، فقال خالد: يا ضرار اضرب عنقه. فضرب عنقه وجعل رأسه اثمية القدر، وكان من أكثر الناس شعراً، وقبض

با توجه به قضایای مذکور، بر این نکته واقف می شویم که اینان برای تصاحب تاج و تخت حکومت از هیچ عملی ابراء ندارند، ولو این که آن تصرف و غضب خلافت، منوط به آتش زدن خانه وحی، و مجروح نمودن حوراء انسیه، و سقط محسن، و اخراج با اکراه کسی باشد که به نص فریقین بعد از پیامبر ﷺ افضل و اعلم و... بود.

عامه در موطن مختلف اعتراف می کنند که: مهاجمین پس از هجوم به خانه و هتک حرمت خاندان اهل بیت ﷺ وارد خانه شده، و یار دیرین پیامبر اکرم ﷺ را دست بسته، و با حالتی بسیار دردناک برای بیعت به سوی مسجد می کشاندند.

→

كيفيت اخراج امير المؤمنين عليه السلام

«فَاسْتُخْرِجَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام مِنْ مَنْزِلِهِ ^١ مُكْرَهًا مَسْحُوبًا ^٢ وَ
 انْطَلَقُوا بِهِ ^٣، يَسُوقُهُ عُمَرُ ^٤ سَوْقًا عَنِيفًا ^٥ وَيَقُودُهُ آخِرُونَ كَمَا قَالَ عليه السلام: كَمَا
 يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ ^٦، إِلَى بَيْعَتِهِمْ، مُضَلَّةً سِيُوفُهَا، مُقَدَّعَةً أَسِنَّتِهَا وَ
 هُوَ سَاخِطُ الْقَلْبِ، هَائِجُ الْغَضَبِ، شَدِيدُ الصَّبْرِ، كَاظِمُ الْغَيْظِ ^٧ فَجِيءَ بِهِ
 تَعْبًا ^٨».

١- المسترشد: ص ٣٨١؛ الاحتجاج: ص ٨٦.

٢- الهدايه الكبرى: ص ١٣٨-١٣٩.

٣- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد: ج ١١ ص ٦.

٤- المسترشد: ص ٣٧٨؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد: ج ٢ ص ٥٠ و ج ٦ ص ٤٧.

٥- شرح نهج البلاغه، ابن ابى الحديد: ج ٦ ص ٤٩.

٦- هذه العبارة موجوده فى كتاب معاويه و جواب امير المؤمنين عليه السلام له، راجع: وقعة

صفيين: ص ٨٧؛ الفتوح، للاعشم الكوفى: ج ٢، ص ٥٧٨؛ العقد الفريد: ج ٤

ص ٣٠٨-٣٠٩ (دارالكتاب العربى)؛ نهج البلاغه: ص ١٢٢-١٢٣؛ الفصول المختارة:

ص ٢٨٧؛ تقريب المعارف: ص ٢٣٧؛ المناقب للخوارزمى: ص ١٧٥؛ الاحتجاج:

ص ١٧١؛ شرح نهج البلاغه: ج ١٥ ص ٧٤ و ١٨٣؛ صبح الاعشى: ج ١ ص ٢٢٨-٢٣٠؛

جواهر المطالب: ج ١ ص ٣٥٧، ٣٧٤؛ الصراط المستقيم: ج ٣ ص ١١.

٧- مصباح الزائر: ص ٤٦٣-٤٦٤.

٨- تاريخ الطبرى: ج ٢ ص ٢٠٣.

امیرالمؤمنین علیه السلام را از خانه اش خارج کردند، در حالی که از خروج ابا داشت، او را به زور می کشیدند، عمر به شکل بسیار شدید به همراهی دیگران امیرالمؤمنین علیه السلام را می کشیدند، کما این که امیرالمؤمنین علیه السلام خود فرمود: مرا هم چون شتر افسار زدند، کشیدند تا بیعت کنم. و با شمشیر از امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت گرفتند، و علی بن ابی طالب علیه السلام خیلی صبر کرد، و خشم و غضب خود را فرو برد، و در حالی علی بن ابی طالب علیه السلام را آوردند که خسته بود.

«وَفِي رِوَايَةٍ: يَمْضِي بِهِ رِكْضًا»^۱.

و در روایتی دارد که حضرت علیه السلام را می کشیدند، در حالی که این کشیدن به حالت دویدن بود، و مردم نظاره گر واقعه بودند، به طوری که کوچه های مدینه از حضور مردان شلوغ شد.

«وَأَجْتَمَعَ النَّاسُ يَنْظُرُونَ وَ أَمْتَلَأَتْ شَوَارِعُ الْمَدِينَةِ مِنَ الرَّجَالِ^۲
فَمَا مَرَّ بِمَجْلِسٍ مِنَ الْمَجَالِسِ إِلَّا يُقَالُ لَهُ: انْطَلِقْ فَبَايِعْ»^۳.

هر جا می رسید مردم فریاد می کردند برو و بیعت کن.

«وَأَتْبَعَهُ سَلْمَانَ وَ أَبُو ذَرَّ وَ الْمِقْدَادُ وَ عَمَّارُ وَ بَرِيْدَةُ وَ هُمْ يَقُولُونَ:

۱- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۴۵.

۲- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۴۹.

۳- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۴۵.

مَا أَسْرَعَ مَا....

وَ قَالَ بُرَيْدَةُ بْنُ الْحَصِيبِ الْأَسْلَمِيُّ: يَا عُمَرُ أَتَيْتَ عَلِيَّ أَخِي رَسُولَ
اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ وَصِيَّهِ وَ عَلَى ابْنَتِهِ فَتَضَرَّبُ بِهَا، وَ أَنْتَ الَّذِي تَعْرِفُكَ فَرِيشٌ بِمَا
تَعْرِفُكَ بِهِ...»^۱.

هنگامی که او [امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام] را می بردند،
به دنبال او سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و بریده حرکت می کردند و
می گفتند: چه زود به رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پشت کردید....

بریده بن حصیب اسلمی می گفت: ای عمر آمدی سراغ برادر و
وصی رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و آمدی که دخت رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بزنی، و
قریش خوب تو را می شناخت که چه کارهایی انجام دادی.

«وَ كَانَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا يَتَأَلَّمُ وَ يَتَظَلَّمُ وَ يَسْتَجِدُّ وَ يَسْتَصْرِخُ،
وَ هُوَ يَقُولُ: أَمَا وَ اللَّهُ لَوْ وَقَعَ سَيْفِي فِي يَدِي لَعَلِمْتُمْ أَنَّكُمْ لَمْ تَصِلُوا إِلَيَّ
هَذَا أَبَدًا أَمَا وَ اللَّهُ مَا أَلُومُ نَفْسِي فِي جِهَادِكُمْ وَ لَوْ كُنْتُ أُسْتَمْسِكُ مِنْ
أَرْبَعِينَ رَجُلًا لَفَرَّقْتُ جَمَاعَتَكُمْ وَ لَكِن لَعَنَ اللَّهُ أَقْوَامًا بَايَعُونِي ثُمَّ
حَدَلُونِي...»^۲.

۱- کتاب سلیم: ص ۲۵۱.

۲- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۱۱ ص ۱۱۱، عن كثير من المحدثين؛ الهجوم
على بيت فاطمه: ص ۱۲۸؛ کتاب سلیم بن قیس: ج ۲ ص ۵۸۸، الاحتجاج: ص ۸۳.

امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را در حالی می بردند که او درد می کشید، و او دادخواهی می کرد و طلب یاری می نمود، و فریاد می زد... و می فرمود: به خدا قسم اگر شمشیرم در دستم قرار می گرفت، می دانستید که هرگز به این کار دست نمی یافتید. به خدا قسم خود را در جهاد با شما سرزنش نمی کنم، و اگر چهل نفر یار داشتم جمعیت شما را متفرق می ساختم، ولی خدا لعنت کند قومی را که با من بیعت کردند، و سپس مرا خوار نمودند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

«فَجَاءَ عُمَرُ فِي عِصَابَةٍ، مِنْهُمْ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَسَلَمَةُ بْنُ سَلَامَةَ
بْنِ وَقْشٍ، وَهُمَا مِنْ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، فَصَاحَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَنَاشَدَتْهُمْ
اللَّهُ، فَأَخَذُوا سَيْفِي عَلِيٍّ وَالزُّبَيْرِ، فَضَرَبُوا بِهِمَا الْجِدَارَ حَتَّى كَسَرُوهُمَا،
ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا عُمَرُ يَسُوقُهُمَا...»^۱.

عمر با عده‌ای از جمله: اسید بن حضیر، و سلمه بن سلامه از قبیله عبدالأشهل به در خانه آمدند، فاطمه علیها السلام فریاد زد از آنان خواست خدا را مد نظر بگیرند. در این هنگام شمشیر [علی] و زبیر را گرفتند، و به دیوار زدند، تا شمشیرها شکست، و سپس علی و زبیر را خارج کردند، و عمر آنها را می کشید.

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۷۶.

روایت شده است که عباس در زمانی که رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده بود، به سوی امیرالمؤمنین علیه السلام رفت، و گفت: دست را دراز کن تا با تو بیعت کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام ایستاد و به همراه شیعیانش به منزلش رفت، و به خاطر عهدهی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با او کرده بود... بر او هجوم آوردند، و درب خانه را آتش زده، و او را به زور از خانه خارج کردند.^۱

آیا عمل آنها مصداق حفظ حرمت و پاسداری از خاندان اهل بیت علیهم السلام است که خداوند سبحان فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۲!

آیا حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مصداق قُربی نبودند؟ مگر قرآن کریم نفرمود: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۳.

آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بضعه و پاره تن حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نبود؟! مگر رسول خدا صلی الله علیه و آله مکرراً نفرمود:

۱- «فَرَوِي أَنَّ الْعَبَّاسَ صَارَ إِلَىٰ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ، وَ قَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، فَقَالَ لَهُ: ائْتِدْ يَدَكَ أَبَايَعُكَ... فَأَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام ، وَ مَنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ فِي مَنَازِلِهِمْ بِمَا عَاهَدَهُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله ، فَوَجَّهُوا إِلَىٰ مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كُرْهَا» اثبات الوصية: ص ۱۴۲.

۲- الشوری: ۲۳.

۳- الاحزاب: ۵۷.

«فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، يُؤْلِمُهَا مَا يُؤْلِمُنِي، وَيَسْرُنِي مَا يَسْرُهَا».^۱

فاطمه پاره وجود من است، هر چه او را بیازارد مرا آزرده است، و هر چه او را مسرور گرداند، مرا مسرور کرده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي».^۲

فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ پاره وجود من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعِغْضِكَ».^۳

ای فاطمه، خدا با غضب تو غضبناک می شود.

آیا حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ ناراحتی خود را از دو خلیفه ابراز نکرد؟

اعلام عامه نقل کرده اند:

هنگامی که آن دو (ابوبکر و عمر) عذرخواهی کردند، حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ عذرخواهی آنان را نپذیرفت؛ بلکه از آنها این چنین اعتراف گرفت:

۱- المناقب الخوارزمی: ص ۳۵۳.

۲- السنن الكبرى: ج ۱۰ باب من قال: لا تجوز شهادة الوالد لولده: ص ۲۰۱؛ كنز العمال: ج ۱۳ ص ۹۶؛ نور الأبصار: ص ۵۲؛ ینابیع المودة: ج ۲ ص ۳۲۲.

۳- الصواعق المحرقة: ص ۱۷۵؛ المستدرک الحاکم، باب مناقب فاطمة عَلَيْهَا السَّلَامُ؛ مناقب الإمام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ، لابن المغازلی: ص ۳۵۱.

«نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ أَلَمْ تَسْمَعَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ، وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، وَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْتَنَيْ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي».

شما را به خدا سوگند می‌دهم، آیا شما دو نفر از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است، هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد و احترام کند، مرا دوست داشته و احترام کرده است، و هر کس فاطمه را خشنود نماید مرا خشنود کرده است، و هر کس فاطمه را ناراحت کند، مرا ناراحت کرده است؟!

ابوبکر و عمر هر دو اعتراف کرده و گفتند: «نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ» (آری ما از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این‌گونه شنیدیم).

[سپس صدیقه طاهره علیها السلام فرمود]: «فَإِنِّي أُشْهِدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ أَنْكُمَا أَسَخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَلَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُونَكُمَا إِلَيْهِ».

پس من خدا و فرشتگان را شاهد می‌گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده‌اید، و رضایت مرا بدست نیاورده‌اید، و به خدا سوگند در ملاقات با پدرم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد.

پس ابوبکر گفت: من از خشم او (پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ) و خشم تو ای فاطمه به خدا پناه می‌برم!... سپس [حضرت فاطمه زهرا علیها السلام] فرمود:

«وَاللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيَهَا»^۱ (به خدا قسم پس از هر نماز بر تو نفرین می کنم).

با توجه به عبارت صریح ابن تیمیه در توجیه هجوم به بیت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام که گفت: «وَعَايَةُ مَا يُقَالُ: إِنَّهُ كَبَسَ الْبَيْتَ لِيَنْظُرَ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي يُقَسِّمُهُ»^۲.

عده‌ای در صدد برآمدند تا با ارائه معنایی دیگر از «کبس البیت» این قضیه را توجیه کنند. در برخی مناظرات ادعا کرده‌اند «کبس» بمعنای دخول است، و نه به معنای هجوم. و این در حالی است که «کبس دار» در استعمال اهل لسان به معنای هجوم است.^۳

و بر فرض این که «کبس البیت» و «کبس الدار» در معنای داخل شدن عادی به خانه هم استعمال شده باشد، اما از آنجا که ابن تیمیه آن را در مورد فعل ابوبکر ذکر کرده است، نمی‌تواند به معنای داخل شدن عادی باشد، چرا که ابوبکر از این «کبس» بعداً اظهار ندامت می‌کند.^۴

۱- الإمامة والسياسة، ج ۱، ص ۱۷، باب كيف كانت بيعة علي عليه السلام.

۲- منهاج السنة النبوية: ج ۸ ص ۲۹۱.

۳- «كَبَسَ دَارَهُ: هَجَمَ عَلَيْهِ وَأَخْطَأَ بِهِ وَأَقْتَصَرَ ابْنُ الْقَطَّاعِ عَلَى الْهُجُومِ». (تاج العروس من جواهر القاموس: ج ۸ ص ۴۳۸).

۴- «قَالَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ مَوْتِهِ: ... فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ». (تاريخ الطبری: ج ۳ ص ۴۳۰).

پس اگر منظور از کبس داخل شدن معمولی بود، چه جای ندامت و پشیمانی است؟!

در نتیجه عامه در مورد هجوم نتوانستند پاسخگو باشند، لذا با القاء شبهات واهی از بیان حق شانه خالی کرده‌اند.

چگونه می‌توان این موارد را توجیه کرد و از آن پاسخ گفت؟!

و اما جواب شبهه مخالفین:

(در هنگام هجوم به خانه وحی با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام چرا حضرت فاطمه زهرا علیه السلام پشت درب آمد؟) برای دفع این شبهه، ده دلیل ارائه می‌نماییم:

(۱)

نزدیک بودن حضرت فاطمه زهرا علیه السلام به درب خانه هنگام هجوم

أولاً: از روایتی که عیاشی^۱ در تفسیر خود نقل کرده استفاده می‌شود که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام نزدیک درب ورودی منزل بودند، و با دیدن عمر و همراهان، حضرت در را فوراً به روی آنان بستند تا وارد خانه نشوند.

۱- قَالَ النَّجَاشِيُّ: مُحَمَّدُ بْنُ مَسْعُودِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيَّاشِ السَّمَرْقَنْدِيِّ، أَبُو النَّضْرِ الْمَعْرُوفُ بِالْعِيَّاشِيِّ، ثِقَّةٌ، صَدُوقٌ، عَيْنٌ مِنْ عَيُونِ هَذِهِ الطَّائِفَةِ... وَكَانَ فِي أَوَّلِ أَمْرِهِ عَامِيَّ الْمَذْهَبِ، وَسَمِعَ حَدِيثَ الْعَامَّةِ، فَأَكْثَرَ مِنْهُ ثُمَّ تَبَصَّرَ وَعَادَ إِلَيْنَا... وَصَنَّفَ أَبُو النَّضْرِ كُتُبًا، مِنْهَا: كِتَابُ التَّفْسِيرِ، وَ... (رجال النجاشي: ص ۳۳۵ الرقم ۹۴۴).

محمد بن مسعود سلمی سمرقندی، معروف به عیاشی، شخصی مورد اعتماد، راستگو، بزرگی از بزرگان طائفه بود، او ابتداء عامی مذهب بود، که احادیث بسیار از آنها شنیده بود، و لکن سرانجام متنبه شده و به مذهب حق گرایش یافت، او دارای تألیفاتی است، از جمله: تفسیر، و...

عمر گفت: برخیزید تا پیش او (علی بن ابی طالب علیه السلام) برویم پس ابوبکر، عثمان، خالد بن ولید، مغیره بن شعبه، ابو عبید جراح، سالم مولی ابو حذیفه، و قنفذ و من به همراه آنها راه افتادم، چون نزدیک خانه رسیدیم، حضرت فاطمه زهراء علیها السلام آنان را دید، و لذا در را بست و شک نداشت که بدون اجازه وارد نخواهند شد. عمر در را که از شاخه‌های خرما ساخته شده بود، با لگد شکست، سپس وارد خانه شدند، و [امیرالمؤمنین] علی علیه السلام را کشان کشان از خانه بیرون بردند.^۱

از این روایت و فحوای دیگر روایاتی که از عامه نقل شده^۲، چنین به نظر می‌رسد که صدیقه کبری علیها السلام با مشاهده مهاجمین، درب را فوراً بر رویشان بست، به امید این که حرمت خانه‌ای که افضل از بیوت

۱- «... قَالَ عُمَرُ: قَوْمُوا بِنَا إِلَيْهِ، فَقَامَ أَبُو بَكْرٍ، وَعُمَرُ، وَعُثْمَانُ، وَخَالِدُ بْنُ الْوَلِيدِ، وَالْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ، وَأَبُو عَبِيدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ، وَسَالِمٌ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ، وَقَنْفُذٌ، وَقُمْتُ مَعَهُمْ، فَلَمَّا انْتَهَيْنَا إِلَى الْبَابِ. فَرَأَتْهُمُ فَاطِمَةُ علیها السلام أَغْلَقَتِ الْبَابَ فِي وُجُوهِهِمْ، وَهِيَ لَا تَشْكُ أَنْ لَا يَدْخُلَ عَلَيْهَا إِلَّا بِإِذْنِهَا، فَضَرَبَ عُمَرُ الْبَابَ بِرِجْلِهِ، فَكَسَرَهُ وَكَانَ مِنْ سَعَفٍ، ثُمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا علیه السلام مُلْتَبِّئًا» تفسیر العیاشی: ج ۲، ص ۶۷، بحار الأنوار: ج ۲۸، ص ۲۲۷.

۲- اثبات الوصیة: ص ۱۴۳، العقد الفرید: ج ۳، ص ۶۳، تاریخ یعقوبی: ج ۲، ص ۱۲۶- السقیفة جوهری: ص ۷۲، شرح نهج البلاغة: ج ۱۷، ص ۱۶۸، انساب الاشراف البلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، اعلام النساء: ج ۴، ص ۱۱۴، الامامة والسیاسة: ص ۱۳، الریاض النظرية: ج ۱ ص ۲۴۱، تاریخ ابوالفداء: ج ۱ ص ۱۵۶، دیوان محمد حافظ ابراهیم: ج ۱ ص ۸۲.

انبیاء علیهم السلام است را حفظ کنند، و بدون اجازه وارد نشوند.

و این که مهاجمین بدون اذن داخل خانه شدند، و حرمت خانه حضرت علیه السلام را هتک نمودند، به شهادت منابع متعدد عامه از مسلمات تاریخ می باشد.

چنانکه ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنة» نوشته است، کسی درب منزل (منزل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) را باز نکرد؛ بلکه مهاجمان به زور وارد خانه حضرت علیها السلام شدند.^۱

و از روایت منقول از مرحوم عیاشی رحمته الله^۲ به خوبی روشن می شود، کسانی که به خانه حضرت علیها السلام هجوم بردند، بدون مقدمه وارد خانه شدند، و فرصتی ندادند تا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پشت درب بیایند، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم به درب خانه نزدیکتر بودند، و واقعه در یک لحظه رخ داده.

مسعودی^۳ در کتاب «اثبات الوصیة» نقل می کند:

«فَوَجَّهُوا إِلَىٰ مَنْزِلِهِ، فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ، وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ»

۱- [وَعَايَةٌ مَا يُقَالُ: إِنَّهُ كَبَسَ الْبَيْتَ لِيَنْظُرَ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي يُقَسِّمُهُ] (منهاج

السنة لابن تیمیه: ج ۸ ص ۲۹۱).

۲- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۶۷.

۳- علی بن الحسین بن علی المسعودی، أبو الحسن الهمدلی (رجال النجاشی: ص ۲۴۳

الرقم ۶۶۵).

كُرْهًا، وَ ضَغُطُوا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحَسِّنًا، وَ أَحَذَوْه
بِالْبَيْعَةِ فَاَمْتَنَعَ، وَ قَالَ: لَا أَفْعَلُ. فَقَالُوا: نَقُتْلُكَ! فَقَالَ: إِنْ تَقْتُلُونِي فَإِنِّي
عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحُو رَسُولِهِ...»^۱.

آنگاه مردم متوجه منزل [امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام] شده، و بر آن بزرگوار هجوم بردند، درب خانه‌ی او را به آتش کشیدند، و آن برگزیده خدا را بدون رضایت از منزل خارج کردند، سیده نساء را بوسیله لنگه درب طوری فشردند که محسن خود را سقط کرد، و او [امیرالمؤمنین علیه السلام] را برای بیعت بردند، و حضرت از بیعت امتناع کرد. گفتند تو را می کشیم....

ابن عبد ربّه در «العقد الفرید» می نویسد:

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که آنان را از خانه بیرون بیاورد، و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی که همراه داشت، و آن را به قصد آتش زدن خانه برداشته بود، به سوی آنها حرکت کرد. فاطمه گفت: ای پسر خطاب! آتش آورده‌ای خانه مرا بسوزانی؟ گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید....^۲

۱- اثبات الوصیة: ۱۴۶.

۲- «الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ: ... فَأَمَّا عَلِيُّ وَ الْعَبَّاسُ وَ الزُّبَيْرُ فَفَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ،

و یعقوبی در تاریخش می نویسد:

«... وَ بَلَغَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ إِنْ جَمَاعَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ، فَقَدِ اجْتَمَعُوا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَتَوْا فِي جَمَاعَةٍ حَتَّى هَجَمُوا الدَّارَ»^۱.

به ابابکر و عمر خبر رسید که عده‌ای از مهاجرین و انصار، همراه علی بن ابی طالب [علیه السلام] در خانه فاطمه دختر رسول خدا جمع شده‌اند، پس همراه عده‌ای آمدند و به خانه هجوم آوردند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

عمر با عده‌ای از جمله: اسید بن حضیر، و سلمه بن سلامه از قبیله عبدالأشهل به در خانه وحی آمدند، پس فاطمه [علیه السلام] فریاد زد و از آنان خواست خدا را مد نظر بگیرند. در این هنگام شمشیر علی [بن ابی طالب] و زبیر را گرفتند، و به دیوار زدند تا شمشیرها شکست، و سپس علی و زبیر را خارج کردند، و عمر آنها را می کشید.^۲

→

حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ، وَقَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَوَا فَقَاتِلَهُمْ. فَأَقْبَلَ [عمر] يَقْسِمُ مِنْ نَارِ عَلِيٍّ أَنْ يُضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ! أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلْتُ فِيهَا الْأُمَّةُ» عقد الفريد: ج ۳ ص ۶۳.

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۶.

۲- «فَجَاءَ عُمَرُ فِي عِصَابَةٍ، مِنْهُمْ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَسَلَمَةُ بْنُ سَلَامَةَ بْنِ وَقْفِشٍ، وَهُمَا مِنْ

←

مسعودی می نویسد:

«فَرَوِيَ أَنَّ الْعَبَّاسَ صَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَقَدْ قُضِيَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَقَالَ لَهُ: ائْتِدْ يَدَكَ أَبَايَعُكَ... فَأَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام، وَمَنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ فِي مَنَازِلِهِمْ بِمَا عَاهَدَهُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله، فَوَجَّهُوا إِلَى مَنْزِلِهِ، فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَأَحْرَقُوا بَابَهُ، وَاسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهًا»^۱.

در بعضی از روایات منقول از متون عامه، دارد که حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وقتی ناله جانسوز صدیقه کبری علیها السلام را شنید، خود را به عمر رساند و او را به زمین کوبید.

آلوسی مفسر از علماء مشهور اهل تسنن می نویسد:

«أَنَّهُ لَمَّا يَحِبُّ عَلَى غَضَبِ عُمَرَ، وَأَصْرَمَ النَّارِ بِبَابِ عَلِيٍّ، وَأَحْرَقَهُ وَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلَتْهُ فَاطِمَةُ، وَصَاحَتْ: يَا أَبَتَاهُ وَيَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَفَعَ عُمَرُ

→

بَنِي عَبْدِ الْأَسْهَلِ، فَصَاحَتْ فَاطِمَةُ علیها السلام وَنَاشَدَتْهُمْ اللَّهَ، فَأَخَذُوا سَيْفِيَّ عَلِيٍّ وَالزُّبَيْرِ، فَضَرَبُوا بِهِمَا الْجِدَارَ حَتَّى كَسَرُوهُمَا، ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا عُمَرُ يُسُوقُهُمَا...» شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۷۶.

۱- «روایت شده است که عباس در زمانی که رسول خدا صلى الله عليه وآله فوت شده بود، به سوی امیرالمؤمنین عليه السلام رفت و گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم... امیرالمؤمنین عليه السلام ایستاد و به همراه شیعیانش به منزلش رفت، به خاطر عهدی که رسول خدا صلى الله عليه وآله با او کرده بود... پس بر او هجوم آوردند، و درب خانه را آتش زده، و او را به زور از خانه خارج کردند» اثبات الوصیة: ص ۱۴۲.

السَّيْفَ وَهُوَ فِي غَمْدِهِ فَوْجًا بِهِ جَنِيهَا الْمُبَارَكُ، وَرَفَعَ السَّوْطَ فَضْرَبَ بِهِ صُرْعَهَا، فَصَاحَتْ: يَا أَبَتَاهُ فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِنَائِبِ عُمَرَ وَهَزَّهَ وَوَجَّأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ»^۱.

چون علی جواب عمر را نداد، عمر عصبانی شد، و درب خانه علی را به آتش کشید، و داخل خانه شد، فاطمه به طرف عمر آمد، و فریاد زد: «ای پدر، ای رسول الله!» عمر شمشیرش را که در غلاف بود بلند کرد و به پهلوی مبارکش زد، تازیانه را بلند کرد و بر بازوی او زد، فاطمه فریاد زد: «یا ابتاه» (با مشاهده این ماجرا) علی ناگهان از جا برخاست و گریبان عمر را گرفت و او را به شدت کشید و بر زمین زد، و بر بینی و گردنش کوبید.

آلوسی بعد از نقل روایت هیچ‌گونه عکس‌العملی نشان نداده، و روایت را بدون حاشیه و نقدی نقل کرده؛ و این خود حکایت از پذیرفتن آن روایت دارد، والا باید یک تعلیق در رد روایت ذکر می‌کرد. البته این یک واقعیت است که با وجود روایات متعدد ثابت شده، پس امثال وی چگونه می‌توانند منکر این واقعه شوند؟

۱- تفسیر روح المعانی: ج ۲ ص ۱۲۰.

(۲)

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام پشت درب آمد تا بلکه مهاجمین حیا کنند و از هجوم منصرف شوند

ثانیاً: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مواطن مختلف، دختر گرامی اش را مورد تجلیل و احترام بسیار قرار می داد^۱، مگر نه این که سیره و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله حجت بلا منازعه است، و بر ما هم واجب است چون رسول الله صلی الله علیه و آله رفتار کنیم^۲.

حال عامه چرا علت این همه اجلال و اکرام را سؤال نمی کنند؟ و چرا بر طبق سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل نمی کنند؟

مضافاً به این که خداوند سبحان در قرآن مجید، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله را مطهر خوانده است: ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً﴾^۳.

«خداوند می خواهد که پلیدی و گناه را از شما اهل بیت دور کند،

۱- لَا شَكَّ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ يُحِبُّ فَاطِمَةَ علیها السلام ، قَالَ صلی الله علیه و آله : «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْذِنِي مَا يُؤْذِيهَا» (تفسیر فخر رازی: ج ۲۷ ص ۵۹۵).

۲- وَتَبَّتْ بِالثَّقَلِ الْمُتَوَاتِرِ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله : أَنَّهُ كَانَ يُحِبُّ عَلِيًّا وَالْحَسَنَ وَالْحُسَيْنَ ، وَإِذَا تَبَّتْ ذَلِكَ وَجَبَ عَلَى كُلِّ الْأُمَّةِ مِثْلُهُ لِقَوْلِهِ: وَاتَّبِعُوهُ لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ (همان).

۳- الاحزاب: ۳۳.

و کاملاً شما را پاک سازد».

مراد از اهل بیت علیهم السلام که در این آیه ذکر شده است چه کسانی هستند؟ پاسخ این پرسش را در روایات عامه می‌جوئیم.

واحدی در کتاب «اسباب النزول» می‌نویسد: آیه تطهیر درباره پنج نفر نازل شد. که عبارتند از: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام.^۱

ابن حجر در کتاب «الاصابة» می‌نویسد: ام سلمه گفت: آیه تطهیر در خانه من نازل شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه، علی، حسن و حسین علیهم السلام در این خانه بودند. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هُؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي» این عده اهل بیت علیهم السلام من هستند.^۲

حاکم حسکانی در کتاب «شواهد التنزیل» می‌نویسد: وقتی که

۱- «حَدَّثَنِي مَنْ سَمِعَ أُمَّ سَلَمَةَ تَذْكُرُ أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله كَانَ فِي بَيْتِهَا - فَأَتَتْهُ فَاطِمَةُ بِبُرْمَةٍ فِيهَا خَزِيرَةٌ - فَدَخَلَتْ بِهَا عَلَيْهِ، فَقَالَ لَهَا: ادْعِي زَوْجَكَ وَابْنَتِكَ - قَالَتْ: فَجَاءَ عَلِيُّ وَحَسَنٌ وَحُسَيْنٌ، فَدَخَلُوا عَلَيْهِ فَجَلَسُوا يَأْكُلُونَ مِنْ تِلْكَ الْخَزِيرَةِ وَهُوَ عَلَى مَنَامَةٍ لَهُ، وَكَانَ تَحْتَهُ كِسَاءٌ حَبْرِيٌّ وَ أَنَا فِي الْحُجْرَةِ أَصْلَى - فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ هَذِهِ الْآيَةَ: إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا». قَالَتْ: فَأَخَذَ فَضْلُ الْكِسَاءِ فَغَسَّاهُمْ بِهِ، ثُمَّ أَخْرَجَ يَدَيْهِ، فَأَلَوَى بِهِمَا إِلَى السَّمَاءِ - ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلُ بَيْتِي وَخَاصَّتِي - فَأَذْهِبْ عَنْهُمْ الرِّجْسَ وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيرًا». قَالَتْ: فَأَدَخَلْتُ رَأْسِي فِي الْبَيْتِ - وَقُلْتُ: أَنَا مَعَكُمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ، إِنَّكَ إِلَيَّ خَيْرٌ (اسباب النزول: ص ۳۶۹).

۲- الاصابة في تمييز الصحابة: ج ۸ ص ۲۶۵.

آیه ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^۱ نازل شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هنگام هر نماز به درب خانه علی علیه السلام و فاطمه علیها السلام می آمد، و می فرمود:

«الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ...»^۲.

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک علی الصحیحین»، ترمذی در کتاب «سنن»، و احمد بن حنبل در کتاب «مسند» می نویسند: پیامبر صلی الله علیه و آله به درب خانه حضرت زهرا علیها السلام آمده، و می فرمود:

«الصَّلَاةُ يَا أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيراً»^۳.

ابن عساکر، به نقل از ابی سعید خدری می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از نزول آیه ﴿وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا﴾^۴ به مدت هشت ماه

۱- سوره طه: ۱۳۲.

۲- «قَالَ أَبُو الْحَمْرَاءِ خَادِمُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَأْتِي بَابَ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ [عِنْدًا كُلِّ صَلَاةٍ فَيَقُولُ: الصَّلَاةَ رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ] (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: ج ۱ ص ۴۹۷ ح ۵۲۶).

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۸، سنن الترمذی، ح ۳۲۰۶، مسند احمد: ج ۳ ص ۲۵۹.

۴- سوره طه: ۱۳۲.

هنگام نماز صبح، جلوی درب خانه علی علیه السلام و حضرت زهرا علیها السلام می آمد و می فرمود:

«الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ، إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۱.

طبرانی به نقل از زینب دختر ام سلمه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در نزد ام سلمه بود که حسن، و حسین و فاطمه علیها السلام بر حضرت صلی الله علیه و آله وارد شدند. حسن علیه السلام در یک سو، و حسین علیه السلام در سوی دیگر پیامبر صلی الله علیه و آله نشستند، و حضرت زهرا علیها السلام نیز در میان این دو قرار گرفت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ»^۲.

ذهبی در کتاب «سیر اعلام النبلا» می نویسد: «وَصَحَّحَ: أَنَّ النَّبِيَّ صلی الله علیه و آله جَلَّلَ فَاطِمَةَ وَزَوْجَهَا وَابْنَيْهِمَا بِكَسَاءٍ، وَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لَاءِ أَهْلُ

۱- «قَالَ أَبُو الْحَمْرَاءِ خَادِمُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَاصْطَبِرْ عَلَيْهَا» كَانَ النَّبِيُّ صلی الله علیه و آله يَأْتِي بَابَ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ [عِنْدَ كُلِّ صَلَاةٍ فَيَقُولُ: «الصَّلَاةُ رَحِمَكُمُ اللَّهُ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ» (ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ترجمة الامام علی علیه السلام: ص ۸۹ ح ۳۱۵).

۲- «زَيْنَبُ بِنْتُ أَبِي سَلَمَةَ فَحَدَّثَتْهُمْ، أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله كَانَ عِنْدَ أُمِّ سَلَمَةَ، فَدَخَلَ عَلَيْهَا بِالْحُسَيْنِ، وَالْحُسَيْنِ، وَفَاطِمَةَ، فَجَعَلَ الْحَسَنَ مِنْ شِقِّ، وَالْحُسَيْنَ مِنْ شِقِّ، وَفَاطِمَةَ فِي جِجْرِهِ ثُمَّ قَالَ: «رَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ عَلَيْكُمْ أَهْلَ الْبَيْتِ، إِنَّهُ حَمِيدٌ مَجِيدٌ» (المعجم الكبير: ج ۲۴، ص ۲۸۲، ۲۸۱ ح ۷۱۳).

بَيْتِي، اللَّهُمَّ فَأَذْهَبْ عَنْهُمْ الرَّجْسَ، وَطَهِّرْهُمْ تَطْهِيراً»^۱.

این خبر صحیح است که پیامبر صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام و دو فرزندش را در کسای جمع کرد و فرمود: خداوندا اینها اهل بیت من هستند، پس رجس و پلیدی را از این عده دور کن، و اینها را پاکیزه گردان.

ابن سعد در کتاب «الطبقات الكبرى» در ترجمه حسین علی السلام می نویسد: در جریان مباحله با علمای نجران پیامبر صلی الله علیه و آله دست فاطمه، حسن و حسین علی السلام را گرفت و فرمود: اینها فرزندان من هستند.^۲

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» می نویسد:

وقتی که آیه مباحله نازل شد پیامبر صلی الله علیه و آله علی، فاطمه، حسن و حسین علی السلام را خواند و فرمود: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي»، بارخدا یا اینها اهل من هستند.^۳

حاکم نیشابوری در کتاب «المستدرک» آورده است:

«كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله إِذَا رَجَعَ مِنْ غَزَاةٍ أَوْ سَفَرٍ أَتَى الْمَسْجِدَ،

۱- سیر اعلام النبلاء: ج ۲ ص ۱۲۲.

۲- الطبقات الكبرى، ترجمة الحسين: ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۳- «عَنْ عَامِرِ بْنِ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ قَالَ: لَمَّا تَرَكْتُ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿نَدُّعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ﴾ [آل عمران: ۶۱] دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيًّا وَفَاطِمَةَ وَحَسَنًا وَحُسَيْنًا رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ، فَقَالَ: «اللَّهُمَّ هَؤُلَاءِ أَهْلِي» هَذَا حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى سَرَطِ الشَّيْخَيْنِ (المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۵۰).

فَصَلَّى فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، ثُمَّ تَنَى بِفَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا، ثُمَّ يَأْتِي أَزْوَاجَهُ»^۱.

رسول خدا ﷺ وقتی که از جنگی و یا از سفری برمی گشت، به مسجد می رفت و دو رکعت نماز می خواند، پس به نزد دخترش فاطمه علیها السلام می رفت و به او ثنا می گفت، و سپس به نزد زنانش می رفت.

ابن عبدالبر در کتاب «الاستیعاب» از عایشه روایت کرده است که از او پرسیدند: «أَيُّ النَّاسِ أَحَبُّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» چه کسی در نزد پیامبر ﷺ محبوبتر است؟

وی در پاسخ گفت: از میان زنان فاطمه علیها السلام، و از میان مردان علی علیها السلام در نزد رسول خدا ﷺ محبوبترند.^۲

حاکم نیشابوری می نویسد: پیامبر ﷺ به دخترش فاطمه علیها السلام فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يَغْضَبُ لِغَضَبِكَ، وَ يَرْضَى لِرِضَاكَ»^۳.

خداوند متعال با غضب تو غضبناک می شود، و با رضایت تو خشنود می گردد.

۱- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳ ص ۱۶۹ ح ۴۷۳۷.

۲- «عَنْ جُمَيْعِ بْنِ عُمَيْرٍ، قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى عَائِشَةَ، فَسَأَلْتُ: أَيُّ النَّاسِ كَانَ أَحَبُّ إِلَي رَسُولِ اللَّهِ ﷺ؟ قَالَتْ: فَاطِمَةُ. قُلْتُ: فَمِنَ الرِّجَالِ؟ قَالَتْ: زَوْجُهَا» (الاستیعاب فی معرفة الاصحاب: ج ۲ ص ۱۱۳).

۳- المستدرک علی الصحیحین: ج ۳، ص ۱۵۴.

حاکم حسکانی حنفی در کتاب «شواهد التنزیل» می نویسد:
 پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ﴿ فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ ﴾^۱ را قرائت کرد و
 فرمود: این بیوت پیامبر صلی الله علیه و آله است. از آن حضرت پرسیده شد: آیا بیت
 علی علیه السلام] و فاطمه علیها السلام] نیز جزء همین بیوت است؟
 حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بیت علی علیه السلام] و فاطمه علیها السلام] از با
 فضیلت ترین آنها است.^۲

و در روایتی دیگر آورده است: چون پیامبر صلی الله علیه و آله آیه ﴿ فِي بُيُوتٍ أَدْنَى
 اللَّهُ ﴾ را تلاوت نمودند، شخصی از حضرت پرسید: یا رسول الله مراد از
 این بیوت چه خانه‌هایی است؟

حضرت فرمود: خانه‌های انبیاست. ابوبکر پرسید: یا رسول الله،
 خانه علی و فاطمه علیها السلام] هم از این خانه‌هاست؟

حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: بله از بافضیلت ترین آنها است.^۳
 حاکم نیشابوری درباره عظمت حضرت زهرا علیها السلام نقل می کند، در
 روز قیامت منادی ندا می دهد: ای اهل محشر چشمانتان را ببندید که

۱- النور: ۳۶.

۲- «عَنْ أَبِي بَرْزَةَ قَالَ قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: فِي بُيُوتٍ أَدْنَى اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ [وَأ] قَالَ: هِيَ
 بُيُوتُ النَّبِيِّ صلی الله علیه و آله. قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ [أَيُّ بَيْتٍ] عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةٌ مِنْهَا؟ قَالَ: مِنْ أَفْضَلِهَا»
 (شواهد التنزیل لقواعد التفضیل: ج ۱ ص ۵۳۲ ج ۵۶۶).

۳- همان: ص ۵۳۳ ح ۵۶۷ و نیز ص ۵۳۴ ح ۵۶۸.

فاطمه زهرا [علیها السلام] دختر رسول خدا ﷺ وارد می شود.^۱

خطیب بغدادی می نویسد، رسول خدا ﷺ فرمود:

«فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ إِنْسِيَّةٌ كُلَّمَا اسْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ قَبِلْتُهَا»^۲.

فاطمه حوریه ای است در صورت انسانی، هر گاه من مشتاق

بهشت می شوم او را می بوسم.

ابن حجر از پیامبر ﷺ نقل می کند که:

«ابْنَتِي فَاطِمَةُ حَوْرَاءُ آدَمِيَّةٌ»^۳.

دخترم فاطمه حوریه ای است در شکل آدمیان.

خطیب بغدادی در «تاریخ بغداد» می نویسد: خاتم انبیاء فرمود:

«خَيْرُ رِجَالِكُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ، وَخَيْرُ شَبَابِكُمْ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ، وَ

خَيْرُ نِسَائِكُمْ فَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ»^۴.

فرمود: بهترین مردان شما علی بن ابی طالب، و بهترین جوانان

شما حسن و حسین بهترین زنان شما فاطمه دختر محمد ﷺ است.

۱- «عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ قَالَ: سَمِعْتُ النَّبِيَّ ﷺ يَقُولُ: " إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ نَادَى مُنَادٍ مِنْ وَرَاءِ

الْحِجَابِ: يَا أَهْلَ الْجَمْعِ، غَضُّوا أَبْصَارَكُمْ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ ﷺ حَتَّى تَمُرَّ. «هَذَا

حَدِيثٌ صَحِيحٌ عَلَى سُرْطِ الشَّيْخَيْنِ، وَلَمْ يُحَرِّجْهُ» (المستدرک: ج ۳ ص ۱۵۳).

۲- تاریخ بغداد: ج ۵ ص ۸۶.

۳- الصواعق المحرقة: ص ۹۶.

۴- تاریخ بغداد: ج ۳ ص ۳۹۲.

بخاری نقل می کند که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

«إِنَّمَا فَاطِمَةٌ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَغْضَبَهَا فَقَدْ أَغْضَبَنِي»^۱.

فاطمه پاره تن من است، پس هر که او را غضبناک کند مرا به غضب آورده است.

بزرگان عامه نوشته اند، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن علیه السلام و حسین علیه السلام نگاه کرد و فرمود:

«أَنَا حَرْبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ وَ سَلَمٌ لِمَنْ سَأَلَكُمْ»^۲.

من با دشمنان شما دشمن، و با دوستان شما دوستم.

ابن سعد، بخاری، ذهبی و حاکم نیشابوری و... نوشته اند، عایشه می گوید: فاطمه علیها السلام [در هنگام رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله] پیش آن حضرت صلی الله علیه و آله [رفت، پیامبر صلی الله علیه و آله] به وی چیزی گفت، و فاطمه علیها السلام [گریان شد، و سپس چیزی به وی فرمود، و او علیها السلام] خندان شد.

عایشه می گوید: سرّ این کار را از وی جو یا شدم؟ گفت: من سرّ رسول خدا صلی الله علیه و آله [را فاش نمی کنم].

عایشه می گوید: بعد از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله بار دیگر از او پرسیدم؟ گفت: پیامبر صلی الله علیه و آله [فرمود: همانا جبرئیل هر سال یک بار نازل

۱- صحیح البخاری: ج ۵، ص ۹۲ و ۱۰۵.

۲- المستدرک للحاکم: ج ۳ ص ۱۶۱، و...

می شد و قرآن را بر من عرضه می نمود، ولی امسال دوبار عرضه نمود، این دلیل بر آن است که مرگم نزدیک است. من از این سخن گریستم. حضرت فرمود: چرا گریه می کنی «أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ»^۱.

آیا راضی نیستی که سیده زنان این امت یا سیده زنان جهانیان باشی.^۲

ابن سعد، نظیر همین روایت را از ام سلمه نقل کرده است.^۳
احمد بن حنبل از ابوسعید خدری نقل می کند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:
حسن و حسین سرور جوانان اهل بهشتند، و فاطمه سرور زنان اهل

۱- الطبقات الكبرى: ج ۸ ص ۲۴۸ - ۲۴۷، صحيح البخارى: ج ۵ ص ۵۵-۵۴،

المستدرک: ج ۳ ص ۱۵۶.

۲- «عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كُنْتُ عِنْدَ النَّبِيِّ فِجَاءَتْ فَاطِمَةُ تَمْشِي كَأَنَّ مَشِيَّتَهَا مَشِيَّةَ رَسُولِ اللَّهِ، وَأَجْلَسَهَا عَنْ يَمِينِهِ أَوْ عَنْ شِمَالِهِ، ثُمَّ أَسْرَأَ إِلَيْهَا حَدِيثًا فَبَكَتْ قُلْتُ: اسْتَخَصَّكَ رَسُولُ اللَّهِ بِحَدِيثٍ ثُمَّ تَبَكَّى، ثُمَّ أَسْرَأَ إِلَيْهَا فَضَحِكْتُ قُلْتُ: مَا رَأَيْتُ فَرَحًا أَقْرَبَ مِنْ حُزْنٍ أَيْ شَيْءٍ قَالَ لَكَ رَسُولُ اللَّهِ؟ قَالَتْ: مَا كُنْتُ لِأَفْشِي سِرَّهُ، فَلَمَّا فِضَّ النَّبِيُّ سَأَلْتُهَا؟ فَقَالَتْ: قَالَ: إِنَّ جَبْرِيْلَ كَانَ يُعَارِضُنِي بِالْقُرْآنِ فِي كُلِّ عَامٍ مَرَّةً وَعَارِضُنِي بِهِ الْعَامَ مَرَّتَيْنِ وَلَا أَرَى أَحْلَبِي إِلَّا وَقَدْ حَضَرَ، وَإِنَّكَ أَوْلُ بَيْتِي لِحَوْقًا بِي وَنِعْمَ السَّلْفُ أَنَا لَكَ. فَبَكَيْتُ لِدَلِّكَ، ثُمَّ قَالَ: أَلَا تَرْضَيْنَ أَنْ تَكُونِي سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ أَوْ نِسَاءِ هَذِهِ الْأُمَّةِ فَضَحِكْتُ» (همان).

۳- الطبقات الكبرى: ج ۸ ص ۲۴۸.

بهشت است.^۱

ابن ابی شیبہ می نویسد: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فرشته ای از جانب پروردگار بر من نازل شد و خبر داد: فاطمه علیها السلام سیده زنان اهل بهشت است.^۲

و در نقلی دیگر آمده است آن حضرت صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام سیده زنان جهانیان است.^۳

و نیز بخاری نقل کرده است پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: فاطمه علیها السلام سیده زنان اهل بهشت است.^۴

حذیفه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ملکی از آسمان نازل شد، و از خداوند عالم این پیام را رساند که فاطمه علیها السلام سیده زنان اهل بهشت است.

ذهبی در ذیل المستدرک حاکم وقتی که به این روایت می رسد، می گوید: این روایت صحیح است.^۵

۱- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: ابْنَايَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ سَيِّدَا شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ... فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (مسند احمد: ج ۳ ص ۴۷۳).

۲- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أَهْلِ الْجَنَّةِ» (المصنّف: ج ۸ ص ۵۲۷).

۳- «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» (همان).

۴- صحیح البخاری: ج ۵ ص ۹۲.

۵- المستدرک: ج ۳ ص ۱۵۱.

با توجه به سفارشات مکرر رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام، حضرت عَلَيْهَا السَّلَام دیدند اگر پشت درب بیایند، ممکن است قوم حیاء کنند و به خانه هجوم نبرند، بنا بر نقل عامه، عده‌ای با شنیدن صدای حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام از پشت درب برگشتند، و جزء مهاجمین به خانه وحی نشدند.^۱

۱- «قَامَ عُمَرُ فَمَسَى مَعَهُ جَمَاعَةٌ حَتَّى أَتَوْا بَابَ فَاطِمَةَ، فَدَقُّوا الْبَابَ، فَلَمَّا سَمِعَتْ أَصْوَاتَهُمْ نَادَتْ بِأَعْلَى صَوْتِهَا: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَاذَا لِقَيْنَا بَعْدَكَ مِنْ ابْنِ الْخَطَّابِ وَابْنِ أَبِي فُحَّافَةَ، فَلَمَّا سَمِعَ الْقَوْمُ صَوْتَهَا وَبُكَاءَهَا، انْصَرَفُوا بَاكِينَ فَكَادَتْ قُلُوبُهُمْ تَتَصَدَّعُ وَأَكْبَادُهُمْ تَتَفَطَّرُ، وَبَقِيَ عُمَرُ وَمَعَهُ قَوْمٌ»؛

عمر همراه عده‌ای به طرف خانه فاطمه آمد و در را کوبید، فاطمه با شنیدن سر و صدای جمعیت با صدای بلند [و همراه گریه] فریاد زد: ای رسول خدا چه مصیبت‌هایی پس از تو از پسر خطاب و پسر ابوحنافه می‌بینیم. گروهی با شنیدن صدای فاطمه دلشان به درد آمد و با گریه آنجا را ترک کردند؛ اما عمر با گروهی دیگر باقی ماندند. «(الإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۳۰).

(۳)

عمل به وصیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ثالثاً: بر فرض قبول کنیم امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ هنگام هجوم، پشت درب نیامده باشند، علت عدم حضور حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ، چیزی نیست جز وفا به عهد، و عمل کردن بر طبق وصیت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ!

ابن عباس می گوید: رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در وصیتی به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:

«يَا عَلِيُّ إِنَّ قُرَيْشًا سَتُظَاهِرُ عَلَيْكَ^۱، وَ تَجْتَمِعُ كَلِمَتُهُمْ عَلَيَّ ظَلْمِكَ وَ فَهْرِكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَ احْقِنْ دَمَكَ»^۲.

ای علی! همانا قریش بعد از من، بر ضد تو خواهند شد، و همگی آنها بر ظلم کردن، و چیره شدن بر تو اجتماع خواهند نمود، اگر یآوری داشتی با آنها نبرد کن و اگر یآوری نیافتی، دست نگه دار و خونت را حفظ کن.

«وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى، قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي وَصِيَّتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ :

۱- سَتُظَاهِرُ - خ ل.

۲- الغيبة، شیخ طوسی: ص ۱۹۳.

يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَعْدُرُ بِكَ وَتَنْقُضُ عَهْدِي...
 فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ؟
 فَقَالَ: إِنَّ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَبَادِرْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ
 أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْقِنْ دَمَكَ حَتَّى تَلْحَقَ بِي مَظْلُومًا.^۱

در روایتی دیگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: ای ابوالحسن! همانا این امت بر ضد تو رفتار خواهند نمود، و عهد مرا خواهند شکست... من گفتم: ای رسول خدا، وظیفه من در چنین شرایطی چیست؟ فرمود: اگر یاوری یافتی بر ضد آنها قیام کن و مبارزه کن، و اگر یاورى پیدا نکردى دست نگه دار و خون خود را حفظ کن، تا در حالى که مظلوم هستى به من ملحق شوى.

حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام خود جریان هجوم به خانه، را این گونه نقل نمودند:

«فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا مَعِيَ مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْهَلَاكِ، وَ لَوْ كَانَ لِي بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَمِّي حَمْرَةٌ وَ أَخِي جَعْفَرٌ لَمْ أَبِيعْ كَرَهَا،

وَلَكِنِّي مَنِيتُ بِرَجُلَيْنِ حَدِيثِي عَهْدِي بِالْإِسْلَامِ، الْعَبَّاسِ^۲

۱- الاحتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۱۹۰.

۲- العباس عم رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: قِيلَ: إِنَّهُ أَسْلَمَ قَبْلَ الْهَجْرَةِ، وَكُنِمَ إِسْلَامَهُ، وَخَرَجَ مَعَ قَوْمِهِ إِلَى بَدْرٍ، فَأَسِرَ يَوْمَئِذٍ، فَأَدْعَى أَنَّهُ مُسْلِمٌ، فَالَلَّهُ أَعْلَمُ. وَلَيْسَ هُوَ فِي عِدَادِ الطَّلَقَاءِ؛ فَإِنَّهُ كَانَ

وَعَقِيلٌ^۱، فَصَنِنْتُ بِأَهْلِ بَيْتِي عَنِ الْهَلَاكِ، فَأَغَصَيْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدَى،

→

فَقَدِمَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَبْلَ الْفَتْحِ؛ وَلَهُ: عِدَّةُ أَحَادِيثَ، مِنْهَا: خَمْسَةٌ وَثَلَاثُونَ... وَقَدْ عَاشَ ثَمَانِيًا وَثَمَانِينَ سَنَةً. وَمَاتَ: سَنَةً اثْنَتَيْنِ وَثَلَاثِينَ، فَصَلَّى عَلَيْهِ عُثْمَانُ، وَدُفِنَ بِالْبَقِيعِ. وَعَلَى قَبْرِهِ الْيَوْمَ قُبَّةٌ عَظِيمَةٌ مِنْ بِنَاءِ خُلَفَاءِ آلِ الْعَبَّاسِ. (سير أعلام النبلاء: ج ۳ ص ۸۱).

عباس عموی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بعضی گفته اند: او قبل از هجرت اسلام آورد و لکن اسلامش را کتمان می کرد، و او با کفار در جنگ بدر حضور داشت و به اسارت درآمد، پس ادعا کرد که مسلمان است، او جزء طلقاء (آزاد شدگان) نبود، زیرا او قبل از فتح به سوی پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمد، او ۳۵ روایت نقل نموده و ۸۸ سال عمر کرد و در سال ۳۲ هـ از دنیا رفت، و عثمان بر او نماز خواند، و در بقیع دفنش نمودند، و خلفاء بنی عباس قبه و بارگاهی بر سر قبرش بنا کردند.

قَالَ السَّيِّدُ الْخُوَيْنِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: وَمَلَّحْصُ الْكَلَامِ: أَنَّ الْعَبَّاسَ لَمْ يُثَبِّتْ لَهُ مَدْحٌ. وَرَوَايَةُ الْكَافِي الْوَارِدَةُ فِي ذِمَّةِ صَاحِبَةِ السَّنَدِ، وَيَكْفِي هَذَا مُنْقَضَةً لَهُ حَيْثُ لَمْ يَهْتَمَّ بِأَمْرِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، وَلَا بِأَمْرِ الصَّادِقَةِ الظَّاهِرَةِ فِي قَضِيَّةِ فَذَكِّ مَعْشَارِ مَا أَهْتَمَّ فِي أَمْرِ مِزَابِهِ. (معجم رجال الحديث: ج ۹ ص ۲۳۵).

سید خوئی رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ: مدح و فضلی برای عباس ثابت نیست، و بلکه روایت کافی که در ذم او وارد شده صحیح سند است، و بزرگ ترین منقصت او عدم اهتمام به امر (ولایت امیرالمؤمنین) علی بن ابی طالب، و همین طور عدم اهتمام و دفاع از مظلومیت صدیقه طاهره علیها السلام... می باشد.

۱- عَقِيلُ بْنُ أَبِي طَالِبٍ الْهَاشِمِيُّ... شَهِدَ بَدْرًا مُشْرِكًا، وَأُخْرِجَ إِلَيْهَا مُكْرَهًا، فَأَسْرَ، وَلَمْ يَكُنْ لَهُ مَالٌ، فَقَدَاهُ عَمَّةُ الْعَبَّاسِ... تُؤْفَى زَمَنَ مُعَاوِيَةَ (سير أعلام النبلاء: ج ۱ ص ۳۵).

عقیل پسر ابوطالب هاشمی،... مشرکین او را به اجبار به بدر آوردند، پس اسیر شد، و چون مالی نداشت، عباس به جای او فدیة داد تا آزاد شود.

←

و تَجَرَعْتُ رِيقِي عَلَى الشَّجَا؛ وَصَبَرْتُ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعَلْقَمِ، وَالْمِ
لِلْقَلْبِ مِنْ حَزِّ الشَّفَارِ).^۱

[امیر مؤمنان علیه السلام] فرمود: نگاه کردم که نه کمک کاری دارم و نه یاری کننده‌ای؛ پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم؛ و اگر برای من پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله عمویم حمزه و جعفر بودند با زور بیعت نمی کردم؛ ولیکن من مبتلا به دو نفر تازه مسلمان شدم «عبّاس و عقیل» پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم؛ چشم خود را با وجود خار (در آن) بستم، و آب دهان را با وجود تیغ فرو بردم، و بر چیزی تلخ تر از علقم (گیاهی تلخ) صبر کردم؛ و بر چیزی درد آور تر از تیغ برای قلب، صبر نمودم.

علت صبر حضرت علیه السلام بر این همه مصائب دردناک چه بوده است؟

→

قال السيد الخوئي رحمته الله: روى الصدوق بسند ضعيف عن ابن عباس قال: قال علي عليه السلام لرسول الله صلی الله علیه و آله يا رسول الله إنك لئحب عقيلًا؟ قال: إي والله إني لأحبه حبين، حبا له و حبا ليحب أبي طالب له و إن ولده لمقتول في محبة ولدك... (معجم رجال الحديث: ج ۱۲ ص ۱۷۵).

سید خوئی رحمته الله: روایتی نقل شده که رسول الله صلی الله علیه و آله عقیل را دوست می داشتند... ولیکن این روایت ضعیف سند است.

۱- کشف المحجبة لثمرة المهجة: ص ۲۴۹، بحار الأنوار: ج ۳۰ ص ۱۵.

آیا چیزی غیر از وفا به عهد و پیمان با رسول الله صلی الله علیه و آله است؟ چنانکه خود مولی امیرالمؤمنین علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله سؤال کردند: در زمان فتن و محن وظیفه‌ام چیست؟

«قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: ... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا نَعْهَدُ إِلَيْكَ إِذَا كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ صلی الله علیه و آله: إِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا، فَأَنْبِذْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا، فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْتُنْ دَمَكَ، حَتَّى تَجِدَ عَلَيَّ إِقَامَةَ الدِّينِ وَكِتَابَ اللَّهِ وَسُنَّتِي أَعْوَانًا»^۱.

علی علیه السلام گفت: ... گفتم: ای رسول خدا! آنکه که چنان شود چه وصیت و سفارشی به من دارید؟

فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن، و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن، تا که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی».

امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: از پدرم [امام صادق علیه السلام] پرسیدم: پس از به هوش آمدن [رسول خدا صلی الله علیه و آله] چه اتفاق افتاد؟

فرمود: زنها داخل شده، و شروع به شیون و زاری کردند، مهاجرین و انصار جمع شده و اظهار غم و اندوه می‌کردند.

علی علیه السلام [فرمود: در آن اثنا مرا صدا زدند، پس وارد شدم و خودم

را روی بدن [پیغمبر ﷺ] انداختم.

[رسول الله ﷺ] فرمود: برادرم، این مردم مرا رها خواهند کرد و به دنیای خودشان مشغول خواهند شد؛ ولی این مسأله، تو را از رسیدگی به من باز ندارد، مثل تو در بین این امت، مثل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است، تا از راههای دور نزد آن بیایند...

پس چون از دنیا رفتم، و از آنچه به تو وصیت کردم فارغ شدی، و بدنم را در قبر گذاشتی، در خانهات بنشین و قرآن را آن گونه که دستور داده‌ام، بر اساس واجبات و احکام و ترتیب نزول جمع آوری کن، تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه [علیها السلام] خواهد رسید سفارش می‌کنم، صبر کن تا بر من وارد شوی.^۱

۱- «عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سَأَلْتُ أَبِي فَقُلْتُ لَهُ: مَا كَانَ بَعْدَ إِفَاقَتِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ؟ قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ النِّسَاءُ يَبْكِينَ وَازْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، وَصَحَّ النَّاسُ بِالنَّاسِ بِالنَّاسِ الْمُهَاجِرُونَ وَالْأَنْصَارُ، قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فَبَيْنَمَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ نُودِيَ أَبِي عَلِيٌّ؟ فَأَقْبَلْتُ حَتَّى دَخَلْتُ إِلَيْهِ فَأَنكَبْتُ عَلَيْهِ فَقَالَ لِي: يَا أَخِي فَهَمَّكَ اللَّهُ وَسَدَّدَكَ وَوَفَّقَكَ وَأَوْشَدَكَ وَأَعَانَكَ وَغَفَرَ ذَنْبَكَ وَرَفَعَ ذِكْرَكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَخِي إِنَّ الْقَوْمَ سَيَسْغَلُهُمْ عَنِّي مَا يُرِيدُونَ مِنْ عَرْضِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَلَيْهِ قَادِرُونَ، فَلَا يَسْغَلُكَ عَنِّي مَا سَغَلَهُمْ فَإِنَّمَا مَثَلُ الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكُعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ عِلْمًا وَ إِنَّمَا نُؤْتَى... فَإِذَا فُضِّتْ وَفَرَعَتْ مِنْ جَمِيعِ مَا وَصَّيْتُكَ بِهِ وَعَيَّيْتَنِي فِي قَبْرِي، فَالزَّمْ يَتِّكَ وَاجْمَعْ الْقُرْآنَ عَلَى تَأْلِيفِهِ وَ الْفَرَائِضَ وَ الْأَحْكَامَ عَلَى تَتْرِيهِ، ثُمَّ امْنُصْ ذَلِكَ عَلَى عَزَائِمِهِ، وَ عَلَى مَا أَمَرْتُكَ بِهِ، وَ عَلَيْكَ بِالصَّبْرِ عَلَى مَا يَنْزِلُ بِكَ مِنْهُمْ حَتَّى تَقْدَمَ عَلَيَّ...» (بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۸۴، خصائص الأئمة عليه السلام: ص ۷۳).

بنابر روایت فوق و دیگر روایات، امیرالمؤمنین علیه السلام پشت درب نیامد تا به امر و وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله عمل کند، رسول خدا صلی الله علیه و آله در مواطن مختلف سفارش به صبر نمود.

بدیهی است اگر امیرالمؤمنین علیه السلام پشت درب می آمد، مسلماً درگیری ایجاد می شد، و مهاجمین امیرالمؤمنین علیه السلام را ابتداءً به نقض قول رسول الله صلی الله علیه و آله متهم کرده، سپس هر خونریزی و درگیری که ایجاد می شد را به دوش امیرالمؤمنین علیه السلام می انداختند، لذا برای گرفتن هر گونه بهانه از مهاجمین، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمد.

(۴)

هدف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، کشف ماهیت مهاجمین

رابعاً: خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به نص قرآن کریم، مصداق آیه ۳۶ سوره النور است که می فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَيُسَبَّحَ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ﴾^۱.

سیوطی و دیگر از علمای عامه نقل کرده اند:

رسول خدا صلی الله علیه و آله آیه ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ...﴾ را تلاوت فرمود، شخصی پرسید: این کدام خانه‌ها است؟

فرمود: خانه‌های پیامبران. ابوبکر پرسید: آیا خانه علی و فاطمه هم از همان خانه‌ها است؟ فرمود: بلی، از برترین آنها است.^۲

۱- در خانه‌هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت یابد، و نامش در آنها

یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را تسبیح می کنند.

۲- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَعَنْ بُرَيْدَةَ قَالَا: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله «فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَ يُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبَّحُ لَهُ فِيهَا بِالْعُدْوِ وَالْأَصَالِ». فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ فَقَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ. فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا وَ أَسَارَ إِلَى بَيْتِ عَلِيٍّ وَ فَاطِمَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا» الدر المنثور: ج ۶ ص ۲۰۳، الكشف والبيان: ج ۷ ص ۱۰۷، الجواهر الحسان في تفسير القرآن: ج ۷ ص ۱۰۷، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: ج ۱۸ ص ۱۷۴، و...

و با توجه به آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا
وَتَسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾^۱.

و با توجه به آیه شریفه:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾^۲.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمد و می خواست پیامی را به مردم برساند و آنان را متوجه سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله بکند و حضور حضرت علیها السلام از اهمیت خاصی برخوردار بود؛ چون خداوند متعال خانه فاطمه زهرا علیها السلام را از خانه‌هایی معرفی کرده است که در آن خانه هر بامداد و شامگاه او را نیایش می کنند حالا سؤال این است: پس چگونه به خانه حضرت علیها السلام هجوم شد؟

قرآن می فرماید:

۱- «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید، و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید!»

النور: ۲۷ و ۲۸

۲- «ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید مگر به شما اجازه داده

شود.» الأحزاب: ۵۳

﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ﴾^۱!

چگونه کسی می تواند ادعای مسلمانی کند، در حالی که به بیت
الله هجوم برده، و آل الله را مورد آزار قرار داده است؟
حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با حرکتی که سیر تاریخ را متحول نمود،
نقاب از چهره مهاجمین برداشت.

(۵)

دفاع از امام معصوم علیها السلام

خامساً: دفاع از معصوم علیها السلام بر هر کس [که معرفت به مقام و منزلت معصوم علیها السلام دارد] واجب است، اگر جان معصوم علیها السلام در خطر بیفتد بر همگان واجب است از حجت حق دفاع کرده، و آن شر را از ساحت وجودش دور کنند، و روایات عامه حاکی از آن است: آنان که به خانه حضرت علیها السلام هجوم بردند، به نیت زورگیری و ایجاد درگیری آمده بودند.

چنان که مسعودی می نویسد: آنگاه آن مردم متوجّه منزل [امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیها السلام] او شده و بر آن بزرگوار هجوم بردند، درب خانه ی او را به آتش کشیدند، آن برگزیده خدا را بدون رضایت از منزل خارج کردند، حضرت فاطمه زهراء را بوسیله لنگه درب طوری فشردند که محسن خود را سقط کرد.^۱

ابن عبدربه می نویسد: «جَمَاعَةٌ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ: عَلِيٌّ وَ الْعَبَّاسُ وَ الزُّبَيْرُ فَفَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ

۱- «فَوَجَّهُوا إِلَى مَنزِلِهِ، فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ، وَ اسْتَحْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهًا، وَ صَغَطُوا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ بِالْبَابِ، حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا، وَ أَخَذُوهُ بِالْبَيْعَةِ فَاَمْتَنَعَ، وَقَالَ: لَا أَفْعَلُ. فَقَالُوا: نَقْتُلُكَ. فَقَالَ: إِنَّ تَقْتُلُونِي فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ» اثبات الوصية: ص ۱۴۳.

الْحَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ، وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَوَا فَقَاتِلُهُمْ، فَأَقْبَلَ بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ فَقَالَتْ: يَا ابْنَ الْحَطَّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ، أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلْتُ فِيهِ الْأُمَّةُ^۱.

ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی به قصد آتش زدن خانه فاطمه [عَلَيْهَا السَّلَام]، به سوی آنها حرکت کرد. فاطمه [عَلَيْهَا السَّلَام] گفت:

يَا ابْنَ الْحَطَّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟

ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟ گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید....

إِسْمَاعِيلُ بْنُ أَبِي الْفِدَاءِ در تاریخش می نویسد:

«ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که آنان را از خانه بیرون بیاورد و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی به قصد آتش زدن خانه فاطمه [عَلَيْهَا السَّلَام]، به سوی آنها حرکت کرد.

۱- العقد الفرید: ج ۲ ص ۷۳.

[فاطمه علیها السلام] گفت: يَا ابْنَ الْخَطَابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟

ای پسر خطاب! آتش آورده ای خانه مرا بسوزانی؟ گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید»^۱.

و روایات فراوان دیگر.^۲

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمد تا از امام معصوم علیها السلام که در خطر بود، و قوم قصد جان او را کرده بودند دفاع کند، و جان خود را نثار امام معصوم علیها السلام نماید.

وقتی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بین در و دیوار قرار گرفت، و آن صحنه دردناک رخ داد، [و همین جریان سبب شهادت حضرت علیها السلام شد]^۳ دیگر دشمن جرئت نکرد به حضرت امیرالمؤمنین علی بن

۱- «ثُمَّ إِنَّ أَبَا بَكْرٍ بَعَثَ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ وَمَنْ مَعَهُ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ رضي الله عنه، وَقَالَ: إِنَّ أَبَوَا عَلِيٍّ فَقَاتِلَهُمْ. فَأَقْبَلَ عُمَرُ بِسَيْفٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يَضُرَّ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ رضي الله عنها، وَقَالَتْ: إِلَى أَيُّنَ يَا ابْنَ الْخَطَّابِ أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ، أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلَ فِيهِ الْأُمَّةُ...» المختصر في اخبار البشر: ج ۱ ص ۱۵۶.

۲- اثبات الوصية: ص ۱۴۳، العقد الفريد: ج ۳ ص ۶۳، تاريخ يعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۶، السقيفة وفدك: ص ۷۲، شرح نهج البلاغة ابن ابی الحديد: ج ۱۷ ص ۱۶۸، انساب الاشراف البلاذری: ج ۱ ص ۵۸۶، اعلام النساء: ج ۴ ص ۱۱۴، الامامة والسياسة: ص ۱۳، الرياض النضرة: ج ۱ ص ۲۴۱، تاريخ ابوالفداء: ج ۱ ص ۱۵۶، ديوان محمد حافظ ابراهيم: ج ۱ ص ۸۲.

۳- وَقَالَ الطَّبْرِيُّ: «... وَكَانَ سَبَبَ وَفَاتِهَا، أَنْ قَتَمُوا مَوْلَى عُمَرَ لَكَرَاهَا بِتَعَلُّ السَّيْفِ بِأَمْرِهِ،

ابی طالب علیه السلام آسیب برساند، فقط حضرت علیه السلام را به زور دست بسته به مسجد، جهت بیعت بردند.

و اگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پشت درب می‌رفت، احتمال داشت درگیری ایجاد کنند، و همان وقت امیرالمؤمنین علیه السلام را به شهادت برسانند؛ لذا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با رفتن پشت درب مانع این کار شد، چون در روایت عامه آمده: «إِنْ أَبَوْا فَقَاتِلُهُمْ»^۱ یعنی اگر مقاومت کردند با آنها درگیر شوید، و در این درگیری احتمال آسیب به مولی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام وجود داشت، لذا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خارج شد، تا غاصبین به قصد شوم خود و ترور حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نرسند.

→

فَأَسْقَطْتُ مُحْسِنًا، وَ مَرِضْتُ مِنْ ذَلِكَ مَرَضًا شَدِيدًا، وَ لَمْ تَدَعْ أَحَدًا مِمَّنْ آذَاهَا يَدْخُلُ عَلَيْهَا». (دلایل الامامة: ص ۱۳۴، عنه بحار الأنوار: ج ۸ ص ۲۳۰-۲۳۲، ج ۳۰ ص ۲۹۰-۲۹۵، مثالب النواصب: ص ۳۷۱-۳۷۴، ۴۱۸-۴۱۹، الصراط المستقیم: ج ۳ ص ۲۵، مطرح النظر فی شرح الباب الحادی عشر: ص ۱۰۹).

سبب شهادت حضرت [فاطمه زهرا علیها السلام] این بود که قنفذ غلام عمر به دستور او، [فاطمه علیها السلام] را با غلاف شمشیرش به نحوی زد که محسنش سقط شد، و شدیداً مجروح شدند. در مدتی که مریض بودند، به هیچ یک از آنانی که او را اذیت کرده بودند، اجازه ملاقات نداد.

۱- العقد الفرید: ج ۲ ص ۷۳.

(۶)

به خاطر شناختی که از امام زمان خود داشت

سادساً: با توجه به این که حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ بضعه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و نزدیک ترین شخص به خاتم انبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، به خوبی جایگاه و منزلت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را در نزد خدا و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می دانست، و لذا بر خود واجب دید که از امام زمان خود دفاع کند، همین دفاع و پشت درب آمدن، معنای این حدیث شریف متواتر بین فریقین است که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَعْرِفْ إِمَامَ زَمَانِهِ، مَاتَ مَيِّتَةً جَاهِلِيَّةً».^۱

یعنی: اگر کسی از دنیا برود، و امام زمان خود را نشناسد، به مرگ جاهلیت از دنیا رفته است.

یعنی انسانی که به امام زمان خود معرفت پیدا کرد، باید از او اطاعت کرده، و در مواقع خطر به هر نحو ممکن، باید از او (امام زمان) دفاع می کند، مگر نه آن است که عامه اعتراف می کنند: به خانه حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ هجوم بردند، و حضرت امیرالمؤمنین علی عَلَيْهِ السَّلَامُ را تهدید کردند، و حتی تهدید به جنگ و درگیری کردند.^۲

۱- الغدير: ج ۱۰ ص ۳۵۹؛ المقاصد: ج ۲ ص ۲۷۵ و...

۲- تاریخ ابوالفداء: ج ۱ ص ۱۵۶.

(۷)

یادآوری دین واقعی اسلام و انحراف امت

سابعاً: آیاتی از قرآن کریم متضمن بیان مقام و منزلت حضرت

فاطمه زهرا علیها السلام است، از جمله:

۱- ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱.

پس کسی که با تو محاجه کند، پس از آن که برای تو علم حاصل شد، بگو که بیائید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را فراخوانیم و سپس مباحله کرده، لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

۲- ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا﴾^۲.

همانا خداوند اراده کرده است که هر گونه زشتی و ناپاکی را از شما اهل بیت دور گرداند و شما را پاک و مطهر سازد.^۳

۱- آل عمران: ۶۱.

۲- الاحزاب: ۳۳.

۳- احادیث زیادی از طرق عامه و خاصه صادر شده و دلالت می کنند که آیه فوق در شأن

۳- ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾^۱.

ترجمه: بگو برای آن (رسالت) مزدی از شما نمی خواهم جز دوستی نزدیکانم را.^۲

باید کسی در مقابل مهاجمین می ایستاد که یادآور رسالت رسول

→

پیامبر و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است. من باب نمونه: احمد و طبرانی از ابوسعید خدری نقل می کنند: پیامبر صلی الله علیه و آله چهل روز صبح به خانه فاطمه علیها السلام می آمد در حالی که می فرمود: سلام بر شما اهل بیت و رحمه الله و برکاته، خداوند شما را رحمت کند و آیه مذکور را قرائت می فرمودند. و از ام سلمه نقل شده که پیامبر در خانه من بود که این آیه نازل شد، پس رسول خدا صلی الله علیه و آله علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام فراخواند و فرمود: اینان اهل بیت من هستند (المستدرک: ج ۳ ص ۱۴۶).
بیشتر مفسران بر آنند که این آیه درباره پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه و آله حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام نازل شده است.

۱- الشوری: ۲۳.

۲- «عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَ ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ﴾ قَالَوا يَا رَسُولَ اللَّهِ: مَنْ قَرَأَتِكَ الَّذِينَ وَجِبَتْ عَلَيْنَا مَوَدَّتُهُمْ؟ قَالَ: عَلِيٌّ وَ فَاطِمَةُ وَ ابْنَاهُمَا.» (ذخائر العقبی: ۲۶).

پیامبر صلی الله علیه و آله می فرماید: خداوند اجر رسالت مرا بر شما، دوستی اهل بیتم قرار داده است و من بزودی (فردای قیامت) درباره آنها از شما سؤال خواهم نمود (ذخائر العقبی: ۲۶).

اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد، اگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام جلو مهاجمین می آمد، مسئله اختلاف خلفاء مطرح می شد، و امیرالمؤمنین را مسبب همه وقایع معرفی می کردند.

مگر نه آن است که اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام مبلّغ دین خدا و بیان کننده حق و باطل هستند؟

حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام با این حرکت می خواست تمام آنچه را که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به واسطه وحی به مردم رسانده بود را یادآوری کند، تا دین که بواسطه دو خلیفه در حال اضمحلال بود دوباره زنده شود. این فرصت بزرگی بود برای بضعه رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، که از زحمات آخرین فرستاده خدا دفاع کند.

طبیعی است که کلام حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام به خاطر قرابتش با رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و مدح و ثنای او از طرف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، اثر خود را گذاشته بود، و مهاجمین نمی توانستند حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام را متهم کنند که به دنبال خلافت است، لذا حضرت عَلَيْهَا السَّلَام به پشت درب آمد.

(۸)

باطل کردن نقشه دشمن

ثامنًا: حضرت فاطمه زهراء علیها السلام پشت درب آمد تا نقشه مهاجمان را نقش بر آب کند، مهاجمین آمده بودند درگیری ایجاد کنند. اگر امیرالمؤمنین علیه السلام پشت درب می آمد، می گفتند: آنچه که واقع شده به سبب اختلاف دو خلیفه بوده، و مسئله شهادت زهراى مرضیه علیها السلام را به دوش امیرالمؤمنین علیه السلام می انداختند، و اگر نبود حرکت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، و تأثیر آن در بین مردم؛ خلیفه اول و دوم بعد از واقعه دار، وقت ملاقات نمی خواستند تا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام را راضی نمایند.

لکن این حرکت ماندگار حضرت ام ایها علیها السلام تأثیر خود را کرد، و افکار عمومی بر علیه دو خلیفه پیش رفت، به طوری که مجبور شدند وقت ملاقات بگیرند، تا خود را از تحت فشار افکار عمومی خلاص کنند.

ابن قتیبه در «الامامة و السياسة» می نویسد: هنگامی که آن دو (ابوبکر و عمر) عذرخواهی کردند، سیده نساء العالمین علیها السلام عذرخواهی آنان را نپذیرفت؛ بلکه از آنها این چنین اعتراف گرفت:

«نَشَدْتُكُمْ بِاللَّهِ أَلَمْ تَسْمَعَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَايَ، وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، وَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْنَتِي فَقَدْ

أَحْبَبِي، وَمَنْ أَرْضَى فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَمَنْ أَسْخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسْخَطَنِي»^۱.

ابوبکر و عمر هر دو اعتراف کرده و گفتند: «قَالَ: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ» آری ما از رسول خدا ﷺ این گونه شنیدیم.

[سپس صدیقه طاهره علیها السلام] فرمود: «فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ أَنْكُمْ أَسْخَطْتُمَانِي وَمَا أَرْضَيْتُمَانِي، وَلَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لَأَشْكُوكُمَا إِلَيْهِ».

پس من خدا و فرشتگان را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده اید، و رضایت مرا بدست نیاورده اید، و در ملاقات با پدرم از شما دو نفر شکایت خواهم کرد.

پس ابوبکر گفت: من از خشم او (پیامبر) و خشم تو ای فاطمه به خدا پناه می برم!... سپس حضرت علیها السلام] فرمود: «وَاللَّهِ لَأَدْعُونَ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا»^۲ به خدا قسم پس از هر نماز بر تو نفرین می کنم.

۱- «شما را به خدا سوگند می دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا ﷺ شنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه علیها السلام] [خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است. هر کس دخترم فاطمه علیها السلام] را دوست بدارد و احترام کند، مرا دوست داشته و احترام کرده است، و هر کس فاطمه علیها السلام] را خشنود نماید مرا خشنود کرده است، و هر کس فاطمه علیها السلام] را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟!».

۲- الإمامة والسياسة: ج ۱ ص ۱۷، باب كيف كانت بيعة علي عليه السلام.

(۹)

تجلی حضور رسول الله صلی الله علیه و آله

تاسعاً: با توجه به سفارشات مؤکد رسول خدا صلی الله علیه و آله در حق دخترش علیها السلام، و معروف بودن این توصیه‌ها در نزد مردم، باید کسی پشت درب می‌رفت که حضورش یادآور، حضور رسول الله صلی الله علیه و آله باشد. از جمله سفارشات آن است که رسول اکرم صلی الله علیه و آله در موطن مختلف در حق حضرت خیر نساء علیها السلام فرمودند:

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَاطِمَةُ سَيِّدَةُ نِسَاءِ أُمَّتِي».^۱

فاطمه علیها السلام سرور زنان امت من است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي يُؤْلَمُهَا مَا يُؤْلَمُنِي، وَ

يَسْرُنِي مَا يَسْرُهَا».^۲

فاطمه علیها السلام پاره وجود من است، هر چه او را بیازارد مرا آزرده است، و هر چه او را مسرور گرداند، مرا مسرور کرده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، مَنْ آذَاهَا فَقَدْ آذَانِي».^۳

۱- سیر أعلام النبلاء: ج ۲ ص ۱۲۷، صحیح مسلم: کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب

فاطمه، مجمع الزوائد: ج ۲ ص ۲۰۱، إسعاف الراغبین: ص ۱۸۷.

۲- المناقب الخوارزمی: ص ۳۵۳.

۳- السنن الكبرى: ج ۱۰، باب من قال: لا تجوز شهادة الوالد لولده: ص ۲۰۱؛ کنز

فاطمه علیها السلام پاره وجود من است، هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «فَاطِمَةُ بِهَجْتِ قَلْبِي، وَإِنَّا هَا تَمْرَةٌ فُوَادِي».^۱
فاطمه علیها السلام بهجت و سرور قلب من است، و دو پسرش میوه دل من هستند.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «يَا فَاطِمَةُ إِنَّ اللَّهَ يَغْضِبُ لِعْضَبِكَ».^۲
ای فاطمه علیها السلام، خدا با غضب تو غضبناک می شود.
با تمام این اوصاف، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمد، تا جلوه گر حضور پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشد.
و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمد، چون طرف مقابل خصم، خود علی بن ابی طالب علیه السلام بود، او نمی توانست پشت درب رود، چون آنها می خواستند با آمدن علی بن ابی طالب علیه السلام، و ایجاد درگیری کار را یکسره کنند.

→

العمال: ج ۱۳ ص ۹۶؛ نور الأبصار: ص ۵۲؛ ینایع المودة: ج ۲ ص ۳۲۲.

۱- فرائد السمطين: ج ۲ ص ۶۶، ینایع المودة: ج ۱ باب ۱۵ ص ۲۴۳.

۲- الصواعق المحرقة: ص ۱۷۵، المستدرک الحاکم: باب مناقب فاطمة علیها السلام، مناقب الإمام علی علیه السلام، لابن المغازلی: ص ۳۵۱.

باید کسی پشت درب می آمد تا با حضور او، یاد رسول خدا صلی الله علیه و آله متجلی شود.

به همین دلیل بود که عده ای با شنیدن صدای حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از پشت درب برگشتند و جزء مهاجمین نشدند.^۱

۱- «إِنَّ عُمَرَ قَالَ: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ، لَيُخْرِجَنَّ أَوْ لَأُحْرِقَنَّهَا عَلَيَّ مَنْ فِيهَا...! قَالَتْ لَهُ طَائِفَةٌ خَافَتِ اللَّهَ وَرَعَتِ الرَّسُولَ فِي عَقِبِهِ: يَا أَبَاحْفُصٍ! إِنَّ فِيهَا فَاطِمَةَ...! فَصَاحَ لَا يُبَالِي: وَ إِنُّ...! وَأَقْتَرَبَ وَقُوْعُ الْبَابِ، ثُمَّ صَرَبَهُ وَأَفْتَحَمَهُ... وَبَدَأَ لَهُ عَلَيٌّ... وَرَنَّ حَيْثُ ذَلِكَ صَوْتُ الرَّهْرَاءِ عِنْدَ مَدْخَلِ الدَّارِ... فَإِنْ هِيَ إِلَّا رَنَّةٌ اسْتِغَاثَةٌ أَطْلَقَتْهَا: يَا أَبَتِ رَسُولِ اللَّهِ...».

(۱۰)

امر به معروف و نهی از منکر

عاشراً: بنا به نص صریح آیه شریفه ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ﴾^۱ رهروان آخرین مکتب الهی، بهترین و برترین اممند، چرا که ایشان اهل خیر و صلاحند، و دیگران را نیز به معروف امر کرده و از مناکیر باز می‌دارند.

و بنا بر حدیث مشهور بین فریقین «أنا سید ولد آدم»^۲ نبی رحمت اشرف اولاد آدم است، و حضرت زهراء مرضیه عَلَيْهَا السَّلَام هم بنا بر مفاد روایت متواتر، بضعه^۳ رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که ناراحتی او منتهی به غضب نبی مکرم شده، و نتیجه خشم ختم المرسلین، سخط حضرت رب العالمین است، و حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَام این حوراء انسیه در هنگام هجوم به خانه وحی، دامن همت به کمر بسته، و در صدد ارشاد مردم برآمد، تا آنان را از قیام بر علیه امام بر حق منصرف کرده، و اسلام و مسلمین را از انحراف باز دارد. آری بضعه رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ پشت درب آمد تا حافظ حدود و احکام الهی باشد، و اغواء شدگان را از سوء

۱- آل عمران: ۱۱۰.

۲- فی الحدیث المشهور: «أنا سید ولد آدم» (شرح صحیح مسلم: ج ۱۵ ص ۳۷).

۳- المستدرک: ج ۳ ص ۱۱۷؛ المعجم الكبير: ج ۲۰ ص ۱۹؛ سنن الترمذی: ج ۵

ص ۶۹۸؛ و...

عاقبت بازدارد، و اصل ولایت و امامت را با صلابتی توأم با مظلومیت بر همگان هویدا گرداند.

حضرت فاطمه کبری علیها السلام با این حرکت ماندگار خویش، یادآور دو مسئله حیاتی «امامت و امر به معروف و نهی از منکر» شدند. پس بجاست که آیات و روایاتی که دال بر اهمیت امر به معروف و نهی از منکر است را در این مقام بیان کنیم، تا عظمت این حرکت ماندگار حضرت صدیقه شهیده علیها السلام نمایان گردد که هدف حضرت علیها السلام، امر به معروف و نهی از منکر بوده است.

آیات دال بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر

۱. ﴿يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ وَأُولَئِكَ مِنَ الصَّالِحِينَ﴾.^۱

به خدا و روز واپسین ایمان می آورند؛ امر به معروف و نهی از منکر می کنند؛ و در انجام کارهای نیک، پیشی می گیرند؛ و آنها از صالحانند.

۲. ﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾.^۲

باید از میان شما، جمعی دعوت به نیکی، و امر به معروف و نهی از منکر کنند. و آنها همان رستگارانند.

۳. ﴿كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ﴾.^۳

شما بهترین امتی بودید که به سود انسانها آفریده شده‌اند، چه اینکه امر به معروف و نهی از منکر می کنید، و به خدا ایمان دارید.

۱- آل عمران: ۱۱۴.

۲- آل عمران: ۱۰۴.

۳- آل عمران: ۱۱۰.

روایات دال بر امر به معروف و نهی از منکر

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «... إِذَا لَمْ يَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، وَ لَمْ يَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ، وَ لَمْ يَتَّبِعُوا الْأَخْيَارَ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ شِرَارَهُمْ فَيَدْعُوا خِيَارَهُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ»^۱.

پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند: ... زمانی که امر به معروف و نهی از منکر نکردند... خداوند متعال، بدترین و شرورترین آنها را بر آنان مسلط می کند، پس در این هنگام دعا می کنند، ولی دعای آنان مستجاب نمی شود.

۲- عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: «مَنْ أَمَرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ نَهَى عَنِ الْمُنْكَرِ، فَهُوَ خَلِيفَةُ اللَّهِ فِي الْأَرْضِ وَ خَلِيفَةُ رَسُولِهِ»^۲.

رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند، جانشین خدا و جانشین پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در روی زمین است.

۳- قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: «لَا تَتْرُكُوا الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ، وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ، فَيَوْلَى عَلَيْكُمْ شِرَارَكُمْ»^۳.

۱- الکافی: ج ۲ ص ۳۷۴.

۲- مستدرک الوسائل: ج ۱۲ ص ۱۷۹.

۳- بحار الانوار: ج ۹۷ ص ۹۰.

حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر را رها نکنید، در غیر این صورت بدترین شما بر شما حاکم می شوند.

آیا دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه زهرا علیها السلام این مسئولیت مهم را به عهده نداشت، او که نزدیکترین شخص به رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، آیا در چنین شرایط حساسی که امام معصوم علیه السلام در خطر است، و دین در حال قربانی شدن است، نباید امر به معروف و نهی از منکر می کرد؟! یقیناً سزاوارترین شخص بر این امر، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بود، پس او پشت درب آمد تا به وظیفه الهی خود، یعنی امر به معروف و نهی از منکر عمل کند.

و اگر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پشت درب می آمد، حضور حضرت علیه السلام به عنوان امر به معروف و ناهی از منکر مطرح نمی شد، بلکه همان اختلاف خلفاء و نزاع بر سر قدرت را مطرح می کردند، و امر را به نفع مهاجمین پایان می دادند. اما حضرت فاطمه زهرا علیها السلام با درایت و شجاعت خود، این امر را به بهترین وجه عهده دار شد.

هدف عامه از مطرح کردن این شبهه و رد ادعای واهی آنها

اگر (عامه) دنبال منقصتی برای امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ هستند، و ایراد می‌گیرند که: چرا در هنگام هجوم حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ در خانه نشست، و حضرت صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ پشت درب آمد؟

ما می‌گوییم: اگر این قضیه، منقصتی برای حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ باشد، پس به طریق اولی باید عامه این منقصت را (نعوذ بالله) بر رسول مکرم اسلام صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم وارد کنند. چون به اعتراف بزرگان عامه، رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با آن که در خانه حضور داشتند، ولی با این حال به زنان خود امر می‌نمود درب خانه را (حتی بر نامحرم) باز کنند؟! ابن عساکر^۱ می‌گوید: عمر بن خطاب آمد و دق الباب کرد، پیغمبر به حضرت خدیجه عَلَيْهَا السَّلَامُ فرمود: «افْتَحِي يَا خَدِيجَةُ». «ای خدیجه در را باز کن».

۱- «عَنِ ابْنِ عُمَرَ، أَنَّهُ قَالَ: اجْتَمَعَتْ قُرَيْشٌ، فَقَالُوا: مَنْ يَدْخُلُ عَلَيَّ هَذَا الصَّابِي، فَيَرُدُّهُ عَمَّا هُوَ عَلَيْهِ فَيَقْتُلُهُ؟ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ: أَنَا، فَأَتَى الْعَيْنُ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ يَأْتِيكَ فَكُنْ مِنْهُ عَلَيَّ حَذَرًا، فَلَمَّا أَنْ صَلَّى رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ، فَزَعَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ الْبَابَ، وَقَالَ: افْتَحِي يَا خَدِيجَةُ، فَلَمَّا أَنْ دَنَّتْ، قَالَتْ: مَنْ هَذَا؟ قَالَ: عُمَرُ، قَالَتْ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ هَذَا عُمَرُ...» (تاریخ مدینه دمشق: ج ۴ ص ۳۵).

«ابن عساکر»^۱ در روایتی دیگر آورده است:

پیامبر ﷺ در خانه نشسته بود که در زدند، و ایشان به ام سلمه فرمودند: «يَا أُمَّ سَلَمَةَ قَوْمِي فَافْتَحِي لَهُ» یعنی: «ای ام سلمه! برخیز و در را باز کن».

طبرانی آورده است: پیامبر در خانه ام ایمن نشسته بود که دق الباب نمودند، رسول الله ﷺ فرمودند: ام ایمن کوبنده درب دخترم فاطمه عليها السلام است «فَقَوْمِي فَافْتَحِي لَهَا الْبَابَ»^۲.

این روایات عامه دال بر آن است که رسول خدا صلى الله عليه وآله، هنگام دق الباب به همسران خویش امر می نمود تا درب را باز کنند. حال از علمای عامه سؤال می کنیم: آیا مفاد این احادیث دلالتی بر منقصت رسول مکرم صلى الله عليه وآله دارند؟!

البته ما این احادیث را قبول نداریم، لکن چون عامه در پی بهانه هستند تا امیرالمؤمنین عليه السلام را زیر سؤال ببرند، ما هم طبق احادیث آنها

۱- «خَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ، مِنْ بَيْتِ زَيْنَبَ بِنْتِ جَحْشٍ وَأَتَى بَيْتَ أُمِّ سَلَمَةَ، فَكَانَ يَوْمَهَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ، فَلَمْ يَلْبَثْ أَنْ جَاءَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي قَلْبَةَ فَدَقَّ الْبَابَ دَقًّا خَفِيفًا فَانْتَبَهَ النَّبِيُّ، لِلدَّقِّ وَأَنْكَرْتَهُ أُمَّ سَلَمَةَ، فَقَالَ النَّبِيُّ: قَوْمِي فَافْتَحِي لَهُ» (تاریخ مدینه دمشق: ج ۴۴ ص ۴۷۰).

۲- «وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ [عِنْدَ أُمِّ أَيْمَنَ، فَدَقَّتِ الْبَابَ فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: لِأُمِّ أَيْمَنَ: «إِنَّ هَذَا لَدَقُّ فَاطِمَةَ... فَقَوْمِي فَافْتَحِي لَهَا الْبَابَ» (الدعاء، الطبرانی: ص ۳۱۹؛ كنز العمال: ج ۲ ص ۶۶۹).

با آنان سخن می‌گوییم، تا حجت را تمام کنیم، و این نسبت‌ها به رسول الله صلی الله علیه و آله به طور قطع از اکاذیب است.^۱

اما حضرت صدیقه کبری علیها السلام پشت درب آمد، تا به تکلیف شرعی و الهی خویش عمل نماید، که به طور مفصل شرحش گذشت. لذا در این باره می‌گوییم: اگر بر این اعتقاد هستید که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نباید پشت درب می‌رفت، همین اشکال را بر ساحت مقدس رسول اعظم صلی الله علیه و آله وارد کنید. البته پرواضح است که مسئله هجوم

۱- تحقیق و بررسی سند روایات مذکور:

ابن عساکر روایت اول را با ده واسطه از ابن عمر نقل کرده است که پنج نفر از رواتش مجهول الحال می‌باشند، که عبارتند از: ۱- کافور بن عبدالله الليثی: مجهول الحال. ۲- ابوالعباس عبدالله بن عبدالله البخاری: مجهول الحال. ۳- عمر بن محمد بن الحسین الکرجی: مجهول الحال. ۴- ایبه - محمد بن الحسین الکرجی: مجهول الحال. ۵- ابراهیم بن عبید القاضی: مجهول الحال. علاوه بر این در مورد «عیسی بن موسی التیمی» هم رجالیون عامه اختلاف نظر دارند، ذهبی گفته است: صدوق لکنه روی عن مائه مجهول. روایت دوم نیز به نه واسطه از عبدالله بن مسعود نقل شده که دو نفر از رواتش ضعیف می‌باشند.

۱- زکریا بن یحیی بن عبدالله الخرزازی المقرئ: مجهول الحال. ۲- اسماعیل بن عباد السعدی: متروک الحدیث.

روایت سوم نیز دو نفر از رواتش ضعیف می‌باشند: ۱- ابوحنفص عمر بن احمد القرظی: مجهول الحال. ۲- اسماعیل بن عمرو بن نجیح البجلی: ضعیف الحدیث.

و قرار گرفتن حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ پشت درب، و باز کردن درب توسط همسران پیامبر به امر ایشان، دو مقوله جداگانه است؛ لکن چون عامه می‌گویند: «ما تابع سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هستیم» این جواب به آنان داده شد.

نکته قابل توجه:

البته عداوت با اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و شبهه افکنی مغرضین، کار را به جایی رسانده که حتی ساحت مقدس رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را هم فرا گرفته تا از این طریق خلیفه اول و دوم را به عنوان افراد مقدس معرفی کنند. چون با ایراد منقصت بر رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌توانند، افعال خلیفه اول و دوم را توجیه نمایند، و اینجا هم شبهه می‌کنند چرا امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ به پشت درب خانه نیامد؟

اگر به روایات عامه مراجعه نماید، مشاهده خواهید کرد که عامه در حق رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایاتی نقل کرده‌اند، که انسان از نقل آنها شرم می‌کند، لکن برای این که موضوع بر همگان روشن شود، به بعضی از آنها اشاره می‌شود:

در برخی از کتابهای شش گانه عامه - که نزد آنان از اعتبار بسیار زیادی برخوردارند - روایاتی نقل شده که به یقین با شأن مؤمنین سازگاری ندارد، چه رسد به ساحت قدسی رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، و چه بسا موجب توهین به کسی می‌شود که مظهر قداست و عصمت است.

مسلم و بخاری در صحیح خود چنین می نویسند:

«حَدَّثَنِي أَبُو الطَّاهِرِ، أَخْبَرَنَا ابْنُ وَهْبٍ، أَخْبَرَنِي يُونُسُ، عَنْ ابْنِ شَهَابٍ، عَنْ عُرْوَةَ بْنِ الزُّبَيْرِ، قَالَ قَالَتْ عَائِشَةُ: وَاللَّهِ لَقَدْ رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ يَقُومُ عَلَى بَابِ حُجْرَتِي، وَالْحَبَشَةُ يَلْعَبُونَ بِحِجَابِهِمْ فِي مَسْجِدِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ يَسْتُرُنِي بِرِدَائِهِ، لِكَيْ أَنْظِرَ إِلَى لَعِيهِمْ، ثُمَّ يَقُومُ مِنْ أَجْلِي حَتَّى أَكُونَ أَنَا الَّتِي أَنْصَرِفُ، فَأَقْدِرُوا قَدَرَ الْجَارِيَةِ الْحَدِيثَةِ السَّنِّ الْحَرِيصَةَ عَلَى اللَّهْوِ»^۱.

عایشه می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم در حالی که در کنار درب اتاق من ایستاده بود، و اهل حبشه در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله با ابزار جنگی خود (دشنه) می رقصیدند، پیامبر صلی الله علیه و آله مرا با عبایش پوشاند، تا رقص آنان را تماشا کنم، و به خاطر من آن قدر ایستاد تا این که من بازگشتم (از تماشای آنان سیر شدم)، پس حال دخترکان کم سن و سالی را که به لهو و لعب اشتیاق دارند را رعایت کنید.

جسارت به ساحت مقدس رسول خدا صلی الله علیه و آله بدین جا ختم نشده، و

۱- صحیح مسلم: ج ۲ ص ۶۰۹. صحیح البخاری: ج ۱ ص ۱۷۳.

بخاری و مسلم به پنج واسطه، و احمد در مسند به چهار واسطه این روایت را از عایشه نقل کرده اند، و جای بسی شرم است که رجالیون عامه تمام روایات این سند را توثیق نموده و در مدحشان مبالغه کرده اند.

در جایی دیگر از صحیح بخاری و صحیح مسلم^۱ آمده است، ابوبکر از وضعیت زنان خواننده به صدا درآمد، ولی پیامبر خدا ﷺ نعوذ بالله اعتنایی نمی کرد، و آنان در خانه رسول خدا ﷺ در برابر ایشان به ساز و آواز می پرداختند، چنانچه می نویسند:

«حَدَّثَنَا أَحْمَدُ، قَالَ: حَدَّثَنَا ابْنُ وَهْبٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا عَمْرُو، أَنَّ مُحَمَّدَ بْنَ عَبْدِ الرَّحْمَنِ الْأَسَدِيَّ حَدَّثَهُ، عَنْ عُرْوَةَ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَعِنْدِي جَارِيَتَانِ تُغْنِيَانِ بِغِنَاءٍ بُعَاثَ، فَأَضْطَجَعَ عَلَى الْفِرَاشِ وَحَوْلَ وَجْهَهُ، وَدَخَلَ أَبُو بَكْرٍ فَأَتْتَهُرَنِي، وَقَالَ: مِرْمَارَةُ الشَّيْطَانِ عِنْدَ النَّبِيِّ ﷺ، فَأَقْبَلَ عَلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَقَالَ: دَعُهُمَا فَلَمَّا غَفَلَ غَمَزْتُهُمَا فَخَرَجَتَا»^۲.

۱- صحیح البخاری: ج ۴ ص ۹۴، صحیح مسلم: ج ۲ ص ۶۰۹.

۲- «(وفي روايةٍ أُخرى) «وكان يومَ عيدٍ يلعبُ السُّودَانُ بِالذَّرَقِ وَالْحِرَابِ، فإِذَا سَأَلْتُ النَّبِيَّ ﷺ وَإِذَا قَالَ: تَسْتَهِينَن تَنْظُرِينَ؟ فَقُلْتُ: نَعَمْ، فَأَقَامَنِي وَرَاءَهُ خَدِّي عَلَى خَدِّهِ، وَهُوَ يَقُولُ: دُونَكُمْ يَا بَنِي أَرْفَدَةَ حَتَّى إِذَا مَلَلْتُ، قَالَ: حَسْبُكَ، قُلْتُ: نَعَمْ، قَالَ: فَادْهَبِي» (صحیح البخاری: ج ۴ ص ۹۵، و...).

در روایتی دیگر نقل شده: روز عیدی بود، سودانی ها با سپر و ابزار آهنی جنگی خود (همانند دشنه) می رقصیدند، از پیامبر ﷺ درخواست کردم مرا به تماشای آنان ببرد، و یا این که پیامبر ﷺ به من فرمود: دوست داری آنها را تماشا کنی؟ گفتم: آری، پس ایشان مرا بر پشت خود گذاشت در حالی که گونه ام بر گونه ی او بود و می گفت: «دُونَكُمْ يَا بَنِي أَرْفَدَةَ» ادامه دهید، و آن حضرت همین طور ادامه داد تا این که من

عایشه می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله بر من وارد شد، دو کنیز نزد من اشعاری را که در روز جنگ بعثت با غنا خوانده می شد، را به صورت غنا برایم می خواندند، رسول خدا صلی الله علیه و آله را دیدم در جای خود دراز کشید و صورتش را برگرداند، ابوبکر وارد شد و به من نهیب زد و گفت: نزد پیامبر موسیقی شیطانی می نوازید، رسول خدا صلی الله علیه و آله رو به ابوبکر کرد و فرمود: رهایشان کن؛ زمانی که ابوبکر لحظه ای غافل شد (حواسش پرت شد)، آن دو کنیز را نیشگون گرفتم آنان نیز از اتاق خارج شدند.

ترمذی - یکی دیگر از نویسندگان کتابهای شش گانه اهل تسنن - پا را فراتر گذاشته و اهانت را به اوج خود رسانده و می گوید: آن حضرت به همراه همسرش به تماشای رقص زن رقصه ای رفت.

«حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ صَبَّاحِ الْبَرَّازِ، حَدَّثَنَا زَيْدُ بْنُ حُبَابٍ، عَنْ خَارِجَةَ بِنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ بْنِ زَيْدِ بْنِ ثَابِتٍ، أَخْبَرَنَا يَزِيدُ بْنُ رُومَانَ، عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله جَالِسًا، فَسَمِعْنَا لَغَطًا وَصَوْتَ صَبِيَّانِ، فَقَامَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَإِذَا حَبَشِيَّةٌ تَزْفِنُ وَالصَّبِيَّانُ حَوْلَهَا، فَقَالَ: يَا عَائِشَةُ تَعَالَى فَاَنْظُرِي، فَحِثُّ فَوَضَعْتُ لِحْيِي عَلَى مَنْكِبِ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَيْهَا مَا بَيْنَ الْمَنْكِبِ إِلَى رَأْسِهِ، فَقَالَ لِي: أَمَا سَمِعْتِ أَمَا سَمِعْتِ؟ قَالَتْ: فَجَعَلْتُ أَقُولُ: لَا، لِأَنْظُرَ مَثْرَلَتِي عِنْدَهُ، إِذْ طَلَعَ عَمْرُ

→

خسته شدم، ایشان فرمود: کافی است، گفتم: بله، فرمود: پس برو.

قالت: فَارْفَضَ النَّاسُ عَنْهَا، قَالَتْ: فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنِّي لَأَنْظُرُ إِلَى شَيَاطِينِ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ قَدْ فُزُوا مِنْ عُمَرَ، قَالَتْ: فَرَجَعْتُ»^۱.

عایشه می گوید: رسول خدا ﷺ نشست به بود ناگهان هممه و صدای بچه‌ها را شنیدیم، پیامبر ﷺ بر خاست، دید زن حبشیه ای می رقصد و بچه‌ها اطراف او را گرفته‌اند، آن حضرت فرمود: ای عایشه بیا نگاه کن، من آدمم و چانه‌ام را بر شانهِ پیامبر ﷺ گذاشتم و از حد فاصل بین شانهِ و سر پیامبر ﷺ به آن زن رقصه نگاه می‌کردم، رسول خدا ﷺ به من فرمود: آیا (از تماشای رقص) سیر شدی؟

آیا سیر شدی؟ و من می‌گفتم: نه، تا بینم جایگاهم نزد آن حضرت چقدر است (چقدر به خاطر من صبر می‌کند).

ناگهان عمر آمد، مردم از اطراف آن زن پراکنده شدند، عایشه می‌گوید: پیامبر ﷺ فرمود: شیطانهای انس و جن را می‌بینم که از عمر فرار می‌کنند، عایشه می‌گوید: من نیز برگشتم.

نکته‌ی حایز اهمیتی که باید مد نظر گرفت، این است که در جایی دیگر از صحیح مسلم روایتی به همین مضمون آمده است که حبشی‌ها در مسجد مشغول رقصی بودند، چنان چه مسلم می‌نویسد:
عایشه می‌گوید: حبشی‌ها به مسجد آمدند و در آنجا به رقص

۱- سنن الترمذی: ج ۵ ص ۶۲۱ ح ۳۶۹۱.

پرداختند، پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مرا صدا زد، و من سرم را روی شانه‌ی آن حضرت قرار دادم، و به تماشای رقص آنان پرداختم، تا جایی که از تماشای آنان منصرف شدم.^۱

و احادیث فراوان دیگر که از طریق عامه (که به دروغ) در کتب آنها درج شده است، و ساحت مقدس رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را خدشه‌دار می‌کند، تا از این طریق خلفای خود را مبراء نمایند.

۱- « حَدَّثَنَا زُهَيْرُ بْنُ حَرْبٍ، حَدَّثَنَا جَرِيرٌ، عَنْ هِشَامٍ، عَنْ أَبِيهِ، عَنْ عَائِشَةَ، قَالَتْ: جَاءَ حَبِشُ بْنُ فَرُّوْنٍ فِي يَوْمِ عِيدِ فِي الْمَسْجِدِ، فَدَعَانِي النَّبِيُّ ﷺ فَوَضَعْتُ رَأْسِي عَلَى مَنْكِبِهِ، فَجَعَلْتُ أَنْظُرُ إِلَى لَعِيهِمْ، حَتَّى كُنْتُ أَنَا اللَّيِّ أَنْصَرِفُ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهِمْ » (صحیح مسلم: ج ۲ ص ۶۰۹ ح ۱۹۲).

شبهه دوم:

واکنش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام هجوم به خانه
از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دفاع نکرد؟

بعضی از معاندین به امامیه اعتراض کرده و می گویند: چگونه
امکان دارد با وجود اسد الله الغالب امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام
در خانه، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمده و مورد ضرب و
جرح مهاجمین قرار گرفته باشد؟! و امیرالمؤمنین علیه السلام ناظر واقعه باشد و
از خود هیچ عکس العملی نشان نداده باشد!؟

قبل از ارائه پاسخ قاطع به این شبهه، یک سؤال به ذهن خطور
می کند که عامه باید پاسخ گوی آن باشند! و آن این که بر فرض قبول این
مطلب (نعوذ بالله) چرا خلیفه اول و دوم، به کلام خداوند که در حق
خاندان رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ﴿قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي
الْقُرْبَىٰ﴾^۱ یعنی (ای پیامبر!) بگو من هیچ پاداشی از شما بر رسالتم
درخواست نمی کنم، جز دوست داشتن اهل بیتم. احترام نگذاشتند و به

خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هجوم بردند؟

مگر نه آن است که خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مصداق آیه ۳۶

سوره النور می باشد که می فرماید:

﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ وَيُسَبِّحَ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ﴾.

در خانه هایی که خدا رخصت داده که [قدر و منزلت] آنها رفعت

یابد، و نامش در آنها یاد شود. در آن [خانه] ها هر بامداد و شامگاه او را تسبیح کنند.

سیوطی و دیگران از قول ابوبکر از نبی مکرم صلی الله علیه و آله نقل کرده اند:

خانه امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از با فضیلت ترین خانه های انبیاء محسوب می شود.^۱

۱- «عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ وَعَنْ بَرِيْدَةَ قَالَ: قَرَأَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ﴾ فَقَامَ إِلَيْهِ رَجُلٌ، فَقَالَ: أَيُّ بُيُوتٍ هَذِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ؟ قَالَ: بُيُوتُ الْأَنْبِيَاءِ، فَقَامَ إِلَيْهِ أَبُو بَكْرٍ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَذَا الْبَيْتُ مِنْهَا لَبَيْتِ عَلِيٍّ وَفَاطِمَةَ؟ قَالَ: نَعَمْ مِنْ أَفْضَلِهَا».

رسول خدا صلی الله علیه و آله مذکور را تلاوت فرمود، شخصی پرسید: این کدام خانه ها است؟ فرمود: خانه های پیامبران. ابوبکر پرسید: آیا خانه علی و فاطمه هم از همان خانه ها است؟ فرمود: بلی، از برترین آنها است. (الدر المنثور: ج ۶ ص ۲۰۳، الکشف والبيان: ج ۷ ص ۱۰۷، الجواهر الحسان في تفسير القرآن: ج ۷، ص ۱۰۷، روح المعاني في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني: ج ۱۸ ص ۱۷۴، و...).

و مگر نه آن است که فاطمه علیها السلام یکی از مصادیق این آیات قرآن، است:

۱- ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ
أَبْنَاءَنَا وَ أبنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ
لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾^۱

۲- ﴿إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ
تَطْهِيرًا﴾^۲

با وجود این همه فضیلت، چگونه به خانه وحی هجوم می‌برند، و ضمن ضربه زدن به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، امیرالمؤمنین علیه السلام را دست بسته، با وضع اسفبار برای بیعت می‌برند؟!

در مواجهه با این سؤال، اشخاصی مانند ابن تیمیه، ضمن قبول هجوم به خانه حضرت علیها السلام؛ خواسته است این‌گونه پاسخ دهد که:

«إِنَّهُ كَبَسَ الْبَيْتَ لِيَنْظُرَ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي يُقَسِّمُهُ، وَأَنْ
يُعْطِيَهُ لِمُسْتَحِقِّهِ...»^۳

-
- ۱- «پس کسی که با تو مواجه کند، پس از آن که برای تو علم حاصل شد، بگو که ببانید فرزندانمان و فرزندانتان و زنانمان و زنانتان و خودمان و خودتان را فراخوانیم و سپس مباحله کرده، لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.» آل عمران: ۶۱.
- ۲- «همانا خداوند اراده کرده است که هر گونه زشتی و ناپاکی را از شما اهل بیت دور گرداند، و شما را پاک و مطهر سازد» الاحزاب: ۳۳.
- ۳- منهاج السنة: ج ۸ ص ۲۹۱.

همانا او (ابوبکر) به خانه [حضرت فاطمه علیها السلام] یورش برد تا ببیند آیا از اموال بیت المال چیزی آنجا هست که آن را تقسیم کرده، و به مستحقش اعطا کند.

ابن تیمیه بدون هیچ دلیل و منطقی این ادعای واهی را مطرح نموده است،^۱ مگر نه آن است که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام جزء صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند؟! پس چگونه شد که ابن تیمیه ادعاهای علماء خود را در حق صحابه فراموش کرده،^۲ و ضمن تأیید هجوم به خانه حضرت علیها السلام، از

۱- درباره این غیب گویی ابن تیمیه که با گذشت هشت قرن توانسته نیت و اندرون ابوبکر را بخواند! باید گفت: این گونه توجیهاات را باید توجیهاات مختص به ابن تیمیه دانست که جز دشمنی و حقد به اهل بیت علیهم السلام چیز دیگری نداشت، و کتاب «منهاج السنة» او شاهد بر صحت این گفتار است.

۲- مگر عامه همه صحابه را عادل نمی دانند! چه شد که این گونه در مورد خاندان وحی سخن می گویند، و تمام کسانی را که در حق اهل بیت علیهم السلام ظلم کردند چون صحابی است، تقدیس می کنند، و لکن خاندان وحی که صحابی راستین رسول اعظم صلی الله علیه و آله هستند را، با بهانه های واهی و دروغین متهم می کنند.

با توجه به تعریفی که بزرگان عامه از «صحابه» داشتند، ثابت گشت، مصداق بارز صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هستند، چگونه این بزرگواران را متهم کرده، و دیگر صحابه را از هر گونه خطاء و نقص مبرا می کنید؟ بر چه اساس و طبق کدام مبنای اعتقادی خود،

صحابه رسول خدا ﷺ دفاع نکرد!؟

و چگونه آنها را متهم به نگاه داشتن اموال بیت المال در خانه نموده است؟

چگونه ممکن است به خانه نزدیکترین صحابی رسول خدا ﷺ که خانه‌اش، خانه وحی است، هجوم برند و یار دیرین پیامبر اکرم ﷺ را دست بسته، و با حالتی بسیار دردناک برای بیعت ببرند، و ادعا کنند که ما تمام صحابه را تجلیل می‌کنیم؟.

عده‌ای با ارائه معنایی دیگر از «کبس البیت» این قضیه را توجیه کرده‌اند که کبس به معنای دخول است، و نه به معنای هجوم، و این در حالی است که «کبس دار» در استعمال اهل لسان به معنای هجوم است.^۱

و بر فرض این که «کبس البیت» و «کبس الدار» در معنای داخل شدن عادی به خانه هم استعمال شده باشد، اما از آنجا که ابن تیمیه

→

نزدیکترین اشخاص به رسول خدا ﷺ را متهم به تخلف از بیت المال می‌کنید!؟
بحث جایگاه صحابه از دیدگاه عامه به طور مفصل در ابتدای بخش پنجم گذشت.
۱- «کَبَسَ دَارَهُ: هَجَمَ عَلَيْهِ وَأَخْطَا بِهِ وَأَقْتَصَرَ ابْنُ الْقَطَّاعِ عَلَى الْهُجُومِ». (تاج العروس من جواهر القاموس: ج ۸ ص ۴۳۸).

خود به هجوم به خانه وحی اعتراف می‌کند،^۱ نمی‌تواند به معنای داخل شدن عادی باشد، چرا که ابوبکر از این «کبس» بعداً اظهار ندامت می‌کند.^۲ پس اگر منظور از کبس داخل شدن معمولی بود، چه جای ندامت و پشیمانی است؟!

در نتیجه عامه در مورد هجوم نتوانستند پاسخگو باشند، لذا با القاء شبهات واهی [که چرا امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از او دفاع نکرد؟] از بیان حق شانه خالی کردند.

اگر چه این شبهات از اصل باطل و مردود است، ولیکن برای اتمام حجت با معاندین، دلالتی را برای دفع این توهم بی‌اساس ذکر می‌کنیم.

۱- منهاج السنة: ج ۸ ص ۲۹۱.

۲- «قَالَ أَبُو بَكْرٍ عِنْدَ مَوْتِهِ... فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفُ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ». (تاریخ الطبری: ج ۳ ص ۴۳۰).

(۱)

واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام

آلوسی [یکی از علمای بزرگ عامه] می نویسد:

هنگامی که علی جواب عمر را نداد.

عمر عصبانی شد و درب خانه علی را به آتش کشید، و داخل خانه شد، فاطمه به طرف عمر آمد و فریاد زد: «یا ابتاه، یا رسول الله!»

عمر با شمشیر در غلاف به پهلوی فاطمه زد، تازیانه را بلند کرد و بر بازوی فاطمه زد، فاطمه فریاد زد: «یا ابتاه» (با مشاهده این ماجرا) علی ناگهان از جا برخاست، و گریبان عمر را گرفت، و او را به شدت کشید، و بر زمین زد و بر بینی و گردنش کوبید.^۱

و لذا عامه خود اعتراف می کنند که حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در مقابل قوم مهاجم ایستاده، و عکس العمل نشان داده است.

آلوسی بعد از نقل روایت، هیچ گونه عکس العملی نشان نداده و

۱- «أَنَّهُ لَمَّا يَجِبُ عَلَيَّ غَضَبِ عُمَرَ، وَأَصْرَمَ النَّارَ بِبَابِ عَلِيٍّ، وَأَحْرَقَهُ وَدَخَلَ فَاسْتَقْبَلْتُهُ فَاطِمَةُ، وَصَاحَتْ: يَا أَبَتَاهُ وَيَا رَسُولَ اللَّهِ، فَرَفَعَ عُمَرُ السَّيْفَ وَهُوَ فِي عِمْلِهِمْ فَوَجَّأَ بِهِ جَنْبَهَا الْمُبَارَكَ، وَرَفَعَ السُّوْطَ فَضْرَبَ بِهِ ضَرْعَهَا، فَصَاحَتْ: يَا أَبَتَاهُ فَأَخَذَ عَلِيٌّ بِتَلَايِبِ عُمَرَ وَهَزَمَهُ وَوَجَّأَ أَنْفَهُ وَرَقَبَتَهُ» (تفسیر روح المعانی: ج ۲ ص ۱۲۰).

روایت را بدون حاشیه و نقدی نقل کرده.
این خود حکایت از پذیرفتن آن روایت دارد، والا باید یک تعلیقه
در رد روایت ذکر می کرد. البته با وجود روایات متعدد، آوسى چگونه
می توانست منکر این واقعه شود؟

(۲)

عمل به وصیت رسول الله ﷺ

بر فرض قبول کنیم که امیرالمؤمنین علیه السلام هنگام هجوم، از حضرت فاطمه زهرا علیها السلام دفاع نکرده باشد، و عکس العملی از خود نشان نداده باشد. دلیل این سکوت و صبر، عمل به عهد و پیمان با رسول اعظم صلی الله علیه و آله بود، زیرا رسول معظم صلی الله علیه و آله در مواطن مختلف امیرالمؤمنین علیه السلام را به صبر و شکیبایی در برابر ظلم و تعدی مهاجمین فراخوانده بودند.

ابن عباس می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیتی به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

«يَا عَلِيُّ إِنْ قُرَيْشًا سَتَّظَاهِرُ عَلَيْكَ، وَ تَجَمَّعَ كَلِمَتُهُمْ عَلَى ظُلْمِكَ وَ قَهْرِكَ، فَإِنْ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَجَاهِدْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَ أَحْقِنْ دَمَكَ»^۱.

ای علی! همانا قریش بعد از من، بر ضد تو خواهند شد، و آنها بر ظلم کردن و چیره شدن بر تو اجتماع خواهند نمود، اگر یاورى یافتی با آنها نبرد کن و اگر یاورى نیافتی، دست نگه دار و خونت را حفظ کن.

۱- الغیبة، شیخ طوسی: ص ۱۹۳.

پیامبر صلی الله علیه و آله در جای دیگر خطاب به امیرالمؤمنین علی علیه السلام چنین سفارش نمود.

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فِي وَصِيَّتِهِ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام :

«يَا أَبَا الْحَسَنِ إِنَّ الْأُمَّةَ سَتَعُدُّ بِكَ وَتَقْتَضِي عَهْدِي... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ كَذَلِكَ؟ فَقَالَ: إِنَّ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَبَادِرْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْتِنِ دَمَكَ حَتَّى تَلْحَقَ بِي مَظْلُومًا»^۱.

حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام خود جریان هجوم را این گونه بیان

می کند:

«فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي رَافِدٌ وَلَا مَعِيَ مُسَاعِدٌ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِي، فَضَنَنْتُ بِهِمْ عَنِ الْهَلَاكِ، وَ لَوْ كَانَ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَمِّي حَمْرَةٌ وَأَخِي جَعْفَرٌ لَمْ أَبَايَعْ كَرَاهًا، وَ لَكِنِّي مُنِيتُ بِرَجُلَيْنِ حَدِيثِي عَهْدٍ بِالْإِسْلَامِ، الْعَبَّاسِ وَ عَقِيلِ، فَضَنَنْتُ بِأَهْلِ بَيْتِي عَنِ الْهَلَاكِ، فَأَغْضَيْتُ عَيْنِي عَلَى الْقَدَى، وَ تَجَرَّعْتُ رِيْقِي عَلَى الشَّجَا؛ وَصَبَرْتُ عَلَى أَمْرٍ مِنَ الْعُلُقِمِ، وَآلَمَ لِلْقَلْبِ

۱- «ای ابالحسن! همانا این امت بر ضد تو رفتار خواهند نمود و عهد مرا خواهند

شکست... من گفتم: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، وظیفه من در چنین شرایطی چیست؟

فرمود: اگر یابوری یافتی بر ضد آنها قیام و مبارزه کن، و اگر یابوری پیدا نکردی دست

نگه دار، و خون خود را حفظ کن، تا در حالی که مظلوم هستی به من ملحق شوی.»

الاحتجاج طبرسی: ج ۱ ص ۱۹۰.

مِنْ حَزِّ الشَّفَارِ»^۱.

امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: نگاه کردم که نه کمک کاری دارم و نه یاری کننده‌ای؛ پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم، و اگر برای من پس از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمویم حمزه و برادرم جعفر بودند، با زور بیعت نمی‌کردم؛ ولیکن من مبتلا به دو نفر تازه مسلمان شدم، عباس و عقیل؛ پس خواستم که خاندان خود را از نابودی حفظ کنم؛ چشم خود را با وجود خار (در آن) بستم، و آب دهان را با وجود تیغ فرو بردم، و بر چیزی تلخ‌تر از عَلْقَم (گیاهی تلخ) صبر کردم؛ و بر چیزی درد آور تر از تیغ برای قلب، صبر نمودم.

امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام می‌گوید: گفتم: ای رسول خدا! آن‌گاه که چنان شود چه وصیت و سفارشی به من دارید؟

فرمود: «اگر یارانی یافتی با آنان جهاد کن، و اگر نیافتی دست نگهدار و خون خویش حفظ کن، تا این‌که برای برپایی دین و کتاب خدا و سنت من یارانی بیابی»^۲.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در آخرین وصیت خود به

۱- كشف المحجة لثمره المهجة: ص ۲۴۹، بحار الأنوار: ج ۳۰ ص ۱۵،

۲- «قَالَ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ: ... فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَا تَعْهَدُ إِلَيَّ إِذَا كَانَ ذَلِكَ؟ قَالَ: إِنَّ وَجَدْتَ أَعْوَانًا فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ وَجَاهِدْهُمْ، وَإِنْ لَمْ تَجِدْ أَعْوَانًا فَكُفَّ يَدَكَ وَاحْتُنْ دَمَكَ حَتَّى تَجِدَ عَلَيَّ إِقَامَةَ الدِّينِ وَكِتَابِ اللَّهِ وَسُنَّتِي أَعْوَانًا» مستدرک الوسائل: ج ۱۱ ص ۷۵.

امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: برادرم، این مردم مرا رها خواهند کرد و به دنیای خودشان مشغول خواهند شد؛ ولی این مسأله تو را از رسیدگی به من باز ندارد، مثل تو در بین این امت، مثل کعبه است که خدا آن را نشانه قرار داده است تا از راههای دور نزد آن بیایند...

پس چون از دنیا رفتم و از آنچه به تو وصیت کردم فارغ شدم و بدنم را در قبر گذاشتی، در خانهات بنشین و قرآن را آن گونه که دستور داده‌ام، بر اساس واجبات و احکام و ترتیب نزول جمع آوری کن، تو را به بردباری در برابر آنچه که از این گروه به تو و فاطمه زهرا علیها السلام خواهد رسید سفارش می‌کنم، صبر کن تا بر من وارد شوی.^۱

۱- « حَدَّثَنِي هَارُونُ بْنُ مُوسَى قَالَ حَدَّثَنِي أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ حَدَّثَنِي أَبُو مُوسَى الضَّرِيرُ الْبَجَلِيُّ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ عليه السلام قَالَ سَأَلْتُ أَبِي فَقُلْتُ لَهُ: مَا كَانَ بَعْدَ إِفَاقِيهِ عليه السلام؟ قَالَ: دَخَلَ عَلَيْهِ النِّسَاءُ يَبْكِينَ، وَازْتَفَعَتِ الْأَصْوَاتُ، وَصَحَّ النَّاسُ بِالْبَابِ الْمُهَاجِرُونَ وَ الْأَنْصَارُ، قَالَ عَلِيُّ عليه السلام: فَبَيْنَا أَنَا كَذَلِكَ إِذْ نُودِيَ أَيْنَ عَلِيٌّ؟ فَأَقْبَلْتُ حَتَّى دَخَلْتُ إِلَيْهِ فَأَنْكَبْتُ عَلَيْهِ، فَقَالَ لِي: يَا أَخِي فَهَمَّكَ اللَّهُ وَ سَدَّدَكَ وَ وَفَّقَكَ وَ أَرْشَدَكَ وَ أَعَانَكَ وَ عَفَّرَ ذَنْبَكَ وَ رَفَعَ ذِكْرَكَ، ثُمَّ قَالَ: يَا أَخِي إِنَّ الْقَوْمَ سَيَسْأَلُوكَ عَنِّي مَا يُرِيدُونَ مِنْ عَرَضِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَلَيْهِ قَادِرُونَ، فَلَا يَسْأَلُوكَ عَنِّي مَا سَأَلُوكَ، فَإِنَّمَا مَثَلُكَ فِي الْأُمَّةِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ نَصَبَهَا اللَّهُ عَلَمًا وَ إِنَّمَا نُودِيَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ وَ نَادَى سَجِيقٍ، وَ إِنَّمَا أَنْتَ الْعَلَمُ عَلَمُ الْهُدَى وَ نُورُ الدِّينِ، وَ هُوَ نُورُ اللَّهِ يَا أَخِي وَ الَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ لَقَدْ قَدَّمْتُ إِلَيْهِمْ بِالْوَعِيدِ وَ لَقَدْ أَخْبَرْتُ رَجُلًا رَجُلًا بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنْ حَقِّكَ وَ أَلَزَمَهُمْ مِنْ طَاعَتِكَ فَكُلُّ أَجَابِ إِلَيْكَ وَ سَلَّمَ الْأَمْرَ إِلَيْكَ، وَ إِنِّي لَأَعْرِفُ خِلَافَ قَوْلِهِمْ فَإِذَا فُضِّتْ وَ فَرَعَتْ مِنْ جَمِيعِ مَا وَصَّيْتُكَ بِهِ وَ عَيَّبَنِي فِي قَبْرِي فَالزُّمِ بَيْتَكَ وَ اجْمَعْ الْقُرْآنَ عَلَى تَأْيِيدِهِ وَ الْفَرَائِضَ وَ

بنابر روایت فوق و روایات دیگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ جلو نیامد و با مهاجمین درگیر نشد، تا به امر و وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل کند، رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موطن مختلف سفارش به صبر نمود. بدیهی است اگر امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ پشت درب می‌آمد، و از حضرت صدیقه شهیده عَلَيْهَا السَّلَامُ دفاع می‌کرد، مسلماً درگیری ایجاد می‌شد، و مهاجمین امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ را ابتداءً به نقض قول رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ متهم کرده، سپس هر خونریزی و درگیری که ایجاد می‌شد را به گردن امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ می‌انداختند، لذا برای گرفتن هر گونه بهانه از مهاجمین، حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ پشت درب آمد.

→
 الْأَحْكَامَ عَلَى تَرْيَلِهِ...» (بحار الأنوار: ج ۲۲ ص ۴۸۴، خصائص الائمة عَلَيْهِمُ السَّلَامُ: ص ۷۳).

(۳)

تمسک به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله

بر فرض این که قبول کنیم امیرالمؤمنین علیه السلام در قبال هجوم به خانه وحی و اکنشی نشان نداده باشد، می‌گوییم: همان گونه که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در مکه مکرمه، در قبال شکنجه صحابه، و حتی قتل سمیه مادر یاسر صبر را پیشه نمود، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هم به تاسی از رسول الله صلی الله علیه و آله سکوت نمودند.

یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله در مدت سیزده سال در مکه در جلوی دیدگان حضرت صلی الله علیه و آله، در زیر شکنجه جان می‌سپردند؛ اما حضرت صلی الله علیه و آله اقدامی نکرد و عامه خود بدان اعتراف دارند.

ابن حجر عسقلانی در الإصابه می‌نویسد:

سمیه دختر خُباط... مادر عمار یاسر، هفتمین کسی است که اسلام آورد، ابوجهل او را اذیت می‌کرد و آن قدر نیزه به پایین شکمش زد تا به شهادت رسید، و او نخستین زن شهید در اسلام است. سمیه چون مسلمان شده بود و دست بردار نبود، آل بنومغیره او را آزار و اذیت کردند؛ تا کشته شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله، منظره شکنجه شدن عمار و مادر و پدرش را در مکه می‌دید و می‌فرمود: ای خاندان یاسر! صبور باشید که

وعدده گاه شما بهشت است.^۱

بی تردید حضرت رسول خدا ﷺ، در تمامی مراتب افضل و اسوه خلائق اند. با این که ایشان ﷺ می دیدند کافری هم چون ابوجهل و... متعرض ناموس مسلمانان می شود؛ ولی نه تنها واکنشی از خود نشان نداده، بلکه به مسلمانان نیز فرمان صبر می دادند. رسولی که قرآن در وصف او فرموده: ﴿بِالْمُؤْمِنِينَ رَؤُوفٌ رَّحِيمٌ﴾.^۲

پس چرا شمشیر برداشت تا ابوجهل را به سزای عملش برساند؟ و نیز زمانی که عمر بن خطاب، متعرض زنان مسلمان می شد و آنها را به خاطر اسلام آوردنشان کتک می زد، چرا رسول خدا ﷺ واکنشی نشان نمی داد؟

ابن هشام در سیره نبویه، می نویسد:

«وَمَرَّ [أَبُو بَكْرٍ] بِجَارِيَةِ بَنِي مُؤَمَّلٍ، حَيٍّ مِنْ بَنِي عَدِيٍّ بْنِ كَعْبٍ، وَكَانَتْ مُسْلِمَةً، وَعُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ يُعَذِّبُهَا لِتَتْرُكَ الْإِسْلَامَ، وَهُوَ يَوْمئِذٍ

۱- «سُمِّيَةَ بِنْتُ حُبَابٍ... وَالِدَةُ عَمَارِ بْنِ يَاسِرٍ كَانَتْ سَابِعَةَ سَبْعَةٍ فِي الْإِسْلَامِ، عَذَّبَهَا أَبُو جَهْلٍ، وَطَعَنَهَا فِي قُبُلِهَا فَمَاتَتْ، فَكَانَتْ أَوَّلَ شَهِيدَةٍ فِي الْإِسْلَامِ... عَذَّبَهَا آلُ بَنِي الْمُعْتِرَةِ عَلَى الْإِسْلَامِ، وَهِيَ تَأْبَى غَيْرَهُ حَتَّى قَتَلُوهَا، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَمُرُّ بِعَمَارٍ وَأُمِّهِ وَأَبْنَيْهِ، وَهُمْ يُعَذِّبُونَ بِالْأَبْطَحِ فِي رَمَضَانَ مَكَّةَ، فَيَقُولُ: صَبْرًا يَا آلَ يَاسِرٍ مَوْعِدُكُمْ الْجَنَّةُ» (الإصابة في تمييز الصحابة: ج ۷ ص ۷۱۲).

۲- «بسیار نسبت به مؤمنین مهربان و رئوف است» التوبة: ۱۲۸.

مُشْرِكٌ، وَهُوَ يَضْرِبُهَا، حَتَّى إِذَا مَلَ قَالَ: إِنِّي أَعْتَذِرُ إِلَيْكَ، إِنِّي لَمْ أَتْرِكِ إِلَّا مَلَالَةً، فَتَقُولُ: كَذَلِكَ فَعَلَ اللَّهُ بِكَ^۱!

ابوبکر می دید که کنیز مسلمان شده از بنو مؤمل از خاندان عدی بن کعب را، عمر کتک می زد تا دست از اسلام بردارد و مسلمان بودن را ترک کند (چون عمر هنوز مشرک بود) آن قدر او را زد تا خسته شد، گفت: اگر تو را کتک نمی زدم برای این است که خسته شده ام، از این جهت مرا ببخش. کنیز در پاسخ گفت: بدان که خدا نیز این گونه با تو رفتار خواهد کرد.

حال سؤال این است که: چرا رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جلوی عمر را نگرفت، و او را از این کار منع نکرد؟

مخالفین، هر پاسخی برای این دو نمونه صبر و سکوت حضرت رسول صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ دادند، ما نیز عین همان را در باره صبر امیر مؤمنان عَلَيْهِ السَّلَامُ و شمشیر نکشیدن آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَامُ، جواب خواهیم داد.

اگر عامه بگویند: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قدرت دفاع از جان و ناموس مسلمانان را نداشت، زیرا نیروی بااخلاص و کارآمدی وجود نداشت تا رسول الله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را یاری کند، ما هم همان مطلب را در حق امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ بیان می کنیم، و در تأیید صحت این مطلب می گویم:

۱- السيرة النبوية: ج ۲ ص ۱۶۱، فضائل الصحابة: ج ۱ ص ۱۲۰ و...

شکی نیست که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام نفس نفیس پیامبر صلی الله علیه و آله است، چنانکه قرآن کریم صریحاً می فرماید:

﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ﴾^۱.

مفسرین بزرگ عامه اعتراف نموده اند که مراد از «انفسنا» وجود نازنین مولا علی علیه السلام است. چنانکه سیوطی این مفسر مشهور عامه می گوید:

«وَأَخْرَجَ مُسْلِمٌ وَالتَّزْمِذِي وَابْنُ الْمُنْدَرِ وَالْحَاكِمُ وَالبَيْهَقِيُّ فِي سُنَنِهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ هَذِهِ الْآيَةُ: ﴿قُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ...﴾ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله عَلِيًّا، وَفَاطِمَةَ، وَحَسَنًا، وَحُسَيْنًا، فَقَالَ: اللَّهُمَّ هُوَ لِأَهْلِي»^۲.

امیرالمؤمنین علیه السلام نفس نفیس پیامبر صلی الله علیه و آله است، و بر سنت و سیره ایشان رفتار می کند، لذا در آنجا که نباید، شمشیر بکشد با اقتداء به رسول اکرم صلی الله علیه و آله شمشیر را غلاف می کند، و لو این که عزیزانش در جلوی دیدگانش به شهادت برسند. همان گونه که در دو جریان فوق، منقصتی بر شجاعت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وارد نبود، همان گونه صبر

۱- آل عمران: ۶۱.

۲- الدر المنثور: ج ۲ ص ۳۵۴.

امیرالمؤمنین علیه السلام هم خدشه‌ای بر شجاعت و استقامت او وارد نمی‌کند.

چگونه سکوت امیرالمؤمنین دلیل بر منقصدت باشد؟ و حال آن‌که آن یگانه رادمرد، با رشادت و شجاعت بی نظیر خود، شکوه و شکوت پهلوان یهود را درهم شکست که همگان در آن روز سخت از دهشت نعره‌های مرحب به خود لرزیده، و سایه سنگین مرگ در زیر ضربات سهمگین شمشیر او را احساس کرده، و ناگزیر یکی پس از دیگری از میدان نبرد می‌گریختند، چنانکه نقل شده:

«عَنْ أَبِي مَرْيَمَ، قَالَ: سَارَ رَسُولُ اللَّهِ إِلَى خَيْبَرَ، فَلَمَّا آتَاهَا بَعَثَ عُمَرَ وَمَعَهُ النَّاسَ إِلَى مَدِينَتِهِمْ أَوْ إِلَى قَصْرِهِمْ فَقَاتَلُوهُمْ فَلَمْ يَلْبَثُوا أَنْ انْهَزَمَ عُمَرُ وَأَصْحَابُهُ، فَجَاءَ يُجَبِّئُهُمْ وَيُحَبِّئُونَهُ، فَسَاءَ، ذَلِكَ رَسُولَ اللَّهِ فَقَالَ: لَا بَعَثَنَّ إِلَيْهِمْ رَجُلًا يُحِبُّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيُحِبُّهُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، يُقَاتِلُهُمْ حَتَّى يَفْتَحَ اللَّهُ لَهُ، لَيْسَ بِفَرَارٍ...»^۱.

اما حیدر کرار غیر فرار در مقابل فوجی از لشکر دشمن جوانمردانه ایستاد، و با فتح و ظفر به سوی پیامبر بازگشت. آیا می‌توان گفت: سکوت امیرالمؤمنین خدشه‌ای بر شجاعت فاتح خیبر و کشنده مرحب، و عمرو بن عبدود ... است، و حال آن‌که اسدالله الغالب در یوم خیبر

۱- المصنّف، ابن ابی شیبّه: ج ۸ ص ۵۲۵، السنن ابن ماجه: ج ۱ ص ۵۸ ح ۱۱۷.

قلعه‌های یهود را فتح کرده، و پهلوان یکه‌تاز آنها را از پای درآورد. مگر رسول الله ﷺ در بیان عظمت این فتح و نصرت عظیم نفرمود:

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَمْ يَأْرِزْهُ عَلِيٌّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَعَمْرٍو بِنِ عَبْدِودٍ يَوْمَ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ أَعْمَالِ أُمَّتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»^۱.

مخالفین، خود در مورد عثمان روایت کرده‌اند هنگامی که صحابه رسول خدا ﷺ به خانه او ریختند، و همسرش را زده و انگشتش را قطع کردند، او از همسرش دفاع نکرد، مخالفین از این عملکرد عثمان چه پاسخی دارند که در مورد امیرالمؤمنین عليه السلام این‌گونه شبهه را مطرح می‌کنند!؟

طبری، در تاریخش می‌نویسد:

سودان بن حمران آمد تا او را کتک بزند، نائله دختر فرافصه (زن عثمان) خود را بر روی او انداخت، سودان شمشیر را گرفت و انگشت او را قطع کرد، و سپس دست به پشت او زد، و گفت: عجب پشت بزرگی دارد، سپس عثمان را زد و کشت.^۲

۱- المستدرک: ج ۳ ص ۳۴؛ تاریخ بغداد: ج ۱۳ ص ۱۸؛ تاریخ مدینه دمشق: ج ۵۰ ص ۳۳۳.

۲- «وَجَاءَ سُودَانُ بْنُ حِمْرَانَ لِيَضْرِبَهُ، فَأَنْكَبَتْ عَلَيْهِ نَائِلَةُ ابْنَةِ الْفَرَاغِصَةِ، وَاتَّقَتِ السَّيْفَ بِيَدِهَا، فَتَعَمَّدَهَا، وَنَفَحَ أَصَابِعَهَا فَأَطَنَّ أَصَابِعَ يَدِهَا وَوَلَّتْ، فَغَمَزَ أَوْرَاكَهَا، وَقَالَ: إِنَّهَا لِكَبِيرَةُ الْعَجِيزَةِ، وَصَرَبَ عُثْمَانَ فَقَتَلَهُ» تاریخ الطبری: ج ۴ ص ۳۹۱.

ابن کثیر دمشقی سلفی می نویسد:

«ثُمَّ تَقَدَّمَ سُودَانُ بْنُ حِمْرَانَ بِالسَّيْفِ فَمَانَعْتَهُ نَائِلَةً فَقَطَعَ أَصَابِعَهَا
فَوَلَّتْ فَضْرَبَ عَجِيزَتَهَا بِيَدِهِ وَقَالَ: إِنَّهَا لَكَبِيرَةُ الْعَجِيزَةِ. وَضْرَبَ عُثْمَانَ
فَقَتَلَهُ»^۱.

چرا عثمان از زنش دفاع نکرد، مگر نه این که او مرد بود، غیرت داشت و باید مدافع زنش باشد؟ مگر نه این که او بالاخره در این حمله کشته می شد، آیا بهتر نبود که از همسرش دفاع کند و بعد بمیرد؟! پس چرا هیچ واکنشی از خود نشان نداد و حاضر شد که ببیند صحابه رسول خدا به همسر او اهانت کرده و متعرضش می شوند؟ مخالفین از این مطلب هر پاسخی دادند، ما نیز همان پاسخ را در مورد صبر امیرالمؤمنین علیه السلام به آنها خواهیم داد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: بعد از من حکامی خواهند آمد که در برابر آنها نباید شمشیر کشید، بلکه مردم باید صبر کنند، اگرچه هر بلایی بر سرشان درآوردند.

«قال: يَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ لَا يَهْتَدُونَ بِهَدَايِي، وَلَا يَسْتَتُونَ بِسُنَّتِي،
وَسَيَقُومُ فِيهِمْ رِجَالٌ قُلُوبُهُمْ قُلُوبُ الشَّيَاطِينِ فِي جُثْمَانِ إِنْسٍ. قال: قلت:
كَيْفَ أَصْنَعُ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنْ أَدْرَكْتُ ذَلِكَ؟ قَالَ: تَسْمَعُ وَتُطِيعُ لِلْأَمِيرِ، وَإِنْ

ضُرِبَ ظَهْرُكَ، وَأُخِذَ مَالُكَ، فَاسْمَعْ وَأَطِعْ»^۱.

حضرت رسول ﷺ فرمودند: بعد از من پیشوایانی بر شما حکومت می‌کنند که به هدایت من هدایت نیافته‌اند، و به سیره و سنت من رفتار نمی‌کنند، و به زودی در میان آنان مردانی حاکم می‌شوند، که دل‌های آنها دل‌های شیاطین است، ولی در لباس انسان درآمده‌اند. گفتم [حذیفه بن یمان]: اگر من آن زمان را درک کردم چه کنم؟ فرمود: گوش فرا دار و از امیر اطاعت کن، هر چند بر پشت تو تازیانه زند، و مال تو را برآید، گوش بده و پیروی کن.

پس طبق مبنای خود مخالفین، امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نیز به روایت و توصیه پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عمل نموده است.

۱- صحیح مسلم: ج ۳ حدیث ۴۸۹۱.

(۴)

مهاجمین فرصتی ندادند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام واکنشی از خود نشان دهد

از روایتی که عیاشی در تفسیر خود نقل کرده، استفاده می‌شود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نزدیک درب ورودی منزل بودند، و با دیدن عمر و همراهان، در را فوراً بر روی آنان بست تا وارد خانه نشوند.

«قَالَ عُمَرُ: قَوْمُوا بِنَا إِلَيْهِ... فَلَمَّا اتَّهَيْتَنَا إِلَى الْبَابِ.

فَرَأَتْهُمْ فَاطِمَةُ أَغْلَقَتِ الْبَابَ فِي وُجُوهِهِمْ، وَهِيَ لَا تَشْكُ أَنْ لَا يُدْخَلُ عَلَيْهَا إِلَّا بِإِذْنِهَا، فَضَرَبَ عُمَرُ الْبَابَ بِرِجْلِهِ، فَكَسَرَهُ وَكَانَ مِنْ سَعَفٍ، ثُمَّ دَخَلُوا فَأَخْرَجُوا عَلِيًّا مُلَبَّيًّا»^۱.

عمر گفت: برخیزید تا پیش او (علی بن ابی طالب علیه السلام) برویم... چون نزدیک خانه رسیدیم.

فاطمه آنان را دید، لذا در را بست و شک نداشت که بدون اجازه وارد نخواهند شد، عمر در را که از شاخه‌های خرما ساخته شده بود، با لگد شکست، سپس وارد خانه شدند، و علی را گشایان گشایان از خانه بیرون بردند.

۱- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۶۷، بحار الأنوار: ج ۲۸ ص ۲۲۷.

(۵)

با توجه به کثرت مهاجمین، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه می توانست دفاع کند؟

قبل از این که این فقره از استدلال را بحث کنیم، یادآور می شویم که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام قانع خیبر، و آن دلیرمرد نبردهای سخت، از مقابله با مهاجمین ابایی نداشت، لکن اگر تنها به میدان می رفت، دشمن چنین تبلیغ می کرد که امیرالمؤمنین علیه السلام برای مسئله شخصی و منافع خاص خود جلو قوم ایستاد، و با این تبلیغ، اهل خلاف به اهدافی که به دنبال آن بودند می رسیدند، لذا حضرت علیه السلام با توجه به عدم همکاری صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله، و روی گردانی مردم از خاندان عترت و طهارت علیهم السلام، این گونه صلاح دیدند که درگیر نشوند، البته جای استدلال هم باقی است که یاری برای حضرت علیه السلام باقی نماند، پس مظلومیت حضرت علیه السلام ماده تاریخ شده، و چهره مردم بی وفا و روی گردان از حق و حقیقت مشخص گردید.

از مجموع روایات منقول از فریقین چنین برداشت می شود که مهاجمین افراد زیادی بودند که امیرالمؤمنین علیه السلام را محاصره کرده، و هنگام داخل شدن به خانه او را گرفته، و دست بسته جهت بیعت به سوی مسجد می کشیدند، آن فوج عظیم مهاجمین به حضرت اجازه ندادند از خود واکنشی نشان دهد. از مجموع الفاظ روایات این گونه

بدست می آید که:

«..... جَمَاعَةٌ كَثِيرَةٌ^۲ مِنَ الصَّحَابَةِ^۳ مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ^۴،
وَالطُّلُقَاءِ^۵، وَالْمُنَافِقِينَ^۶، وَسَفَلَةَ الْأَعْرَابِ وَبَقَايَا الْأَحْزَابِ»^۷.

یعنی مهاجمین جماعت زیادی از اصحاب رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از مهاجرین و انصار بودند، عده ایی از مهاجمین بندگان بودند که توسط رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آزاده شده بودند، و منافقین و اعراب پست، و بقایای گروه هایی که در زمان رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بودند، جزء مهاجمین بودند. از جمله مهاجمین:

۱- أَبُو بَكْرٍ^۸.

-
- ۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۶، المسترشد: ص ۳۷۷ - ۳۷۸.
 - ۲- شرح نهج البلاغة: ج ۶ ص ۴۹، الاحتجاج: ج ۱ ص ۱۰۵.
 - ۳- الکتشکول (الأملى): ص ۸۳ - ۸۴.
 - ۴- تاریخ الخمیس: ج ۲ ص ۱۶۹.
 - ۵- علم الیقین: ج ۲ ص ۶۸۶.
 - ۶- المصدر السابق، مؤتمر علماء بغداد: ص ۶۳، کامل بهائی: ج ۱ ص ۳۰۵، حدیقة الشیعة: ص ۳۰.
 - ۷- مصباح الزائر: ص ۴۶۳ - ۴۶۴.
 - ۸- الاختصاص: ۱۸۶، تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۶۶، الکوکب الدرّی: ج ۱ ص ۱۹۴ - ۱۹۵.

۲- عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ^۱.

۳- خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ^۲.

۴- قُنْفُذٌ^۳.

۵- عَبْدِ الرَّحْمَنِ بْنِ عَوْفٍ^۴.

۶- أَسِيدُ بْنُ حُصَيْنٍ^۵ الْأَشْهَلِيِّ^۶.

۱- «اتَّفَقَ الْجَمِيعُ عَلَى كَوْنِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ مِنْهُمْ» این که عمر جزو مهاجمین بوده مورد اتفاق است.

۲- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۶۶، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۵۷ و ج ۶، ص ۴۸، مؤتمر علماء بغداد: ص ۶۳، الاختصاص: ص ۱۸۶، کتاب سلیم: ج ۲ ص ۸۶۴، الحدیث الثامن والأربعون، کامل بهائی: ج ۱ ص ۳۰۵، الکشکول: ص ۸۳-۸۴، الهدایة الكبرى: ص ۱۷۸-۱۷۹، بحار الأنوار: ج ۳۰ ص ۲۹۰ ص ۳۴۸ و ج ۵۳ ص ۱۸.

۳- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۳۰۷-۳۰۸، مؤتمر علماء بغداد: ص ۶۳، الجمل: ص ۱۱۷، کتاب سلیم: ج ۲ ص ۵۸۴، الحدیث الرابع، الهدایة الكبرى: ص ۱۷۸-۱۷۹ و ۴۰۰، حدیقة الشیعة: ص ۳۰، بحار الأنوار: ج ۳۰ ص ۲۹۰-۳۴۸ و ج ۵۳ ص ۱۸.

۴- السنن البیهقی: ج ۸ ص ۱۵۲، المستدرک: ج ۳ ص ۶۶، حیاة الصحابة: ج ۲ ص ۱۳، شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۶ ص ۴۸، الکشکول: ص ۸۳-۸۴، حدیقة الشیعة: ص ۳۰.

۵- خ.ل: حصین.

۶- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۲ ص ۵۰ و ج ۶ ص ۱۱، الإمامة والسیاسة، ج ۱ ص ۱۸، الاحتجاج: ص ۷۳، تاریخ الخمیس: ج ۲ ص ۱۶۹.

- ٧- سَلَمَةُ بْنُ سَلَامَةَ بْنِ وَفْسِ الْأَسْهَلِيِّ^١.
- ٨ - سَلَمَةُ بْنُ أَسْلَمٍ^٢، وَفِي بَعْضِ الرَّوَايَاتِ: سَلَمَةُ بْنُ أَسْلَمِ بْنِ جَرِيشِ الْأَسْهَلِيِّ^٣.
- ٩- الْمُغِيرَةُ بْنُ شُعْبَةَ^٤.
- ١٠- أَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ^٥.
- ١١- ثَابِتُ بْنُ قَيْسِ بْنِ شِمَاسٍ^٦.
- ١٢- مُحَمَّدُ بْنُ مُسْلِمَةَ^٧.
- ١٣- سَالِمُ مَوْلَى أَبِي حُدَيْفَةَ^٨.
- ١٤- أَسْلَمُ الْعَدَوِيِّ^٩.

- ١- شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد: ج ٢ ص ٥٠ و ج ٦ ص ٧٤، الاحتجاج: ص ٧٣، تاريخ الخميس: ج ٢ ص ١٦٩.
- ٢- شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد: ج ٦ ص ١١، الإمامة والسياسة: ج ١ ص ١٨.
- ٣- المسترشد: ص ٣٧٨.
- ٤- الاختصاص: ص ١٨٦، تفسير العياشي: ج ٢ ص ٦٦، الكوكب الدرّي: ج ١ ص ١٩٤.
- ٥- الكوكب الدرّي، ج ١ ص ١٩٤.
- ٦- تاريخ الخميس: ج ٢ ص ١٦٩، شرح نهج البلاغة، ابن ابى الحديد: ج ٦ ص ٤٨.
- ٧- شرح نهج البلاغة: ج ٦ ص ٤٨، السنن البيهقي: ج ٨، ١٥٢، المستدرک: ج ٣ ص ٦٦، حياة الصحابة: ج ٢ ص ١٣.
- ٨- الجمل: ص ١١٧، الاختصاص: ص ١٨٦، تفسير العياشي: ج ٢ ص ٦٧.
- ٩- الشافي لابن حمزة: ج ٤ ص ١٧٣.

- ١٥- عيَاشُ بْنُ رَبِيعَةَ^١.
 ١٦- هُرْمُزُ الْفَارِسِيِّ (جَدُّ عَمْرُو بْنِ أَبِي الْمِقْدَامِ)^٢.
 ١٧- عُثْمَانُ بْنُ عَفَّانَ^٣.
 ١٨- زِيَادُ بْنُ لَيْدٍ^٤.
 ١٩- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ أَبِي رَبِيعَةَ^٥.
 ٢٠- عَبْدُ اللَّهِ بْنُ زَمْعَةَ^٦.
 ٢١- سَعْدُ بْنُ مَالِكٍ^٧.
 ٢٢- حَمَّادُ^٨.
 ٢٣- عَبْدُ الرَّحْمَنِ بْنُ أَبِي بَكْرٍ^٩.
 ٢٤- زَيْدُ بْنُ ثَابِتٍ^{١٠}.

- ١- الشافعي لابن حمزة: ج ٤ ص ١٧٣.
 ٢- الاختصاص: ص ١٨٦، تفسير العياشي: ج ٢ ص ٦٦-٦٧.
 ٣- الاختصاص: ص ١٨٦، تفسير العياشي: ج ٢ ص ٦٦-٦٧.
 ٤- شرح نهج البلاغة، ابن أبي الحديد: ج ٢ ص ٥٦ و ج ٦ ص ٤٨.
 ٥- تثبيت الإمامة: ص ١٧.
 ٦- مثالب النواصب: ص ١٣٦ (الخطبة).
 ٧- مثالب النواصب: ص ١٣٦ (الخطبة).
 ٨- مثالب النواصب: ص ١٣٦ (الخطبة).
 ٩- بحار الأنوار: ج ٥٣ ص ١٩.
 ١٠- في رواية موضوعة رووها عن أبي سعيد الخدري، كنز العمال: ج ٥ ص ٦١٣.

و این که مهاجمین بدون اذن داخل خانه شدند، و خانه حضرت علیها السلام را مورد هتک قرار دادند، از مسلمات تاریخ می باشد، و عامه خود به آن اعتراف دارند.

چنانکه ابن تیمیه در کتاب «منهاج السنة» نوشته است، کسی درب منزل (منزل حضرت فاطمه زهرا علیها السلام) را باز نکرد؛ بلکه مهاجمان به زور وارد خانه حضرت علیها السلام شدند.^۱

و از روایت منقول از مرحوم عیاشی رحمته الله^۲ به خوبی روشن می شود، کسانی که به خانه حضرت علیها السلام هجوم بردند، بدون مقدمه وارد خانه شدند، و فرصتی ندادند تا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پشت درب بیایند، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام هم به درب خانه نزدیک بودند، و واقعه در یک لحظه رخ داده.

مسعودی نقل می کند: آنگاه مردم متوجّه منزل [علی بن ابی طالب علیه السلام] شده، و بر آن [بزرگوار] هجوم کردند، درب خانه او را به آتش کشیدند، و آن برگزیده خدا را بدون رضایت از منزل خارج کردند، و سیده نساء را بوسیله لنگه درب طوری فشرده که محسن خود را سقط

۱- «وَعَايَةَ مَا يُقَالُ: إِنَّهُ كَبَسَ الْبَيْتَ لِيُنْظَرَ هَلْ فِيهِ شَيْءٌ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي يُقَسَّمُهُ» (منهاج

السنة لابن تیمیه: ج ۸ ص ۲۹۱).

۲- تفسیر العیاشی: ج ۲ ص ۶۷.

کرد، و [امیرالمؤمنین] او را برای بیعت بردند و حضرت از بیعت امتناع کرد. گفتند: تو را می‌کشیم...^۱

ابن عبد ربّه در العقد الفرید می‌نویسد:

«الَّذِينَ تَخَلَّفُوا عَنْ بَيْعَةِ أَبِي بَكْرٍ... فَأَمَّا عَلِيُّ وَ الْعَبَّاسُ وَ الزُّبَيْرُ فَقَعَدُوا فِي بَيْتِ فَاطِمَةَ، حَتَّى بَعَثَ إِلَيْهِمْ أَبُو بَكْرٍ عَمْرَ بْنَ الْخَطَّابِ لِيُخْرِجَهُمْ مِنْ بَيْتِ فَاطِمَةَ، وَ قَالَ لَهُ: إِنَّ أَبَوَا فَقَاتِلَهُمْ. فَأَقْبَلَ [عَمْرٌ] بِقَبَسٍ مِنْ نَارٍ عَلَى أَنْ يُضْرِمَ عَلَيْهِمُ الدَّارَ، فَلَقِيَتْهُ فَاطِمَةُ، فَقَالَتْ: يَا ابْنَ الْخَطَّابِ! أَجِئْتَ لِتُحْرِقَ دَارَنَا؟ قَالَ: نَعَمْ أَوْ تَدْخُلُوا فِيهَا دَخَلْتُ فِيهِ الْأُمَّةُ».^۳

۱- «فَوَجَّهُوا إِلَى مَنزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ، وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهًا، وَ صَغَطُوا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّى اسْقَطَتْ مُحْسِنًا، وَ أَخَذُوهُ بِالْبَيْعَةِ فَاُمْتَنَعَ، وَ قَالَ: لَا أَفْعَلُ. فَقَالُوا: نَقْتُلُكَ! فَقَالَ: إِنَّ تَقْتُلُونِي فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَخُو رَسُولِهِ...» اثبات الوصية: ص ۱۶۶.

۲- اسم عمر در دو چاپ اخیر این کتاب حذف شده است (چاپ دار صادر و دار الکتب العلمیه).

۳- «ابوبکر به عمر بن خطاب مأموریت داد که برود و آنان [آنان که در خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بودند] را از خانه بیرون بیاورد، و به وی گفت: چنانچه مقاومت کردند و از بیرون آمدن خودداری کردند، با آنان جنگ کن. عمر با شعله آتشی که همراه داشت به قصد آتش زدن خانه، به سوی آنها حرکت کرد. فاطمه گفت: ای پسر خطاب! آتش آورده‌ای خانه مرا بسوزانی؟ گفت: بلی، مگر این که به آنچه امت در آن داخل شده اند (بیعت با ابوبکر) شما هم داخل شوید...» عقد الفرید: ج ۳ ص ۶۳.

و یعقوبی در تاریخش می نویسد:

«... وَ بَلَغَ أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ أَنَّ جَمَاعَةً مِنَ الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ فَقَدِ اجْتَمَعُوا مَعَ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي مَنْزِلِ فَاطِمَةَ بِنْتِ رَسُولِ اللَّهِ، فَأَتَوْا فِي جَمَاعَةٍ حَتَّى هَجَمُوا الدَّارَ»^۱.

به ابابکر و عمر خبر رسید که عده‌ای از مهاجرین و انصار همراه علی بن ابی طالب در خانه فاطمه جمع شده‌اند، پس همراه عده‌ای آمدند و به خانه هجوم آوردند.

ابن ابی الحدید می نویسد:

عمر با عده‌ای از جمله: اسید بن حضیر، و سلمه بن سلامه از قبیله عبدالأشهل به در خانه وحی آمدند.

فاطمه فریاد زد و از آنان خواست خدا را مد نظر بگیرند.

در این هنگام شمشیر علی و زبیر را گرفتند، و به دیوار زدند تا شمشیرها شکست، و سپس علی و زبیر را خارج کردند، و عمر آنها را می کشید.^۲

۱- تاریخ یعقوبی: ج ۲ ص ۱۲۶.

۲- «فَجَاءَ عُمَرُ فِي عَصَابَةٍ، مِنْهُمْ أُسَيْدُ بْنُ حُضَيْرٍ، وَسَلْمَةُ بْنُ سَلَامَةَ بْنِ وَقْشٍ، وَهُمَا مِنْ بَنِي عَبْدِ الْأَشْهَلِ، فَصَاحَتْ فَاطِمَةُ وَنَادَتْهُمْ اللَّهُ، فَأَخَذُوا سَيْفِي عَلِيِّ وَالزُّبَيْرِ، فَضَرَبُوا بِهِمَا الْجِدَارَ حَتَّى كَسَرُوهُمَا، ثُمَّ أَخْرَجَهُمَا عُمَرُ يَسُوقُهُمَا...» (شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید: ج ۱ ص ۳۷۶).

مسعودی می نویسد: روایت شده است که عباس در زمانی که رسول خدا ﷺ فوت شده بود، به سوی امیرالمؤمنین علیؑ رفت و گفت: دستت را دراز کن تا با تو بیعت کنم،... امیرالمؤمنین علیؑ با شیعیانش به منزلش رفت، به خاطر عهده‌ی که رسول خدا ﷺ با او کرده بود... پس بر او هجوم آوردند، درب خانه را آتش زده، و او را به زور از خانه خارج کردند.^۱

با این حال امیرالمؤمنین علیؑ چگونه می‌توانست دفاع کند، و جلو آن مهاجمین تا دندان مسلح را که با عده‌ای زیاد آمده بودند، و ناجوانمردانه عمل می‌کردند را بگیرد؟

۱- «فَرَوَى أَنَّ الْعَبَّاسَ صَارَ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ، وَقَدْ قُبِضَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ لَهُ: أَمُدُّ يَدَكَ أَبَايَعُكَ... فَأَقَامَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٌّ وَمَنْ مَعَهُ مِنْ شِيعَتِهِ فِي مَنَازِلِهِمْ بِمَا عَاهَدَهُ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ، فَوَجَّهُوا إِلَيْهِ مَنَزِلَهُ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ وَأَحْرَقُوا بَابَهُ وَاسْتَحْرَجُوهُ مِنْهُ كُرْهَا» اثبات الوصية: ص ۱۴۲.

(۶)

باطل کردن نقشه دشمن

حضرت فاطمه زهراء علیها السلام پشت درب آمد و مانع شد که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام دخالت کند، تا نقشه مهاجمان را نقش بر آب کند، و با وقوع این واقعه مهاجمین موفق به اجراء نقشه خود نشدند. مهاجمین آمده بودند که درگیری ایجاد کنند و مسئله را به نفع خود به پایان برسانند، لکن با رفتن حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به پشت درب و مانع شدن از دخالت مولی امیرالمؤمنین علیه السلام نقشه آنان نقش بر آب شد.

مسعودی نقل می کند:

«فَوَجَّهُوا إِلَىٰ مَنْزِلِهِ فَهَجَمُوا عَلَيْهِ، وَ أَحْرَقُوا بَابَهُ، وَ اسْتَخْرَجُوهُ مِنْهُ كَرْهًا، وَ ضَغَطُوا سَيِّدَةَ النَّسَاءِ بِالْبَابِ حَتَّىٰ اسْقَطَتْ مُحَسِّنًا، وَ أَحَدُوهُ بِالْبَيْعَةِ فَاُمْتَنَعَ، وَ قَالَ: لَا أَفْعَلُ. فَقَالُوا: نَقْتُلُكَ! فَقَالَ: إِنْ تَقْتُلُونِي فَإِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَ أَحُو رَسُولِهِ...»^۱

۱- «آنگاه مردم متوجه منزل [علی بن ابی طالب علیه السلام] شده، و بر آن بزرگوار هجوم کردند، درب خانه او را به آتش کشیدند، و آن برگزیده خدا را بدون رضایت از منزل خارج کردند، سیده‌ی زنان را بوسیله لنگه درب طوری فشردند که محسن خود را سقط کرد، و علی را برای بیعت بردند، و حضرت از بیعت امتناع کرد. گفتند تو را می کشیم...» اثبات الوصیة: ص ۱۴۶.

اگر امیرالمؤمنین علیه السلام به پشت درب می آمد، می گفتند: دو خلیفه درگیر شدند و آنچه که واقع شده به سبب اختلاف دو خلیفه بوده، و مسئله شهادت حضرت فاطمه علیه السلام را به دوش امیرالمؤمنین علیه السلام می انداختند، و اگر نبود حرکت حضرت فاطمه زهرا علیه السلام و تأثیر آن در بین مردم؛ خلیفه اول و دوم بعد از واقعه دار وقت ملاقات نمی خواستند. لکن این حرکت ماندگار حضرت فاطمه زهرا علیه السلام تأثیر خود را کرد، و افکار عمومی بر علیه دو خلیفه پیش رفت، به طوری که مجبور شدند وقت ملاقات بگیرند، تا خود را از تحت فشار افکار عمومی خلاص کنند.

ابن قتیبه در «الامامة و السياسة» می نویسد: هنگامی که آن دو (ابوبکر و عمر) عذرخواهی کردند، حضرت فاطمه علیه السلام عذر خواهی آنان را نپذیرفت؛ بلکه از آنها این چنین اعتراف گرفت:

«نَشَدْتُكُمَا بِاللَّهِ أَلَمْ تَسْمَعَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ: رِضَا فَاطِمَةَ مِنْ رِضَائِي، وَسَخَطُ فَاطِمَةَ مِنْ سَخَطِي، وَمَنْ أَحَبَّ فَاطِمَةَ ابْتَنَيْ فَقَدْ أَحَبَّنِي، وَمَنْ أَرْضَنِي فَاطِمَةَ فَقَدْ أَرْضَانِي، وَمَنْ أَسَخَطَ فَاطِمَةَ فَقَدْ أَسَخَطَنِي».

شما را به خدا سوگند می دهم آیا شما دو نفر از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نشنیدید که فرمود: خشنودی فاطمه خشنودی من، و ناراحتی او ناراحتی من است. هر کس دخترم فاطمه را دوست بدارد و احترام کند، مرا

دوست داشته و احترام کرده است، و هر کس فاطمه را خشنود نماید مرا خشنود کرده است، و هر کس فاطمه را ناراحت کند مرا ناراحت کرده است؟!!

ابوبکر و عمر هر دو اعتراف کرده و گفتند: «قَالَا: نَعَمْ، سَمِعْنَاهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ»؛ (آری ما از رسول خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این گونه شنیدیم).

[سپس صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ] فرمود: «فَإِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَ مَلَائِكَتَهُ أَنْكُمَا أَسْخَطْتُمَانِي وَ مَا أَرْضِيْتُمَانِي، وَ لَئِنْ لَقِيتُ النَّبِيَّ لِأَشْكُونَكُمَا إِلَيْهِ».

پس من خدا و فرشتگان را شاهد می گیرم که شما دو نفر مرا اذیت و ناراحت کرده اید، و رضایت مرا بدست نیاورده اید، و به خدا سوگند در ملاقات با پدرم، از شما دو نفر شکایت خواهم کرد.

پس ابوبکر گفت: من از خشم او (پیامبر) و خشم تو ای فاطمه به خدا پناه می برم!...

[حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ] فرمود: «وَاللَّهِ لَأَدْعُوَنَّ اللَّهَ عَلَيْكَ فِي كُلِّ صَلَاةٍ أُصَلِّيْهَا»؛

به خدا قسم پس از هر نماز بر تو نفرین می کنم.

(۷)

چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کند در حالی که کسی با ایشان باقی نماند؟

همان جماعتی که مکرر از آن نبی مکرم اسلام و با صراحت، مسأله جانشینی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام را شنیده بودند، بعد از عروج رسول الله صلی الله علیه و آله به جنت نعیم، امیرالمؤمنین علیه السلام را رها کرده و به پیروی از هوای نفس، حب جاه و مقام و بر اساس عداوت با بنی هاشم، تشکیلات مخصوصی را سازماندهی کردند، و به قول غزالی از علمای عامه «حق را پشت سر انداخته و به جهالت اولیه برگشتند». شخصیتی مانند: حسان بن ثابت انصاری خزرجی که شاعر و صحابی رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او شعرش را در خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله قرار داد. برخی گفته اند او اولین شاعر در عهد اسلام بود که شعر دینی سروده، و امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام را مدح گفت. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را مشمول دعای خویش گردانید و فرمود: تا زمانی که با اشعارت ما را یاری می دهی با روح القدس تأیید می شوی.^۱

در واقعه غدیر حسان بن ثابت عرض کرد: یا رسول الله آیا اجازه

۱- قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله: «لَا تَزَالُ يَا حَسَّانُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ مَا نَصَرْتَنَا بِلِسَانِكَ» الغدير:

می‌دهی که من چند بیت در ارتباط با غدیر بگویم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله به او اجازه داد، حسان صدا زد ای بزرگان قریش گوش دهید به شهادت رسول الله صلی الله علیه و آله، سپس اشعار را انشاء نمود.

يَا دِيَهُمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	بِحُمْ وَأَكْرَمِ النَّبِيِّ مُنَادِيَا
يَقُولُ فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَوَلِيِّكُمْ	فَقَالُوا وَ لَمْ يُدُوا هُنَاكَ تَعَامِيَا
إِلْهَكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَوَلِيْنَا	وَلَنْ تَجِدَنَّ مِنَّا لَكَ الْيَوْمَ عَاصِيَا
فَقَالَ لَهُ: فَمَنْ يَا عَلِيُّ فَإِنِّي	رَضَيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا
فَمَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَوَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَتْبَاعَ صِدْقِ مَوْلِيَا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهِ	وَ كُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا

با تمام این اوصاف، همین حسان بن ثابت، علاوه بر این که با امیرالمؤمنین علیه السلام پس از ۲۵ سال انزوا و خانه نشینی بیعت نکرد، بلکه حضرت علیه السلام را مورد آزار قرار می‌داد، به طوری که حضرت علیه السلام

۱- «پیامبر صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم آنها را ندا داد و پیامبر چه ندا دهنده‌ی گرامی است. او می‌گفت: مولا و ولی شما چه کسی است؟ آنان که دشمنی‌شان علنی نبود پاسخ دادند: خدای تو مولای ما است و تو ولی ما هستی و هرگز از ما نافرمانی نخواهی دید. پیامبر به علی فرمود: ای علی به پا خیز که من به پیشوایی و هدایت‌گری تو بعد از خودم راضی و خشنودم.

هر که من مولای اویم، علی مولا و ولی اوست، و بر شماست که به راستی پیرو او باشید. خداوند! دوستدار دوستان او باش و دشمن دشمنانش!»

می فرمودند: حَسَّان! چرا این قدر آزار می دهی؟^۱

این قوم نه تنها از امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام برگشتند، بلکه در خانه حضرت عَلَيْهِ السَّلَام هم آتش زدند. آنها با تهدید و فشار، آن حضرت عَلَيْهِ السَّلَام را به مسجد آوردند، و او را بر سر دوراهی «بیعت با خلیفه» یا «قتل و گردن زدن» قرار دادند. حضرت عَلَيْهِ السَّلَام خود را به قبر مبارک پیامبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رساند و خطاب به پیامبر، همان کلمات هارون برادر حضرت موسی عَلَيْهِ السَّلَام را گفت:

﴿إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضَعُّوْنِي وَكَادُوا يَقْتُلُونَنِي﴾^۲.

به طور کلی برای پاسخ به این سؤال می توان به عوامل زیر اشاره داشت:

۱- وجود منافقین در بین مردم که ایمان آنها یا ناقص بود یا اصلاً

۱- وفي تقييده صلوات الله عليه وآله وسلم الدعاء (مادام)؛ معجزة وكرامة لإخباره صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بالغيب. فإن الرجل [حسان بن ثابت] بعد أن كان موالياً لأهل بيت النبي صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، قائلاً في مدحهم الأشعار، مرغماً أنوف الكفرة الفجار، استماله القوم، وغرته الأطماع الدنية، والزخارف الدنيوية، فرجع القهقهري، وخالف النص، حتى آته - على ما قيل - سبه وهجاه، وصار دعاؤه على نفسه بقوله في قصيدته الأولى:

..... وكن للذي عادي علياً معادياً... إلى آخره.

(تفحيح المقال في علم الرجال (ط الحديث): ج ۱۸ ص ۲۴۷).

ایمان نداشتند، و خود را برای فرصت‌های بعدی آماده کرده بودند.

۲- جو خفقان بوجود آمده بعد از سقیفه به حدی بود که هیچ کس حتی حق نقل حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله را نداشت، و غیر از مؤمنین شجاع کسی سفارشات پیامبر صلی الله علیه و آله را دنبال نمی کرد، به طوری که بدعت‌های زیادی گذاشته می شد و جز اقلیتی، همه می پذیرفتند!

۳- وجود کینه بین افرادی که بستگانشان در جنگ‌ها، توسط امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده بودند.

۴- دقت در عدالت از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام به نحوی که کمتر کسی یارای همراهی با آن را داشت.

۵- امیرالمؤمنین علیه السلام حاضر به باج دهی به هیچ کس از سران قبایل و افراد با نفوذ و پانهادن بر اصول نبودند، و برای ایشان تنها حفظ اسلام مطرح بود، و در این راستا از هیچ اقدامی فروگذار نمی کردند.

(۸)

ممانعت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از درگیری امیرالمؤمنین علیه السلام با مهاجمین

کسانی که عارف به مقام امام معصوم علیه السلام هستند، موظفند در صورت بروز خطر برای امام علیه السلام جان نثاری نمایند، تا خطر دفع گردد، و فاطمه علیها السلام عارف ترین شخص به مقام ولای امامت بود.

حضرت علیها السلام وقتی تنهایی و مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام را مشاهده نمود، پشت درب رفت، و مانع شد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد درگیری شود و در معرکه دخالت کند، امام علی بن ابی طالب علیه السلام آن قدر به وصایای رسول الله صلی الله علیه و آله احترام می گذاشت، که ندای مظلومیت صدیقه کبری علیها السلام را به جان خرید، و صبر کرد و بهانه را از دشمن گرفت، و در واقعه هجوم دخالت نکرد، و این خود دلیل مظلومیت امیرالمؤمنین علیه السلام است که جز همسر خود، یار و یاور نداشت.

این جانفشانی حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، یادآور هجرت حضرت رسول صلی الله علیه و آله به مدینه، و خوابیدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در جای پیامبر صلی الله علیه و آله است، این قضیه کاملاً تصدیق می کند که حفاظت از ولی خدا لازم است، ولو با بذل جان که قرآن می فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَؤُوفٌ
بِالْعِبَادِ﴾^۱.

بعضی از مردم (فداکار و باایمان، هم چون امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام به هنگام خفتن در جایگاه پیامبر) جان خود را در برابر خشنودی خدا می فروشند، و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.

حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به پشت درب رفته و مانع از دخول امیرالمؤمنین علیه السلام به معرکه شد. این فداکاری صدیقه مرضیه علیها السلام برای حفظ جان امام عصر خود؛ یعنی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، و در نهایت اقدام ایشان علیها السلام جهت جلوگیری از ایجاد درگیری و گرفتن بهانه از مهاجمین بود.

شبهه سوم:

چرا امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن به خلافت، فدک را به اهل بیت علیهم السلام باز نگرداند؟

بعضی از مخالفین این چنین شبهه افکنی می کنند که، اگر فدک حق حضرت فاطمه زهراء علیها السلام بود، چرا امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بعد از رسیدن به خلافت، فدک را به فرزندان حضرت علیها السلام عودت ندادند؟ و همین عدم عودت فدک، توسط مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را دلیل بر آن دانسته اند که فدک متعلق به حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نبوده است؟!

پاسخ شبهه:

اولا: هدف حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از مطالبه فدک، دفاع از امامت و خلافت و حقانیت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بود، فدک بهانه ای بود تا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام بتواند علاوه بر بیان غصب ولایت و جانشینی رسول خدا صلی الله علیه و آله، آنچه که از سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله از بین رفته بود را گوشزد کند.

کما اینکه تنها هدف خلفاء از امتناع رد فدک به حضرت علیها السلام، غصب و مصادره یک سرزمین به نام فدک نبوده، بلکه هدف اصلی آنان

ممانعت از دست‌رسی امیرالمؤمنین علیه السلام به منابع مالی بوده است، چرا که فکر می‌کردند امیرالمؤمنین علیه السلام می‌خواهد با مال و منال مردم را جذب کند، لکن هیئات که امیرالمؤمنین علیه السلام بخواهد با مادیات مردم را به اسلام فراخواند.

گواه صدق این گفتار، وقف نخلستانها و چاه‌هایی است که حضرت علیه السلام به دست مبارکش آباد ساخته، و در اختیار یتیمان و مساکین قرار داد.^۱ و هم‌چنین شأن و منزلت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام نیز والاتر از آن بود که به فدک و امور دنیا توجه داشته باشند، ذکر فدک در مواطن مختلف، تنها بهانه‌ای بود برای آگاهی مردم و معرفی چهره غاصبین؛ و دلیل بر صحت این مدعی، این است که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن به خلافت، به بازگرداندن فدک به خاندان اهل بیت علیهم السلام اهمیت ندادند.

از کلام ابن ابی الحدید معتزلی - دانشمند معروف عامه - به خوبی این معنی نمایان می‌شود که خلفاء تمام ظلمها (از جمله غضب فدک) را مرتکب شدند تا مسئله خلافت را لوٹ کنند، وی می‌گوید:

«از علی بن فارقی، مدرس و استاد مدرسه غربیه در شهر بغداد پرسیدم: آیا فاطمه در ادعای خویش در ماجرای فدک صادق بود؟»

۱- کلینی، فروع کافی: ج ۷ ص ۵۴۳.

پاسخ داد: آری، گفتم، پس چگونه است که ابوبکر فدک را پس نداد، در حالی که می دانست او راستگو می باشد؟

استاد لبخندی زد و سخن لطیفی بیان کرد، او گفت: اگر آن روز ابوبکر به محض ادعای فاطمه فدک را مسترد می ساخت، [حضرت ﷺ] فردا می آمد و خلافت همسرش را مطرح می کرد و ابوبکر را از مقامش دور می کرد، و ابوبکر نیز در صورت عدم قبول گفتار او عذر و بهانه ای نداشت، زیرا خودش از قبل به صداقت آن بانو اعتراف کرده و بدون گواه و شاهد، ادعای وی را پذیرفته بود (و از همین کلام ابن ابی الحدید معلوم می شود که طرح فدک بهانه بوده است برای ادعای امر عظیمی که همان غضب خلافت می باشد).

بعد از این ابن ابی الحدید می گوید: این سخن، مطلبی صحیح می باشد.^۱

۱- «وسألت علي بن الفارقي مدرس المدرسة الغربية ببغداد فقلت له: أكانت فاطمة صادقة؟ قال: نعم. قلت: فلم لم يدفع إليها أبو بكر فدك وهي عنده صادقة؟ فتبسم ثم قال: كلاماً لطيفاً مستحسنًا مع ناموسه وحرمة وقلة دعابته، قال: لو أعطها اليوم فدك بمجرد دعواها، لجاءت إليه غداً وادعت لزوجها الخلافة وزحزحته عن مقامه ولم يكن يمكنه الاعتذار والموافقة بشيء، لأنه يكون قد أسجل على نفسه أنها صادقة فيها تدعي كائنا ما كان من غير حاجة إلى بينة ولا شهود... وهذا كلام صحيح. (شرح نهج البلاغة ابن ابی الحدید: ج ۱۶، ص ۲۸۴. چاپ ۱۹۶۲، دار احیای الکتب العربیة).

ثانیا: مردم بواسطه تبلیغات مسموم دو خلیفه، تغییر کرده بودند، به طوری که امیرالمؤمنین علیه السلام وقتی به خلافت رسیدند چیزی از اسلام باقی نمانده بود، وقتی حضرت علیه السلام فرق بین سنت و بدعت را بیان می فرمودند، مردم قبول نمی کردند، و می گفتند: این عمل را فلان خلیفه مشروع کرده و ما دست از آن بر نمی داریم، مانند این واقعه:

مردم کوفه از امیرمؤمنان علیه السلام خواستند که برایشان امامی قرار دهد تا نمازهای مستحب ماه رمضان (نماز تراویح) را به او اقتدا کنند، اما حضرت علیه السلام، آنان را از این کار منع کرد و فرمود: این کار خلاف سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله است؛ کوفیان امیرمؤمنان علیه السلام را رها کرده و خودشان یکی را برای امامت انتخاب کردند.

امیرمؤمنان علیه السلام برای نهی آنان از نماز تراویح، امام حسن مجتبی علیه السلام را نزد ایشان فرستاد؛ قبول نکردند و گفتند: این سنتی است که خلیفه دوم بر ما فرض نمود و ما دست از آن بر نمی داریم.^۱

مردم آن قدر تحت تاثیر تبلیغات سوء دو خلیفه قرار گرفته بودند

۱- «و قد روی انّ امیر المؤمنین علیه السلام لما اجتمعوا الیه بالكوفة، فسألوه ان ینصب لهم اماما یصلی بهم نافلة شهر رمضان، زجرهم و عرفهم أنّ ذلك خلاف السنّة، فترکوه واجتمعوا لأنفسهم، و قدّموا بعضهم، فبعث الیهم ابنه الحسن علیه السلام، فدخل علیهم المسجد، و معه الدّرة، فلما رأوه تبادروا الأبواب، و صاحوا: «واعمرها». شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید مدائنی، دار الکتب العلمیة، بیروت، ج ۱۲، ص ۱۷۸.

که حضرت علیه السلام مشاهده می کرد، اثری از اسلام باقی نمانده لذا فرمود:
 «لَقَدْ كُنْتُ أُمِّيراً فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مَأْمُوراً وَ كُنْتُ أُمِّسِ تَاهِياً
 فَأَصْبَحْتُ الْيَوْمَ مِنْهُياً وَ قَدْ أَحْبَبْتُمُ الْبَقَاءَ وَ لَيْسَ لِي أَنْ أَحْمِلْكُمْ عَلَى مَا
 تَكْرَهُونَ».^۱

من دیروز فرمانده و امیر بودم، ولی امروز مامور و فرمانبر شده ام.
 دیروز نهی کننده و بازدارنده بودم و امروز نهی شده و بازداشته شده ام.
 شما زندگی و بقای در دنیا را دوست دارید و من نمی توانم شما را به
 راهی که دوست ندارید مجبور سازم.

و هم چنین امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرمود: «لَوْ قَدْ اسْتَوَتْ قَدَمَايَ
 مِنْ هَذِهِ الْمَدَا حِضِّ لَعَيَّرْتُ أَشْيَاءَ».^۲

اگر گامهایم استوار ماند و از این فتنه ها خلاص شدم، اموری را
 تغییر خواهم داد.

با توجه به گسترش بدعتها و دوری مردم از حق، حضرت علیه السلام
 مصلحتی در رد فدک نمی دیدند.

ثالثاً: حضرت علیه السلام می دیدند که اصل اسلام در خطر است؛ زیرا
 که مشاهده می کردند اکثر احکام الهی تعطیل شده، و خلفاء مردم را به
 راه دیگر سوق دادند؛ لذا حضرت علیه السلام خود را به مسائل دیگر مشغول

۱- نهج البلاغة، کلام ۲۰۸، ص ۳۲۳.

۲- نهج البلاغة، کلام ۲۷۲، ص ۵۲۳.

نکرد، تا بتواند علاوه بر اصلاح امور و مقابله با انحرافات، اصل اسلام را حفظ کند و به مردم بفهماند که طریقی که خلفا به مردم دیکته کرده‌اند، راه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیست. بخاری از زُهری نقل می‌کند که:

«دَخَلْتُ عَلَى أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ بِدِمَشْقَ وَهُوَ يَبْكِي فَقُلْتُ: مَا يُبْكِيكَ؟ فَقَالَ: لَا أَعْرِفُ شَيْئًا مِمَّا أَدْرَكْتُ إِلَّا هَذِهِ الصَّلَاةَ، وَهَذِهِ الصَّلَاةُ قَدْ ضَيَّعَتْ»؛^۱

زهری گوید: در دمشق بر انس بن مالک وارد شدم در حالی که گریه می‌کرد، به او گفتم برای چه گریه می‌کنی؟! گفت: از آن چیزهایی که [از اسلام] می‌شناختم، دیگر چیزی نمی‌شناسم [نمی‌بینم] مگر همین نماز که آن هم ضایع شده است.

و نیز از انس بن مالک در کتاب فتح الباری ابن رجب آمده است:

«مَا أَمْرًاؤُكُمْ هُوَ لَاءَ عَلَى شَيْءٍ مِمَّا كَانَ عَلَيْهِ مُحَمَّدٌ وَأَصْحَابُهُ إِلَّا أَنَّهُمْ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ يَصَلُّونَ وَيَصُومُونَ رَمَضَانَ»؛^۲

این امراءتان (بنی امیه) بر هیچ یک از آن چیزی که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و اصحابش بودند، نیستند [هیچ چیز از اسلام ندارند] جز این که گمان می‌کنند نماز می‌خوانند و ماه رمضان روزه می‌گیرند!

این حدیث و لو متعلق به زمان معاویه (علیه اللعنه) است، لکن

۱- صحیح بخاری، ج ۲ ص ۴۱۰ ح ۵۳۰.

۲- فتح الباری، ج ۴ ص ۳۹، لابن رجب.

حکایت از این دارد که برنامه محو سنت رسول خدا ﷺ، یک برنامه حساب شده و طولانی مدت بوده، بنابر شکی نیست که این روند در زمان معاویه به صورتی بسیار پررنگ وجود داشته است.

و به تعبیر دیگر حضرت امیر علیه السلام، مسئله احیای دین رسول خدا ﷺ را مهمترین امر می دانستند و به دنبال تحقق آن بودند. لذا مسئله فدک را مطرح نکردند.

رابعا: با توجه به گذشت زمان از واقعه غصب فدک و مرگ مسبین غصب و عروج ملکوتی صاحب واقعی فدک، یعنی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام؛ امیرالمؤمنین علیه السلام صلاح نمی دیدند مسئله فدک را مطرح کنند، زیرا ممکن بود با طرح آن، تشیی ایجاد شود که بر هدف اصلی حضرت علیه السلام اثر سوء گذارد. چنانکه ابو بصیر می گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: چرا حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پس از رسیدن به حکومت، فدک را پس نگرفت؟

آن حضرت علیه السلام فرمود: چون ظالم و مظلوم هر دو از دنیا رفته بودند، و خداوند ظالم را کیفر و مظلوم را پاداش داده بود، و علی بن ابی طالب علیه السلام خوش نداشت چیزی را که غاصب آن کیفر و مغضوبه آن پاداش دیده، برگرداند.^۱

۱- عَنْ أَبِي بَصِيرٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قُلْتُ لَهُ لِمَ لَمْ يَأْخُذْ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَدَكَ لَمَّا وَلِيَ النَّاسَ وَ لِأَيِّ عِلَّةٍ؟ تَرَكَهَا فَقَالَ: لِأَنَّ الظَّالِمَ وَ الْمَظْلُومَ كَانَا قَدِمَا عَلَى اللَّهِ

خامسا: حضرت علیها السلام با طرح فدک، می‌خواست مسائلی را مطرح کند که ماده تاریخ شود، و این ماده تاریخ موجب تحول در نسل‌های آینده گردد، و مردم - ولو در آینده - متوجه حقایق شوند، و این امر نهایتا به بهترین وجه صورت گرفت، به طوری که وجود تشیع و گسترش آن مرهون همان حرکت الهی است، هدف حضرت علیها السلام فدک نبود، بلکه به دنبال امر عظیمی بود که حقانیت مکتب اهل بیت علیهم السلام را برساند و دلیل بر این، شیعه شدن فوج فوج عامه است، بعد از کشف حقیقت بواسطه سخنان و خطبه‌های حضرت فاطمه زهرا علیها السلام.

سادسا: از سخنان امام کاظم علیه السلام به دست می‌آید که امامان و رهبران الهی، همواره برای احیای حقوق مردم تلاش می‌کنند، اما در مورد حقوق شخصی خود اقدام نکرده و کریمانه از کنار آن می‌گذرند، چون هدفی والاتر و برتری را در نظر دارند، و آن احیای امر الهی است. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «... ما اهل بیت پیامبر چنین خصوصیتی داریم که حقوقمان را از کسانی که به ما ستم کرده‌اند جز خدا نمی‌ستانند، ما اولیای مؤمنان هستیم به نفع آنان فرمان می‌رانیم و

→

عَزَّوَجَلَّ وَ أَثَابَ اللَّهُ الْمَظْلُومَ وَ عَاقَبَ الظَّالِمَ، فَكِرَةٌ أَنْ يَسْتَرْجِعَ شَيْئًا قَدْ عَاقَبَ اللَّهُ عَلَيْهِ
غَاصِبَهُ وَ أَثَابَ عَلَيْهِ الْمَغْضُوبَ. علل الشرائع، ج ۱، ص: ۱۵۵ ح ۱.

حقوق آنان را از کسانی که به آنان ستم روا داشته‌اند، می‌ستانیم، ولی برای خود در این مورد تلاشی نمی‌کنیم».^۱

سابعا: امیرالمؤمنین علیه السلام علاوه بر اینکه تلاش می‌کرد جامعه را با تنبّه و آگاهی و بیان کلمات رسول خدا صلی الله علیه و آله با اسلام واقعی آشنا کند، تلاش می‌کرد با بیان حکمت‌ها، چهره واقعی افرادی که در انحراف امت نقش اساسی داشتند را معرفی نمایند، از جمله مسئله فدک که توسط خلیفه اول و دوم غصب شده بود، حضرت علیه السلام اگر فدک را به خاندان اهل بیت علیهم السلام ارجاع می‌داد، مسئله غصب فدک و ظلم دو خلیفه لوث می‌شد، لذا نیاز بود حضرت علیه السلام این مسئله را به صورت خود باقی بگذارد، تا در موطن مختلف به آن احتجاج کرده و انحراف دو خلیفه را اثبات نماید.

و دلیل بر آن، اعتراف بزرگان عامه بر این ظلم آشکار است، و این از حسن تدبیر امیرالمؤمنین علیه السلام بود که تا به امروز، مورخین عامه به غصب فدک و تعلق آن به حضرت علیه السلام اعتراف دارند، منابع معتبر عامه، مانند الدر المنثور و تفسیر ابن کثیر در ذیل آیه شریفه:

۱- «عَنْ ابْنِ فَضَالٍ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ علیه السلام قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ لِمَ لَمْ يَسْتَرْجِعْ فَدَكَ لِمَا وَلِيَ النَّاسُ؟ فَقَالَ: لِأَنَّ أَهْلَ بَيْتٍ لَا نَأْخُذُ حُقُوقَنَا مِمَّنْ ظَلَمْنَا إِلَّا هُوَ وَ نَحْنُ أَوْلِيَاءُ الْمُؤْمِنِينَ إِنَّمَا نَحْكُمُ لَهُمْ وَ نَأْخُذُ حُقُوقَهُمْ مِمَّنْ ظَلَمَهُمْ وَ لَا نَأْخُذُ لِنَفْسِنَا» (علل الشرايع، ج ۱ ص ۱۵۵ ح ۳).

﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ...﴾^۱

روایت نقل می‌کنند که: «وقتی این آیه نازل شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله حضرت فاطمه علیها السلام را فراخواند و فدک را به ایشان بخشید»^۲.

ثامنا: اگر حضرت امیر علیها السلام فدک را به فرزندان حضرت علیها السلام پس می‌داد، حضرت علیها السلام را متهم می‌کردند که خلافت را پذیرفت تا بتواند به متاع دنیا برسد، با آن که ارجاع فدک حق بود و حضرت علیها السلام می‌توانست آن را عودت دهد، لکن اگر پس می‌گرفتند، دستاویزی می‌شد که دیگران در مورد امام علیها السلام این‌گونه قضاوت کنند که، امام علیها السلام به دنبال منافع خود بوده و عودت حق مردم هم، در واقع زمینه‌سازی بوده برای رسیدن به اهداف خودش.

تاسعاً: امیرالمؤمنین علیها السلام در کلام گوهر بار در خصوص فدک فرمود: «وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ» یعنی مرا با فدک و غیر فدک چه کار؟

۱- الإسراء، آیه ۲۶.

۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ قَالَ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكًا؛ وَأَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنهما قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَأْتِذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ فَدَكًا (الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص: ۱۷۷ و ذخیره الحفاظ، ج ۴، ص ۱۹۸۷ و مجمع الزوائد، ج ۷، ص ۱۳۹ و مسند ابی یعلی، ج ۲، ص ۵۳۶).

یعنی حضرت علیه السلام به فدک فکر نمی کرد تا آن را برگرداند.
 امیرالمؤمنین علیه السلام بر خود تکلیف دید که خلافت را قبول کند تا در
 جهت نجات دین رسول خدا صلی الله علیه و آله کوشش کنند، هدف و غرض نهایی
 حضرت علیه السلام نصرت دین بوده، به همین جهت است که امیرمؤمنان علیه السلام
 فرمود: مرا با فدک و غیر فدک چه کار است؟

شبهه چهارم: آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به دنبال بازپس گیری فدک بود؟

عامه به ما اشکال می کنند و می گویند: چطور می شود که بانوی با آن عظمت برای دفاع از دین رسول الله صلی الله علیه و آله خارج نشود (که بنا بر ادعای شیعه، دین رسول الله صلی الله علیه و آله در زمان دو خلیفه کم رنگ یا از بین رفته بود) و فقط به خاطر بازپس گیری نحله خود (فدک) خارج شود، و به تعبیر دیگر توجهی به امر دین نکرده و فقط هم و غمش، تلاش در جهت کسب امور دنیوی بوده باشد؟

پاسخ شبهه:

اولاً: شیعیان به اتفاق کل، معتقدند که حضرت فاطمه زهراء علیها السلام به خاطر نصرت دین خارج شد، مسئله فدک بهانه بود. برای آنکه ثابت شود که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام برای فدک خارج نشد و امر مهمتری را دنبال می کرد، باید به کلام گوهر بار امیرالمؤمنین علیه السلام در مورد برگرداندن فدک، توجه کرد که فرمود: «وَمَا أَصْنَعُ بِفَدَكٍ وَغَيْرِ فَدَكٍ»^۱.

یعنی مرا با فدک و غیر فدک چه کار است؟ از این کلام حضرت علیه السلام معلوم می شود که مطالبه فدک تنها بهانه ای بود که حضرت صدیقه شهیده علیه السلام از آن راه بتواند حق را بیان کند، و مردم را آگاه نماید که اهل بیت علیهم السلام الگو هستند، و جهت جمع مال و منال نیامده اند، بلکه آنان در جهت نصرت دین حرکت می کردند، و لکن برای اینکه بتوانند مطلب خود را به مردم برسانند، به بیان حرام خدا و حلال خدا تمسک می کردند، تا همه را متوجه انحراف از دین بنمایند.

کما اینکه حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در بیان حق و رساندن انحراف امت، به مسئله فدک تمسک نمودند که تنها راه مطرح کردن تخلف خلفا بود.

ثانیا: با توجه به خطبه حضرت فاطمه زهراء علیه السلام و طریقه طرح مسئله فدک، بوضوح روشن می شود که هدف حضرت علیه السلام ارشاد مردم به امر الهی بوده است. چون همراه با ذکر فدک، استناد به آیاتی نمودند که دال بر گمراهی قوم، و دوری از عمل به آیات قرآن است.

حضرت علیه السلام این گونه فرمودند:

«يَا بَنَ أَبِي قُحَافَةَ».

ای فرزندی ابی قُحافه! به من پاسخ ده

«أَفِي كِتَابِ اللَّهِ أَنْ تَرْتَّ أَبَاكَ وَلَا أَرْتَّ أَبِي؟»

همان گونه که در این فراز از استدلال ملاحظه می شود،

حضرت علیها السلام می فرماید: آیا در قرآن است که تو از پدرت ارث ببری و من از پدرم ارثی نبرم؟

﴿لَقَدْ جِئْتَ شَيْئًا فَرِيًّا﴾^۱.

حقا که تو کار عجیب و ناپسندی بجا آوردی!
«أَفَعَلَىٰ عَمَدٍ تَرْكُتُمْ كِتَابَ اللَّهِ وَبَدْتُمُوهُ وَرَاءَ ظُهُورِكُمْ».

آیا عمداً کتاب خدا را ترک گفتید و پشت سر افکندید؟
اذ يَقُولُ: ﴿وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُدَ﴾^۲.

در حالی که می فرماید: و سلیمان وارث داود شد.

«وَقَالَ فِيمَا افْتَضَّ مِنْ خَبْرِ يَحْيَىٰ بْنِ زَكَرِيَّا علیها السلام إِذْ قَالَ:
و در داستان یحیی بن زکریا علیها السلام می گوید:

﴿فَهَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ وَلِيًّا * يَرِثُنِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ﴾^۳.

(خداوند!) تو از نزد خود جانسینی به من ببخش که وارث من و

دودمان یعقوب باشد.^۴

با نظر به تمام فرازها، به وضوح روشن می شود که حضرت علیها السلام با

۱- سوره مریم: آیه ۲۷.

۲- سوره النمل: آیه ۱۶.

۳- سوره مریم: آیه ۵ و ۶.

۴- بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۲۲۶.

استناد به آیات قرآن و بیان مسئله غصب فدک می خواست چهره واقعی غاصبان را معرفی کند، و بگوید که آنان عامل به قرآن نیستند.

ثالثاً: بنا بر اعتراف علمای عامه، از جمله جوهری و... هنگامی که مهاجمان پشت در خانه حضرت فاطمه زهراء علیها السلام آمدند، حضرت علیها السلام چنین فرمودند:

«... وَ نَادَتْ يَا أَبَا بَكْرٍ مَا أَسْرَعَ مَا أَعْرَضْتُمْ عَلَيَّ أَهْلَ بَيْتِ رَسُولِ اللَّهِ، وَاللَّهِ لَا أَكَلَّمُ عُمَرَ حَتَّى أَلْقَى اللَّهَ...»^۱

...فاطمه به درب خانه آمد و فریاد زد: ای ابابکر! چه زود برخاندان رسول خدا هجوم آوردید، به خدا سوگند که تا هنگام مرگ با عمر سخن نخواهم گفت...».

سؤال این است چرا حضرت زهراء علیها السلام این جملات را بیان فرمودند، یقیناً نظر حضرت علیها السلام به این آیات شریفه قرآن کریم بود که می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا غَيْرَ بُيُوتِكُمْ حَتَّى تَسْتَأْذِنُوا وَتُسَلِّمُوا عَلَى أَهْلِهَا ذَٰلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ فَإِنْ لَمْ تَجِدُوا فِيهَا أَحَدًا فَلَا تَدْخُلُوهَا حَتَّى يُؤْذَنَ

۱- السقيفة و فدك، ص: ۵۱؛ شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۲، ص: ۵۷؛ شرح نهج

البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۶، ص: ۴۹؛ بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۲۸، ص:

لَكُمْ وَإِنْ قِيلَ لَكُمْ آزِجُوا فَآزِجُوا هُوَ أَزْكَىٰ لَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ عَلِيمٌ ﴿١﴾.

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌هایی غیر از خانه خود وارد نشوید تا اجازه بگیرید، و بر اهل آن خانه سلام کنید، این برای شما بهتر است شاید متذکر شوید! و اگر کسی را در آن نیافتید، وارد نشوید تا به شما اجازه داده شود، و اگر گفته شد: «بازگردید!» بازگردید این برای شما پاکیزه‌تر است، و خداوند به آنچه انجام می‌دهید آگاه است!

و از طرفی خانه انبیاء احترام ویژه‌ای دارد که کسی بدون اجازه حق ورود ندارد، چنان که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَدْخُلُوا بُيُوتَ النَّبِيِّ إِلَّا أَنْ يُؤْذَنَ لَكُمْ﴾ ﴿٢﴾.

ای افرادی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید، مگر به شما اجازه داده شود.

و شکی نیست که خانه حضرت صدیقه طاهره عَلَيْهَا السَّلَامُ، خانه

پیغمبر صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ محسوب می‌شود.

۱- النور: ۲۷ و ۲۸.

۲- الأحزاب: ۵۳.

زیرا وقتی که آیه شریفه ﴿فِي بُيُوتٍ أُذِنَ لِلَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ﴾^۱ نازل شد، از رسول اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد که مراد از این بیوت چیست؟

حضرت عَلَيْهِ السَّلَام فرمود: خانه‌های انبیا انبیاء. آنگاه ابوبکر (با اشاره به خانه حضرت امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَام و حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام) سؤال کرد آیا این خانه، از مصادیق این آیه است؟

حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «مِنْ أَفْضَلِهَا» یعنی از موارد برتر مصداق این آیه شریفه است.^۲

رابعاً: با مراجعه به خطب حضرت صدیقه شهیده عَلَيْهَا السَّلَام از جمله خطبه‌ای که بین زنان مهاجر و انصار بیان فرمودند، روشن می‌شود که اصلاً فدک در نظر حضرت امر مهمی نبوده، زیرا که در آن جمع مهم، حضرت عَلَيْهَا السَّلَام اصلاً از فدک نامی نبرده است، و تنها به مسئله‌ای اشاره کرده است که گویای غصب خلافت، و بی‌وفایی مردم نسبت به وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است، و این خطبه خود گویای آن است که حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به دنبال فدک نبود، و اگر حضرت عَلَيْهَا السَّلَام در خطب دیگری

۱- النور: ۳۶.

۲- الدر المنثور: ج ۶، ص ۲۰۳؛ الكشف والبيان: ج ۷، ص ۱۰۷؛ الجواهر الحسان فی تفسیر القرآن: ج ۷، ص ۱۰۷؛ روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم والسبع المثانی: ج ۱۸، ص ۱۷۴.

ذکری از فدک برده است، به دلیل آن است که فدک بهانه بود تا بتواند از وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کند، و غضب خلافت و انحراف دو خلیفه را برساند، لذا حضرت علیها السلام فرمود:

وای بر ایشان، جانشینی پیامبر را از جایگاهش کردند و از پایگاه رسالت دورش کردند؛ از کوههای بلند و استوار خاندان پیامبر، از جایگاه پیامبری و از محلّ نزول وحی، از آنان که به امر دنیا و دین عارفاند. همانا این زبانی آشکار است. مگر چه ایرادی به ابوالحسن داشتند؟! آری، خوش نداشتند از علی برندگی شمشیرش را، سخت لگد کوب کردندشان را، سخت کیفر دادن در کارهایش را، و سخت گیری اش را در راه خدا.

اینها باعث دشمنی آنان با علی شد. اگر دوری نمی کردند از بند ریسمانی که پیامبر به او سپرده بود، آنان را به نرمی می راند [یعنی حکومتی ملایم می داشت]، چنان که بینی شتر حکومت مجروح نمی شد و سوارش به شدت تکان نمی خورد. [یعنی در همه حال در راحتی بودند.] و آنان را به آبشخوری گوارا وارد می کرد که آب از دو سوی آن لبریز بود، و درهای برکات زمین و آسمان بر آنان باز می شد. [اما، حال که چنین نشد] خداوند آنان را به آنچه کرده اند مؤاخذه و عقاب خواهد کرد.

پس، پیش بیا و بشنو. اگر زنده بمانی، روزگار کارهای عجیب به تو نشان می دهد. اگر تعجب کننده ای، از این پیشامد تعجب کن. به چه

تکیه گاهی تکیه کردند [به ابوبکر] به چه ریسمانی دست انداختند! به جای سر حیوان به دم آن چسبیدند [این مثلی عربی است]. بریده باد بینی آن گروهی که گمان می‌برند کاری درست کرده‌اند.^۱

خامسا: حضرت فاطمه زهراء علیها السلام، بوسیله دو بهانه می‌توانست مردم را مورد خطاب و آگاهی قرار دهد، به طوری که خصم نمی‌توانست جلو آن را بگیرد.

۱ - طرح قضیه فدک: چون بسیاری از اصحاب می‌دانستند فدک نحله حضرت فاطمه زهراء علیها السلام است.

اما در اینکه فدک نحله حضرت فاطمه علیها السلام بوده، تردیدی وجود ندارد، چرا که در بسیاری از متون عامه، روایاتی دال بر صحت این ملکیت وجود دارد، از جمله:

۱- «وَيَحْتَمُّهُمْ، أَنِّي زَخَزَخُوهَا عَنْ رِوَاسِي الرِّسَالَةِ وَ قَوَاعِدِ النُّبُوَّةِ وَ مَهَبِطِ الوَحْيِ وَ الطَّيْبِينَ بِأَمْرِ الدُّنْيَا وَ الدِّينِ. أَلَا ذَلِكَ هُوَ الخُسْرَانُ المُبِين. وَ مَا نَقَمُوا مِنْ أَبِي الخَسَنِ؟ مَا نَقَمُوا وَ اللّٰهُ مِنْهُ إِلَّا نَكِيرَ سَيْفِهِ وَ شِدَّةَ وَطْئِهِ وَ نَكَالَ وَفَعْتِهِ وَ تَمَرْمَرِ فِي ذَاتِ اللّٰهِ. وَ اللّٰهُ لَوْ تَكَافَوْا عَنْ زِمَامِ نَبْدِهِ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه وآله إِلَيْهِ لَأَعْتَلَقَهُ وَ لَسَارِبِهِمْ سِيرًا سُجْحًا لَا يَكَلُمُ خِشَاشَهُ وَ لَا يَتَعَتَّعُ رَاكِبُهُ. وَ لَا وُزْدَهُمْ مَثَلاً نَمِيراً فَضْفَاضاً، تَطْفُحُ صَفْتَاهُ، قَدْ تَحِيرَ بِهِم الرِّى، وَ لَفْتَحَتْ عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الارْضِ. وَ سَيَأْخُذُهُمُ اللّٰهُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ. أَلَا هَلُمَّ فَاسْمَعْ وَ مَا عِشْتَ أَرَاكَ الدَّهْرَ العَجَبَ. وَ إِنْ تَعَجِبَ فَقَدْ أَعْجَبَكَ الحَادِثُ. إِلَى أَيْ سِنَادٍ اسْتَنْدُوا وَ أَيْ عَرْوَهُ تَمَسَّكُوا. اسْتَبَدَّلُوا الدُّنَايَ وَ البَالِكَاهِلَ. فَرَعْمًا لِمَعَاطِسٍ قَوْمٌ يَحْسِبُونَ أَنَّهُمْ يَحْسِبُونَ صُنْعاً» (بلاغات النساء: ۳۲؛ السقيفة وفدک: ۱۱۷).

«شیخ شهاب‌الدین حموی شافعی» از علمای عامه در «معجم البلدان» می‌نویسد: «فدک ملکی است که اختیار آن را خدا به پیامبر صلی الله علیه و آله واگذاشته است، و ایشان آن را به دخترش فاطمه بخشیده است. حضرت فاطمه علیها السلام فرمود: «قطعاً رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را به من بخشیده، اما ابوبکر گفت: باید برای آن شاهد بیاوری...!»^۱

سیوطی از مفسیرن عامه در تفسیرش «الدرالمثور» از ابوسعید خدری نقل کرده است: «هنگامی که آیه شریفه، ﴿وَ آتِ ذِي الْقُرْبَىٰ﴾ نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فاطمه علیها السلام را فراخواند و فدک را به او بخشید. او با همین سند از قول ابن عباس هم نقل کرده که گفت: «هنگامی که این آیه شریفه نازل شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله فدک را ملک قطعی و شخصی فاطمه علیها السلام قرار داد.»^۲

«حافظ ابوالقاسم حسکانی» از علمای عامه در «شواهد التنزیل»

۱- فَذَكُّ... فَكَانَتْ خَالِصَةً لِرَسُولِ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، وَ فِيهَا عَيْنُ فَوَّارَةٍ وَ نَخِيلٌ كَثِيرَةٌ، وَ هِيَ الَّتِي قَالَتْ فَاطِمَةُ، رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله، نَحَلْنِيهَا، فَقَالَ أَبُو بَكْرٍ رضی الله عنه: أُرِيدُ لِذَلِكَ شَهْدًا... (معجم البلدان، ج ۴، ص: ۲۳۸).

۲- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ قَالَ دَعَا رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَذَكُّ؛ وَ أَخْرَجَ ابْنُ مَرْدَوَيْهِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رضی الله عنه قَالَ لَمَّا نَزَلَتْ: ﴿وَ آتِ ذَا الْقُرْبَىٰ حَقَّهُ﴾ أَقْطَعَ رَسُولُ اللَّهِ صلی الله علیه و آله فَاطِمَةَ فَذَكَّا (الدر المنثور فی تفسیر المأثور، ج ۴، ص: ۱۷۷).

از ابوسعید خدری نقل کرده که: «وَقْتِي آيَهُ ﴿وَ آتِ ذِي الْقُرْبَى حَقَّهُ﴾ نازل شد، پیامبر ﷺ فاطمه را صدا زد و فدک و اطرافش را به او عطا کرد و فرمود: این تقسیمی است که خدای تعالی، برای تو و نسل تو قرار داده است.»^۱

استاد «عبدالفتاح عبدالمقصود» از علمای عامه می گوید: «رأی در مورد فدک این است که فدک ملک خالص رسول خدا ﷺ بود، جایز است که در ملک حضرت باقی مانده باشد، تا هنگام وفاتش و هم چنین ممکن است که قبل از وفاتش آن را به فاطمه عليها السلام بخشیده باشد...» و نیز می گوید: «مسلماً سرزمین فدک، هدیه باشد یا میراث، حق خالص و مسلم فاطمه زهراء عليها السلام است، و جای هیچ بحثی در مورد آن باقی نیست.»^۲

بنابراین، نزد علمای عامه مسلم بوده است که، فدک را پیامبر خدا ﷺ طبق دستور خداوند، به دخترش فاطمه عليها السلام اعطا کرده است. اما بعد از رحلت پیامبر ﷺ وقتی که ابوبکر به خلافت رسید، آن را از فاطمه عليها السلام غصب کرد. حضرت زهرا عليها السلام به ابوبکر فرمود: «ارث

۱- عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ قَالَ: لَمَّا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ وَ آتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ دَعَا فَاطِمَةَ فَأَعْطَاهَا فَدَكَ وَ الْعَوَالِي وَ قَالَ: هَذَا قَسْمٌ قَسَمَهُ اللَّهُ لَكَ وَ لِعَقْبِكَ. (شواهد التنزيل لقواعد التفضيل، ج ۱، ص: ۴۴۱).

۲- شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحديد، ج ۱۶ ص ۲۶۸؛ فدک، علامه قزوینی: ۶.

مرا از پیامبر صلی الله علیه و آله بازگردان».

ابوبکر گفت: «اثاث خانه را می خواهی یا زمین های زراعی و یا باغ های پیامبر صلی الله علیه و آله را؟» حضرت زهرا علیها السلام فرمود: «هر دورا، من اینها را از پیامبر صلی الله علیه و آله ارث می برم، هم چنان که دختران تو، بعد از مردنت از تو ارث می برند».

ابوبکر گفت: «ما ترک پیامبر صدقه است» و از پرداخت حق آن حضرت خودداری کرد.^۱

«ابن حجر» در «صواعق المحرقة» می نویسد: «مسلم است که ابوبکر فدک را به زور از فاطمه گرفت».^۲

بخاری و مسلم از عایشه نقل کرده اند که «فاطمه علیها السلام ارث خود را - که فدک بود و پیامبر صلی الله علیه و آله آن را به او بخشیده بود و ابوبکر آن را از او گرفته بود - درخواست کرد. ابوبکر از دادن آن ابا کرد. بدین وسیله فاطمه علیها السلام از ابوبکر خشمگین شد و او را طرد کرد و با وی سخن

۱- عن أبي سلمة أن فاطمة طلبت فدك من أبي بكر فقال إني سمعت رسول الله صلی الله علیه و آله يقول إن النبي لا يرث من كان النبي يعوله فأنا أعوله و من كان النبي صلی الله علیه و آله ينفق عليه فأنا أنفق عليه فقالت يا أبا بكر أيرثك بناتك و لا يرث رسول الله صلی الله علیه و آله بناته فقال هو ذاك. (شرح نهج البلاغة لابن أبي الحديد، ج ۱۶، ص: ۲۱۹).

۲- إن أبا بكر انتزع من فاطمة فدك. (الصواعق المحرقة على أهل الرفض والضلال والزندقة، ج: ۱، ۱۵۷).

نگفت تا از دنیا رفت، و فاطمه عَلَيْهَا السَّلَامُ بعد از وفات پیامبر شش ماه زندگی کرد و همسرش علی عَلَيْهِ السَّلَامُ او را شبانه دفن کرد و به ابوبکر خبر نداد و خود بر او نماز خواند»^۱.

لذا فدک بهانه‌ای بود برای طرح هدفی والا و اساسی، یعنی دفاع از وصیت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و امامت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب عَلَيْهِ السَّلَامُ.

۲- گریه و ناله: حضرت فاطمه زهرا عَلَيْهَا السَّلَامُ می‌توانست با گریه مردم را متوجه حق کند،^۲ حضرت عَلَيْهَا السَّلَامُ وقتی گریه می‌کردند، مردم سؤال می‌کردند چه شده است که دخت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این‌گونه نالان است؟

۱- عَنْ عَائِشَةَ أَنَّ فَاطِمَةَ وَالْعَبَّاسَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ أَتِيَا أَبَا بَكْرٍ يَلْتَمِسَانِ مِيرَاثَهُمَا مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُمَا حِينِيذٍ يَطْلُبَانِ أَرْضِيهِمَا مِنْ فَدَكٍ وَسَهْمَهُمَا مِنْ حَبِيرٍ فَقَالَ لَهُمَا أَبُو بَكْرٍ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ لَا نُورَثُ مَا تَرَكْنَا صَدَقَةً إِنَّمَا يَأْكُلُ آلُ مُحَمَّدٍ مِنْ هَذَا الْمَالِ قَالَ أَبُو بَكْرٍ وَاللَّهِ لَا أَدْعُ أَمْرًا رَأَيْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصْنَعُهُ فِيهِ إِلَّا صَنَعْتُهُ قَالَ فَهَجَرْتُهُ فَاطِمَةُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى مَاتَتْ. (صحيح بخاری، ج ۵ : ۸۲؛ صحيح مسلم، ج ۵ : ۱۵۳).

۲- «قَالَ الصَّادِقُ: أَمَا فَاطِمَةُ فَبَكَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَتَّى تَأْدَى بِهَا أَهْلَ الْمَدِينَةِ فَقَالُوا لَهَا: قَدْ آدَيْنِيَا بِكَتْرَةِ بُكَائِكَ إِمَّا أَنْ تَبْكِي بِاللَّيْلِ وَإِمَّا أَنْ تَبْكِي بِالنَّهَارِ، فَكَانَتْ تَخْرُجُ إِلَى مَقَابِرِ الشُّهَدَاءِ فَتَبْكِي» (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۳۶).

فَأَقْبَلَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى دَخَلَ عَلَى فَاطِمَةَ عَلَيْهَا السَّلَامُ وَهِيَ لَا تَفِيقُ مِنَ الْبُكَاءِ وَلَا يَنْفَعُ فِيهَا الْعَزَاءُ فَلَمَّا رَأَتْهُ سَكَتَتْ هُنَيْئَةً لَهُ فَقَالَ لَهَا يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ سُيُوحَ الْمَدِينَةِ يَسْأَلُونِي أَنْ أَسْأَلَكَ إِمَّا أَنْ تَبْكِينَ أَبَاكَ لَيْلًا وَإِمَّا نَهَارًا» (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۴۳، ص: ۱۷۷).

در حالی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله از احترام و جایگاه عظیمی برخوردار بود.^۱

همین گریه بود که ثمره داد؛ به طوری که بر اثر فشاری که بر اهل مدینه وارد شده بود، آنها از امیرالمؤمنین علیه السلام خواستند که حضرت فاطمه زهرا علیها السلام وقت خاصی را برای گریه اش قرار دهد.

با این دو حرکت حضرت علیه السلام، عده ایی از مردم متنبه شدند. به طوری که در تاریخ دارد، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در مسجد ناله ای جانسوز سر داد که همه به گریه افتادند: «ثم أنت أنه ارتجت لها القلوب وذرفت لها العيون واجهش لها القوم بالبكاء».^۲

مجلس منقلب شد. همه گریه سر دادند.

«ثم امهلت طويلا حتى سكنوا من فورتهم ثم قالت».

پس مهلت داد تا همه‌ها تمام شد،^۳ و سپس آن خطبه آتشین را

۱- عامه به تواتر نقل کردند که رسول گرامی اسلام فرمود: «إِنَّمَا فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي، فَمَنْ أَعْضَبَهَا، فَقَدْ أَعْضَبَنِي» (صحیح البخاری، کتاب فضائل الصحابة، باب مناقب قرابة رسول الله صلی الله علیه و آله، و منقبة فاطمه علیها السلام؛ کنز العمال؛ ج ۶ ص ۲۲۰؛ خصائص امیرالمؤمنین: ص ۳۵).

۲- الدر النظیم فی مناقب الائمة اللہامیم: ۴۶۶.

۳- همان.

خطبه مسجدیه)^۱ خواندند و همه را نسبت به حقایق پنهان آگاه نمودند.

«وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، كَلِمَةً جَعَلَ
الْإِخْلَاصَ تَأْوِيلَهَا، وَ ضَمَّنَ الْقُلُوبَ مَوْصُولَهَا، وَ أَنْزَلَ فِي التَّفَكُّرِ
مَعْقُولَهَا، الْمُؤْتَمِّعُ عَنِ الْأَبْصَارِ رُؤْيَيْتَهُ، وَ مِنَ الْأَلْسُنِ صِفَّتَهُ، وَ مِنَ الْأَوْهَامِ
كَيْفِيَّتَهُ...»^۲.

و گواهی می‌دهم که معبودی جز خداوند نیست و شریکی ندارد،
که این امر بزرگی است که اخلاص را تأویل آن و قلوب را متضمن وصل
آن ساخت، و در پیشگاه تفکر و اندیشه شناخت آن را آسان نمود،
خداوندی که چشم‌ها از دیدنش بازمانده، و زبانه‌ها از وصفش ناتوان، و
اوهام و خیالات از درک او عاجز می‌باشند.....

۱- این خطبه در نزد عوام به نام خطبه فدکیه معروف است، ولی ما معتقدیم حضرت علیها السلام
برای فدک خارج نشده، بلکه طرح مسئله فدک بهانه بود که بتواند مسئله امامت را
مطرح نماید، والا شخصیتی مانند حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به دنبال امور دنیوی نبود.
۲- الاحتجاج: ج ۱ ص ۳۲؛ بحار الانوار: ج ۲۹ ص ۲۴۰؛ کشف الغمّة: ج ۱ ص ۴۵۵.

فهرست مطالب

اهداء.....	۵
مقدمه.....	۷
پیشگفتار.....	۱۳
بخش اول: اخبار رسول اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> به واقعه هجوم (از متون عامه).....	۳۷
اخبار رسول اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> به واقعه هجوم.....	۳۹
تذکر دو نکته در تأیید روایت جوینی.....	۴۱
بخش دوم: بررسی روایات تهدید هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>	
(از متون عامه).....	۴۳
بررسی روایات تهدید هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>	۴۵
حدیث اول.....	۴۵
حدیث دوم.....	۵۶
حدیث سوم.....	۶۵
حدیث چهارم.....	۶۹
حدیث پنجم.....	۷۳
حدیث ششم.....	۷۵
حدیث هفتم.....	۷۶
حدیث هشتم.....	۷۷
حدیث نهم.....	۷۹
حدیث دهم.....	۸۱
بخش سوم: بررسی روایات هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> (از متون عامه).....	۸۳
بررسی روایات هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small> (از منابع عامه).....	۸۵

- ۱- روایت ابن قتیبہ دینوری (متوفای ۲۷۶هـ) ۸۵
- ۲- روایت بلاذری (متوفای ۲۷۹هـ) ۸۷
- ۳- روایت یعقوبی (متوفای ۲۹۲هـ) ۸۸
- ۴- روایت تاریخ طبری (متوفای ۳۱۰هـ) ۹۰
- ۵- روایت جوهری (متوفای ۳۲۳هـ) ۹۱
- ۶- روایت ابن عبد ربّه (متوفای ۳۲۸هـ) ۹۶
- ۷- روایت مسعودی (متوفای ۳۴۶هـ) ۹۸
- ۸- روایت مُقدِّسی (متوفای ۳۵۵هـ) ۹۹
- ۹- روایت عبدالقاهر اسفراینی (متوفای ۴۲۹هـ) ۱۰۱
- ۱۰- روایت شهرستانی (متوفای ۵۴۸هـ) ۱۰۳
- ۱۱- روایت ابن ابی الحدید (متوفای ۶۵۶هـ) ۱۰۵
- ۱۲- روایت شمس الدین ذهبی (متوفای ۷۴۸هـ) ۱۱۷
- ۱۳- روایت صفدی (متوفای ۷۶۴هـ) ۱۱۹
- ۱۴- روایت ابو ولید محمّد بن شحنه حنفی (متوفای ۸۱۷هـ) ۱۲۱
- ۱۵- ابن حجر عسقلانی (متوفای ۸۵۲هـ) ۱۲۲
- ۱۶- روایت عمر رضا کحاله ۱۲۷
- ۱۷- روایت عبد الفتاح عبد المقصود ۱۲۹
- ۱۸- محمّد حافظ ابراهیم (متوفای ۱۳۵۱هـ) ۱۳۵
- ۱۹- روایت ابن عطیه در کتاب الامامة والخلافة ۱۳۷
- بخش چهارم: بررسی روایات اعتراف ابوبکر به هجوم به خانه حضرت فاطمه**
- زهرا علیها السلام** ۱۳۹
- بررسی روایات اعتراف ابوبکر به هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام و اظهار
پشیمانی در منابع عامه ۱۴۱
- گزیده‌ای از اصل حدیث اعتراف ابوبکر به هجوم به خانه حضرت علیها السلام ۱۴۲
- طریق اول: طریق دینوری ۱۴۳

- طریق دوم: طریق بلاذری ۱۴۳
- طریق سوم: طریق جوهری ۱۴۴
- طریق چهارم: طریق ابن عساکر ۱۴۴
- طریق پنجم: طریق مشهور ۱۴۴
- بررسی روایات اظهار پشیمانی ابابکر از هجوم به خانه حضرت فاطمه علیها السلام .. ۱۴۶
- ۱- قاسم بن سلام (متوفای: ۲۲۴هـ) مؤلف کتاب «الاموال» ۱۴۶
- ۲- ابن منصور (متوفای: ۲۲۷هـ) مؤلف کتاب «السنن» ۱۵۱
- ۳- ابن زنجویه (متوفای: ۲۵۱هـ) مؤلف کتاب «الاموال» ۱۵۴
- ۴- ابن قتیبه دینوری (متوفای: ۲۷۶هـ) مؤلف کتاب «الامامة والسیاسة» . ۱۶۲
- ۵- بلاذری (متوفای: ۲۷۹هـ) مؤلف کتاب «انساب الأشراف» ۱۶۷
- ۶- میرد (متوفای: ۲۸۵هـ) مؤلف کتاب «الکامل» ۱۶۹
- ۷- یعقوبی (متوفای: ۲۹۲هـ) مؤلف کتاب «تاریخ یعقوبی» ۱۷۵
- ۸- طبری (متوفای: ۳۱۰هـ) مؤلف کتاب «تاریخ طبری» ۱۷۹
- ۹- عقیلی (متوفای: ۳۲۲هـ) مؤلف کتاب «الضعفاء الكبير» ۱۸۴
- ۱۰- جوهری (متوفای: ۳۲۳هـ) مؤلف کتاب «السقیفة و فدک» ۱۹۰
- ۱۱- ابن عبدربه (متوفای: ۳۲۸هـ) مؤلف کتاب «العقد الفريد» ۱۹۱
- ۱۲- ابن خثیمه (متوفای: ۳۴۳هـ) مؤلف کتاب «فضائل الصحابة» ۱۹۴
- ۱۳- مسعودی (متوفای: ۳۴۶هـ) مؤلف کتاب «مُروجُ الذهب» ۱۹۶
- ۱۴- طبرانی (متوفای: ۳۶۰هـ) مؤلف کتاب «المعجم الكبير» ۱۹۸
- ۱۵- أبو عبید اندلسی مؤلف کتاب «معجم ما استعجم» ۲۰۲
- ۱۶- ابن عساکر (متوفای: ۵۷۱هـ) مؤلف کتاب «تاریخ مدينة دمشق» ۲۰۶
- ۱۷- ضیاء الدین مقدسی مؤلف کتاب «الأحاديث المختارة» ۲۰۸
- ۱۸- ابن أبی الحدید (متوفای: ۶۵۶هـ) مؤلف کتاب «شرح نهج البلاغه» ۲۱۲
- ۱۹- محمّد بن مکرم (متوفای: ۷۱۱هـ) مؤلف کتاب «مختصر تاریخ مدينة دمشق» ۲۱۴

- ۲۰- شمس الدین ذهبی (متوفای: ۷۴۸هـ) مؤلف کتاب «تاریخ الاسلام، و میزان الاعتدال فی نقد الرجال» ۲۱۸
- ۲۱- هیثمی (متوفای: ۸۰۷هـ) مؤلف کتاب «مجمع الزوائد» ۲۲۱
- ۲۲- ابن حجر عسقلانی مؤلف کتاب «لسان المیزان» ۲۲۵
- ۲۳- جلال الدین سیوطی مؤلف کتاب «جامع الاحادیث» ۲۲۷
- ۲۴- متقی هندی (متوفای: ۹۷۵هـ) مؤلف کتاب «کنز العمال» ۲۳۱
- ۲۵- عبدالملک عصامی (متوفای: ۱۱۱۱هـ) مؤلف «سمط النجوم» ۲۳۳
- بخش پنجم: رد ادعای تکذیب حدیث پشیمانی ابوبکر از هجوم به خانه وحی ۲۳۵
- شبهه ۲۳۷
- جواب شبهه ۲۳۸
- بخش ششم: ایراد شبهه مخالفین و جواب آن ۲۴۹
- شبهه اول: در هنگام هجوم با وجود امیرالمؤمنین علیه السلام، چرا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به پشت درب رفت؟ ۲۵۱
- کیفیت اخراج امیرالمؤمنین علیه السلام ۲۶۶
- و اما جواب شبهه مخالفین ۲۷۵
- (۱) نزدیک بودن حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به درب خانه هنگام هجوم ۲۷۵
- (۲) حضرت فاطمه زهرا علیها السلام پشت درب آمد تا بلکه مهاجمین حیا کنند و از هجوم منصرف شوند ۲۸۲
- (۳) عمل به وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله ۲۹۴
- (۴) هدف حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، کشف ماهیت مهاجمین ۳۰۱
- (۵) دفاع از امام معصوم علیه السلام ۳۰۴
- (۶) به خاطر شناختی که از امام زمان خود داشت ۳۰۸
- (۷) یادآوری دین واقعی اسلام و انحراف امت ۳۰۹
- (۸) باطل کردن نقشه دشمن ۳۱۲

- (۹) تجلی حضور رسول الله صلی الله علیه و آله ۳۱۴
- (۱۰) امر به معروف و نهی از منکر ۳۱۷
- آیات دال بر وجوب امر به معروف و نهی از منکر ۳۱۹
- روایات دال بر امر به معروف و نهی از منکر ۳۲۰
- هدف عامه از مطرح کردن این شبهه ورد ادعای واهی آنها ۳۲۲
- شبهه دوم: واکنش امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام هنگام هجوم به خانه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام ۳۳۱
- (۱) واکنش امیرالمؤمنین علیه السلام ۳۳۷
- (۲) عمل به وصیت رسول الله صلی الله علیه و آله ۳۳۹
- (۳) تمسک به سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله ۳۴۴
- (۴) مهاجمین فرصتی ندادند که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام واکنشی از خود نشان دهد ۳۵۲
- (۵) با توجه به کثرت مهاجمین، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام چگونه می توانست دفاع کند؟ ۳۵۳
- (۶) باطل کردن نقشه دشمن ۳۶۲
- (۷) چگونه امیرالمؤمنین علیه السلام دفاع کند در حالی که کسی با ایشان باقی .. ۳۶۵
- (۸) ممانعت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از درگیری امیرالمؤمنین علیه السلام با مهاجمین ۳۶۹
- شبهه سوم: چرا امیرالمؤمنین علیه السلام بعد از رسیدن به خلافت، فدک را به اهل بیت علیهم السلام باز نگرداند؟ ۳۷۱
- پاسخ شبهه ۳۷۱
- شبهه چهارم: آیا حضرت فاطمه زهرا علیها السلام به دنبال بازپس گیری فدک بود؟ ... ۳۸۲
- پاسخ شبهه ۳۸۲